

مقدمة

در بيان بعضى اصطلاحات فقهى

مادة (١٠٤٥)

الشركة في الأصل هي اختصاص ما فوق الواحد بشيء وامتيازهم به لكن تستعمل أيضاً عرفاً واصطلاحاً في معنى عقد الشركة الذي هو سبب لهذا الاختصاص. فتقسم الشركة بناء على هذا إلى قسمين:

الأول: شركة الملك وتحصل بسبب من أسباب التملك كالاشتراء والاهاب.

الثاني: شركة العقد وتحصل بالإيجاب والقبول بين الشركاء وتأتي تفصيلات القسمين في باهتما المخصوص وسوى هذين القسمين شركة الإباحة وهي كون العامة مشتركين في صلاحية التملك بالأخذ والإحراز للأشياء المباحة التي ليست في الأصل ملكاً لأحد كالماء.

شركة در اصل لغت عبارت از اختصاص بیش از یکنفر به یک چیز و امتیاز

داشتن چهار نسخه به چیز ای و در عوض اینها طلاق بمناسبت

شرکت که سبب همین اختصاص است نیز استعمال میشود که با توجه به مفهوم لغوی فوق، شرکت به دو نوع (آتی) تقسیم کرده می شود:

اول شرکت ملک

که بوسیله یکی از اسباب تملک (مالک شدن) با حصول ملکیت از قبیل خریدن و به هبه گرفتن، حاصل میشود.

دوم شرکت عقد

این شرکت به سبب ایجاب و قبول بین شرکاء حاصل میگردد. که تفصیل این دو نوع شرکت در باب مخصوص آن می آید.

علاوه بر دونوع شرکت مذکور، شرکت دیگری نیز وجود دارد که (در اصطلاح) بنام شرکت اباخه یاد میشود، و عبارت است از شریک بودن عموم مردم در داشتن صلاحیت تملک از طریق اخذ یا تحت حفاظت خود در آوردن اشیای مباحه که در اصل در ملکیت فردی هیچ کسی قرار ندارند، چون (حق و صلاحیت هر فرد جامعه) در استفاده از آب.

ماده (١٠٤٦)

القسمة: عبارة عن التقسيم. تعریفها وتفصیلها یأتي في باب المخصوص.

قسمت عبارت از تقسیم است. تعریف و تفصیل قسمت در باب مخصوص آن می آید.

ماده (۱۰۴۷)

الحائط: عبارة عن الجدار والطلة والحيث وهو مايُعمل من الأغصان جمعه حيطان.

حايط عبارت است از دیوار احاطه ساخته شده از تخته و احاطه ساخته شده از شاخچه های درخت وجمع حايط، حيطان است.

ماده (۱۰۴۸)

المارة كالعامة عبارة عن المارّين والعاّبرين في الطريق العام.

(مارة) که از نظر لفظی بر وزن (عامة) میباشد و (در اصطلاح) عبارت است از عابرین و رهگذران راه عامه.

ماده (۱۰۴۹)

القناة: بفتح القاف مجرى الماء تحت الأرض قسطلاً أو سياقاً يجمع على قنوات.

قنات (بفتح قاف) عبارت است از مجرای آب زیر زمینی اعم ازینکه بصورت لوله باشد و یا به روی زمین جريان داشته باشد. جمع آن (قنوات) میباشد.

ماده (۱۰۵۰)

المستّانة: بعيم مضمومة وسين مفتوحة ونون مشددة هي الحد والسد يُبني في وجه الماء وحافات فوهات الماء و جمعها مسنياة.

(مسنات) به ضم میم، سین مفتوحه و نون مشدّده (در اصطلاح) عبارت از بند و مانعی است که بالای آب و اطراف دهنے آن ساخته میشود و جمع آن (مسنیات) است.

مادة (١٠٥١)

الإحياء: عبارة عن التعمير وجعل الأراضي صالحة للزراعة.
(احياء^۱) عبارت از آبادی و آماده ساختن زمین برای زراعت می باشد.

مادة (١٠٥٢)

التحجير: وضع الأحجار وغيرها في أطراف الأرضي من واحد لأجل أن يضع آخر يده عليها.

(تحجير) در اصطلاح عبارت است از گذاشتن سنگ و امثال آن در اطراف زمین ها از سوی شخصی (به غرض مشخص نمودن آن) تا شخصی دیگری بسوی آن دست درازی نکند.

مادة (١٠٥٣)

الإنفاق: عبارة عن صرف المال و خرجه.

انفاق عبارت از مصرف نمودن مال و خرچ کردن آن است.

^۱- تعریف مذکور برای مطلق احياء نه بلکه فقط برای اصطلاح (احياء الارضي) است که اطلاق لفظ احياء در آن از قبیل مجاز است.

ماده (۱۰۵۴)

النفقة: الدرهم والزاد والذخيرة التي تصرف في الحاجات والعيش.

(نفقه) به دراهم و پول نقد، توشه و پس اندازیکه به احتیاجات زندگی به مصرف می رسد، اطلاق میگردد.

ماده (۱۰۵۵)

التقبيل: تعهد العمل والتزامه.

تقبل (در اصطلاح) عبارت از تعهد نمودن به انجام یک عمل و التزام در قبال آن است.

ماده (۱۰۵۶)

المفاوضان: عاقدا شرکة المفاوضة.

(مفاوضان) عقد کنندگان شرکت مفاوضه اند^۱.

ماده (۱۰۵۷)

رأس المال عبارة عن السرمایه.

رأس المال عبارت از سرمایه است.

^۱- مفاوضه یک نوع شرکت است که احکام آن در فصل پنجم باب ششم این کتاب بیان شده است.

مادة (١٠٥٨)

الربح: عبارة عن الكسب.

فائدة: عبارت از كسب است.

مادة (١٠٥٩)

الإبضاع: إعطاء شخص آخر رأس مال على كون الربح تماماً عائداً له، فرأس المال **البضاعة** و المعطى المبضع و الآخر المستبضع.

ابضاع: دراصطلاح عبارت است ازینکه شخصی مقدار سرمایه ای را برای دیگری بدهد، به این ترتیب که تمام فایده آن مربوط به وی (شخص عامل) باشد که درین صورت، رأس المال را بضاعة (سرمایه تجاری)، پول دهنده را مبضع (با سرمایه دهنده) و شخص پول گیرنده را مستبضع (فراهرم کننده سرمایه برای تجارت خود) گفته میشود.

باب اول

در بيان شركت ملك بوده
و مشتمل بر سه فصل است

فصل اول

در تعريف شركت ملك و تقسيم آن

مادة (١٠٦٠)

شركة الملك هو كون الشيء مشتركاً بين اثنين فأكثر أي مخصوصاً بهما بسبب من أسباب الملك كاشراء وآهاب وقبول وصية وتوارث أو بخلط أموالهم واحتلاطها في صورة لا تقبل التمييز والنفيق لأن يشتري اثنان مثلاً مالاً أو يهبهما واحد أو يوصي لهما ويقيلاً أو يرثاه فيصير ذلك مشتركاً بينهما ويكون كل منهما شريك الآخر في هذا المال. كذلك إذا خلط اثنان بعض ذخيرهما بعض أو اخترت عدوهما بوجه ما واحتللت ذخيرتا الاثنين فتصير هذه الذخيرة المخلوطة أو المختلفة بين الاثنين مالاً مشتركاً.

شرکت ملک عبارت است از مشترک بودن یک چیز در میان دو یا زیاده از دو نفر یعنی مخصوص شدن آن چیز است به آنها (دو یا زیاده از دو نفر) بوسیله یکی از اسباب ملکیت از قبیل خریدن، قبول هبه، قبول نمودن وصیت و به میراث بردن چیزی طور مشترک، یا بوسیله خلط^۱ و یکجا نمودن آنها مال شان را باهم و یا بوسیله اختلاط مال آنها با یکدیگر طوریکه در اثر این اختلاط مال یکی از دیگری تمیز و تفرق شده نتواند. چنانچه دو نفر مالی را طور مشترک خریداری کرده باشند و یا کسی همان مال را به اوشنان طور مشترک بخشدیده و یا کسی مال خود را طور مشترک میان آنها به آنها وصیت کرده باشد و آنها وصیت را قبول نموده باشند و یا مالی را طور مشترک از شخصی به میراث برده باشند.

درین موارد مال در بین دو نفر مشترک بوده و هر کدام در مال مورد بحث شریک دیگر ش محسوب میگردد.

همچنان در صورتیکه دو نفر بعضی دارایی پس انداز خودرا به اختیار خود خلط نمایند و یا خریطه دارایی پس انداز شان طوری پاره گردد که مال پس انداز شان باهم اختلاط یابد که در صورت خلط و اختلاط، دارایی پس انداز بین دو نفر مشترک میباشد.

ماده (۱۰۶۱)

لو كان لرجل دينار ولاآخر من جنسه ديناران فاختلط دينار الرجل
هما بحيث لا يقبل التمييز ثم ضاع اثنان منهما وبقي واحد، يكون
الباقي بينهما مشتركاً مثالثة ثلثاه لصاحب الدينارين وثلثه
لصاحب الدينار.

^۱ خلط فعل اختیاری و متعدی بوده و اختلاط فعل لازمی میباشد.

اگر شخصی یک دینار و دیگری از همان جنس دو دینار داشته باشد و سپس (این سه دینار) طوری باهم مختلط شوند که از هم قابل تمیز و تفکیک نباشند و بعداً (بنا بر سببی) دو دینار آن ضایع و نابود گردیده و یک دینار آن باقی بماند، (در چنین مسئله) یک دینار باقیمانده میان دو نفر موصوف طور مثاله مشترک میباشد که دو ثلث $\frac{2}{3}$ آن برای دارنده دو دینار و یک ثلث $\frac{1}{3}$ آن برای دارنده یک دینار میباشد.

مادة (١٠٦٢)

شركة الملك تقسم إلى قسمين اختياري وجبري.

شركة ملك به شركة اختياري و شركة جبرى تقسيم كرده مى شود.

مادة (١٠٦٣)

الشركة الاختيارية الاشتراك الحاصل بفعل المترافقين كالاشتراك
الحاصل في صورة الاشتراء والاقهاب وقبول الوصية وبخلط
الأموال كما ثُحرَّ قبل.

شركة اختياري عبارت است از اشتراك حاصله توسط فعل مشترك دو نفر، چون اشتراك حاصله (در يك شيء ميان دونفر) در صورت خريدن آن طور مشترك وقبول هبه و قبول وصيت طور مشترك. و همچنان اشتراك حاصله توسط خلط نمودن اموال نيز شركة اختياري است، چنانچه قبل گذشت.

ماده (۱۰۶۴)

الشركة الجبرية الاشتراك الحاصل بغير فعل المترافقين كالاشتراك
الحاصل في صورتي التوارث واحتلاط المالين.

شرکت جبری عبارت است از اشتراك حاصله (توسط سبب دیگری) غیر از
فعل خود شرکاء. چون اشتراك حاصله (برای دو نفر دریک شئ) از طریق
به ارث گرفتن آن و نیز از طریق مختلط شدن اموال.

ماده (۱۰۶۵)

اشتراك الودعاء المتعددين في حفظ الوديعة. من قبيل الشركة
الاختيارية. أما إذا هبت الريح وألقت جبة أحد في دار بين جماعة
вшركه أصحاب الدار في حفظ هذه الجبة تصير من قبيل الشركة
الجبرية.

اشتراك چند نفر (بحيث امانت گيرنده) در پروشه حفظ و نگهداشت يك
مال امانت، از قبيل شركت اختياري است.

اما اگر بادي وزيد و (مثلاً) چن شخصی را در حولی مشترک (میان چند
نفر) انداخت، درینصورت (متوجه شدن مسؤولیت حفظ مال غیر بالای چند
نفر بنابر عامل بیرون از اختیارشان) اشتراك صاحبان خانه درنگهداري چن
مذکور از قبيل شركت جبری میباشد.

ماده (۱۰۶۶)

شرکة الملك تنقسم أيضاً إلى قسمين شركه عين وشركه دين.

شركة ملك به شركة عين وشركة دين نيز تقسيم كرده ميشود (چنانچه قبله شركة اختياري وجبرى تقسيم گردید).

ماده (۱۰۶۷)

شركة العين الاشتراك في المال المعين وال موجود كاشتراك اثنين شائعاً في شاه أو في قطيع غنم.

شركة عين عبارت است از اشتراك (چند نفر) در يك چيز معين، مشخص و موجود. چون اشتراك دونفر (طورمشاع ونا معلوم) در يك رأس گوسفند و يا يك گله گوسفند.^۱

ماده (۱۰۶۸)

شركة الدين الاشتراك في مبلغ الدين كاشتراك اثنين في قدر كذا قرشاً في ذمة إنسان.

شركة دين عبارت است از اشتراك (چندنفر در مقداری از دين) چون شريك بودن دونفر در مقدار پولي که (طور دين) بالاي ديگري لازم است.

^۱ "عين" که در کتب فقهی معمولاً در مقابل (دين) استعمال میشود، عبارت است از چيز معين، مشخص و دارای وجود خارجي. هرچه (دين) در اصطلاح فقه عبارت از واجب فى الذمة است.

فصل دوم

در بیان کیفیت تصرف دراعیان مشترک

ماده (۱۰۶۹)

کیفما يتصرف صاحب الملك المستقل بملكه يتصرف أيضًا في الملك المشترك أصحابه بالاتفاق كذلك.

همانطوریکه صاحب ملک مستقل میتواند در ملک خود تصرف نماید، اشخاص شریک در یک ملک شریکی نیز میتوانند به توافق (و اذن) یکدیگر، در آن تصرف نماید.

ماده (۱۰۷۰)

يسوغ لأصحاب الدار المشتركة أن يسكنوا فيها جميعاً، لكن إذا أدخل أحدهم أجنبياً إلى تلك الدار، فللآخر منعه.

(شرعًا) جایز است که شرکاء بصورت دسته جمعی در خانه مشترکه شان سکونت نمایند.

اما اگر یکی از شرکاء، شخص اجنبی را به حویلی راه دهد، شریک دیگر حق ممانعت را دارد.

ماده (۱۰۷۱)

يجوز لأحد أصحاب الحصص التصرف مستقلاً في الملك المشتركة
بإذن الآخر لكن لايجوز له أن يتصرف تصرفاً مضرًا بالشريك.

تصرف مستقل يكى از شركاء يا سهم داران در ملك مشترك، به اجازه
شريك ديگر، جاييز است. ليكن حق ندارد چنان تصرف نماید كه به ضرر
شريك ديگر تمام شود.

ماده (۱۰۷۲)

ليس لأحد الشركين أن يجير الآخر بقوله اشترا حصتي أو يعني
حصتك. غير أن المحل المشترك بينهما إن كان قابل القسمة
والشريك ليس بعائب يقسم. وإن كان غير قابل القسمة فلهما
التهايؤ كما تأتي تفصياته في الباب الثاني.

يکى از شركاء شريك ديگر را به خريد و فروش حصه خود مجبور ساخته
نمى تواند مگر در صوريكه محل مشترك در ميان شان، قabilite تقسيم را
داشته و شريك ديگر هم غائب نباشد، تقسيم کرده ميشود.

اما اگر محل، غير قابل قسمت باشد، شركاء ميتوانند منفعت آنرا بطور نوبت
تقسيم نمایند، تفصيل قسمت در باب دوم مى آيد.

ماده (۱۰۷۳)

الأموال المشتركة شركة الملك تقسم حاصلاتها بين أصحابها على قدر حصتهم. فإذا شرط أحد الشريكين في الحيوان المشترك شيئاً زائداً على حصته من لبن ذلك الحيوان أو نتاجه، لا يصح.

اموال مشترك بطريقه شركت ملك به تناسب سهم هريک ميان شركاء تقسيم کرده ميشود. و اگریکی از شركاء چیزی را افرون برسهمش شرط بگذارد (که به او داده شود) مثل شیر حیوان مشترک یا چوچه آن، این اشتراط درست نیست (بلکه مطابق ابتداء قاعده تقسیم به تناسب سهام شركاء صورت میگیرد).

ماده (۱۰۷۴)

الأولاد في الملكية تتبع الأم. مثلاً إذا كان لواحد حسان فعلاً على فرس أنثى لآخر فالفلو الحاصل لصاحب الفرس الأنثى. كذلك إذا كان لواحد حمام ذكر ولآخر أنثى فالفراخ الحاصلة منهما لصاحب الأنثى.

نوزاد یا چوچه حیوان از نظر ملکیت، تابع مادرش میباشد. چنانچه اگر در نتیجه یکجا شدن یک اسب مذکور (ملکیت شخصی) با یک اسب مؤنث (ملکیت شخص دیگری) نوزادی بمیان می آید، این نوزاد (بنابر تابعیت مادرش) مربوط به صاحب مؤنث میباشد.

همچنان چوچه حاصله از دو کبوتر مذکور و مؤنث (متعلق به دو شخص) ملکیت صاحب کبوتر مؤنث میباشد.

مادة (١٠٧٥)

كل واحد من الشركاء في شركة الملك أجنبي في حصة الآخر ليس واحد وكيلًا عن الآخر. فلا يجوز تصرف أحدهما في حصة الآخر بدون إذنه لكن كل واحد من أصحاب الدار المشتركة يعتبر صاحب ملك مخصوص على وجه الكمال في السكنى وفي الأحوال التابعة لها كالدخول والخروج.

مثلاً أحد الشريكين في البرذون إذا أعاره أو آجره بدون إذن الآخر وتلف في يد المستعير والمستأجر فلهذا الآخر أن يضمه حصته. كذلك إذا ركب أحدهما البرذون المشترك أو جمله بلا إذن يكون ضامناً حصة الآخر. وكذلك إذا استعمله مدة فصار مهزولاً ونقصت قيمته يكون ضامناً نقصان قيمة حصته. أما أحد الشريكين إذا سكن مدة في الدار بدون إذن الآخر فهو ساكن في ملك نفسه بهذه الجهة لا يلزم منه إعطاء أجرة لأجل حصة شريكه. ولا يلزم منه أيضاً ضمان لو احترقت هذه الدار بلا تعد.

هریکی از شرکاء در شرکت ملک نسبت به حصه شریک دیگر اجنبي بوده یکی و کیل دیگر محسوب نمیشود. بنابران تصرف هر واحد از شرکاء در حصه یکدیگر شان بدون اجازه جواز ندارد.

ليکن هریکی از شرکاء یک حویلی مشترک، از نظر سکونت در آن واستفاده از توابع سکونت از قبیل رفت و آمد در خانه، دارنده ملکیت مخصوص على وجه الكمال، شمرده میشوند.

مثلاً: اگر یکی از شریکین اسب بارکش مشترک را بدون اذن شریک دیگر به کسی اجاره یا عاریت داد و در دست مستعیر و مستأجر تلف گردید، شریک دوم حق دارد توان حصه تلف شده خود را از شریک اول اخذ نماید.

همچنان در صورتیکه یکی از دو شریک اسب را بدون اجازه شریکش سوار شده و یا بار نماید، ضامن حصه شریکش میباشد.

بهمین ترتیب اگر یک مدت از آن کار گرفت که لاغر شد و در قیمت آن نقصان آمد. ضامن نقصان قیمت حصه شریک بر روی لازم میگردد. اما اگر یکی از شریکین بدون اذن شریک دیگر مدتی در حوالی مشترک سکونت داشت از اینکه در ملک خود بود و باش نموده است، از درک حصه شریکش بر روی کرایه لازم نمی آید. و بهمین گونه اگر حوالی مذکور بدون تعدی و مداخله سکونت کننده حریق شد، شخص مذکور توان دار نمیشود.

مادة (١٠٧٦)

بزراعه أحد الشركاء في الأراضي المشتركة لاصلاحية لآخر في طلب حصته من الحاصلات على عادة البلد مثل ثلث أو ربع. ولكن إذا نقصت الأرض بزراعته فله أن يضمن الشريك الزارع قيمة نقصان حصته.

اگر یک نفر شریک، زمین مشترک را زرع نموده باشد شریک دیگر صلاحیت مطالبه محصولات زراعتی را از حصه خود به رواج شهر مثل ثلث و ربع و امثال آن ندارد. اما اگر زمین به سبب زراعت خساره مند گردید

شريك ميتواند تاوان قيمت نقصان حصه خود را از شريک كشت كننده بگيرد.

قابل تذکر است که مسئله مذکور درین قاعده (تصرف يکی از شرکا به زراعت در کل زمین مشترک) از دو جهت دارای اهمیت است يکی اينکه حکم اينگونه تصرف در زمین شريکي چگونه است؟ که طی ماده ۱۰۸۵ مورد بحث قرار گرفته است. و ديگری اينکه شريک دومي حق چه نوع عکس العمل را درين موضوع دارا ميباشد که درين ماده بيان گردیده است.

ماده (۱۰۷۷)

أحد الشركين إذا آجر لآخر المال المشترك وقبض الأجرة يعطى الآخر حصته منها.

وقتی شريك، مال مشترك را به شخص ديگری اجاره داد و مزد آن را قبض نمود، ديانه بالايش لازم است تا از اجرت مذکور حصه شريک ديگر را بدهد.

ماده (۱۰۷۸)

يسوغ للحاضر أن يتتفع بقدر حصته من الملك المشترك في حال غيبة الشريك الآخر إذا وجد رضاه دلالة على الوجه الآتي بيانه.

برای شريك حاضر جائز است که در حال غيابت شريکش از ملکيت مشترك به اندازه سهم خودش نفع بيرد، مشروط بر اينکه رضایت او را طبق ماده بعدی، دريافت نموده باشد.

ماده (۱۰۷۹)

انتفاع الحاضر بالملك المشترك بوجه لا يضر الغائب يُعد رضى من الغائب.

انتفاع حاصل نمودن شريك حاضر از ملكيت مشترك بگونه ايکه ضرري را متوجه شريك غائب نسازد (در واقع) نوع رضایت از جانب او محسوب ميشود.

ماده (۱۰۸۰)

حيث لا يوجد من الغائب رضى دلالة على الانتفاع بالملك المشترك المختلف باستعمال المستعمل فلا يجوز لبس الألبسة المشتركة في غياب أحد الشركين. وكذا لا يجوز ركوب البردون المشتركة في غيبة أحد الشركين. أما في الأشياء التي لا تختلف باختلاف المستعمل مثل تحميم وحرث فله استعماله بقدر حصته. كمالو غاب أحد الشركين في الخادم المشترك فللحاضر استخدامه في نوبته.

از آنجائیکه رضایت شريك غائب دلالة در اخذ انتفاع از چنان مال مشترك که چگونگی استفاده از آن به تناسب اشخاص متفاوت است، موجود نمیباشد، بناءً شريك حاضر در غياب شريك ديگر حق استفاده از البسه مشترك را ندارد چنانچه بنابر همین دليل برای اوجایز نیست که اسب مشترك را در غياب شريكيش سواری کند. اما در امواليکه بنابر تفاوت

استفاده اشخاص، تفاوتی در آن بمیان نمی آید، مانند بارنمودن حیوان یا قلبۀ نمودن زمین توسط آن (در چنین صورت) شریک حاضر میتواند به اندازه سهم خود از مال موصوف استفاده نماید، چنانچه یکی از شرکاء در غیاب شریک دیگر میتواند در نوبت خود از خادم و اجیر مشترک استحصال خدمت نماید.

مادة (١٠٨١)

السكنى في الدار لاختلف باختلاف المستعمل. بناء عليه إذا غاب أحد الشركين في الدار المشتركة مناصفة فسكن الآخر ستة أشهر و ترك ستة أشهر فإنه يجوز له الانتفاع على هذا الوجه. لكن إذا كانت عياله كثيرة تصير من قبيل المختلف باختلاف المستعمل وفي ذلك لا يوجد رضى الغائب دلالة.

سکونت در دار مشترکه از مواردی است که بسبب تفاوت استعمال اشخاص، تفاوتی در آن بمیان نمی آید، بنابر آن در حویلی ایکه بطور مناصفه مشترک بوده و یکی از شرکاء غایب باشد و شریک دیگر مدت شش ماه در آن سکونت نموده و ششماه دیگر آنرا تخلیه کند، اینگونه انتفاع و استفاده از حویلی مشترک برایش جواز دارد.

اما اگر افراد خانواده شریک موصوف زیاد بود، مال مشترک در ردیف مالی قرار میگیرد که بسبب اختلاف استعمال کنندگان تفاوت میکند که در اینصورت رضایت دلالتی غایب موجود نمیباشد.

مادة (١٠٨٢)

لا يجوز للحاضر أن يسكن في حصة الغائب في الدار المشتركة إذا كانت الحصص مفرزة ومقسومة لكن إذا خيف خراها من عدم السكني فالحاكم يؤجر هذه الحصة المفرزة ويحفظ أجرها للغائب.

براي شريك حاضر جواز ندارد كه در حصه مفرزه و مقسومه شريک غائب در حويلى مشترك سكونت بعمل آرد، اما در صوريكه خوف خرابي حصه غائب بعلت عدم سكونت محتمل باشد، قاضى اين حصه مفرزه را به اجاره ميدهد و اجرت را برای غائب حفظ می نماید.

مادة (١٠٨٣)

المهایأة إنما تعتبر وتجري بعد الخصومة. فإذا سكن أحد الشريكين في جميع الدار المشتركة مدة مستقلًا ولم يدفع أجرة حصة الآخر فلا يسوغ لشريكه أن يقول له إنما أن تدفع لي أجرة حصتي عن المدة وإنما أن أسكن أنا بقدر ماسكت، وإنما له القسمة إذا كانت الدار قابلة للقسمة إن أراد أو تعتبر المهایأة من بعد ذلك إن أراد. لكن إذا غاب أحد الشريكين فسكن الحاضر في الدار المشتركة مدة كما مرّ بيانه آنفاً ثم حضر الغائب يجوز له أن يسكن فيها بقدر تلك المدة.

مهایيات يا تقييم نوبتی منافع بعد از وقوع خصومت بين شركاء اعتبار دارد. بنابران اگر يکنفر شريك، يك مدتني مستقلًا در تمام حويلى مشتركه سكونت اختيار نموده و کرایه حصه شريك ديگر را نپرداخت، شريك ديگر حق ندارد كه برای شريك سكونت کننده بگويد که کرایه حصه مرا از بابت

مدتی که در حویلی بود و باش داشتی برایم پرداز و یا اینکه باندازه مدت سکونت تو من در حویلی بود و باش مینمایم. اما بعد از همین خصوصیت شریک مذکور می تواند اگر بخواهد حویلی مشترک را در حالیکه قابل قسمت باشد تقسیم نماید و یا مهایاه را بعد از این تاریخ مراعات کند.

لکن در صورتیکه یکی از شریکین غایب بوده و شریک حاضر مدتی در حویلی مشترک سکونت نمود و سپس شریک غائب حاضر گردید، او میتواند باندازه مدت بود و باش شریک حاضر دران خانه سکونت نماید.

مادة (١٠٨٤)

أَحَدُ الشَّرِيكِينَ الْحَاضِرِ إِذَا آجَرَ الدَّارَ المُشَتَّرَكَةَ فَأَخْذَ مِنْ أَجْرِهِ
حَصْتَهُ وَحْفَظَ حَصْنَةَ الغَائِبِ جَازَ وَحِينَ حُضُورِ الغَائِبِ يَأْخُذُ
حَصْتَهُ مِنْهُ.

هرگاه شریک حاضر حویلی مشترکه را اجاره داده، حصه خودرا از کرایه حویلی اخذ نموده و حصه غائب را نگهداری نماید، این امر جایز است، وقتیکه غائب حاضر شد حصه خودرا از وی میگیرد.

مادة (١٠٨٥)

يُحُوزُ لِأَحَدِ الشَّرِيكِينَ فِي الْأَرْضِ المُشَتَّرَكَةِ أَنْ يَزْرِعَ كَامِلَ الْأَرْضِ
عِنْدَ غِيَّبَةِ الشَّرِيكِ الْآخَرِ إِذَا عَلِمَ أَنَّ الزَّرْاعَةَ تَنْفَعُهَا وَلَا تَوْجُبُ
نَقْصَانُهَا وَعِنْدَ حُضُورِ الغَائِبِ يَزْرِعُ تِلْكَ الْأَرْضَ بِقَدْرِ تِلْكَ الْمَدَةِ
الَّتِي زَرَعَهَا الْآخَرُ. وَإِذَا عَلِمَ أَنَّ تَرْكَ زَرْاعَةَ الْأَرْضِ نَافِعٌ لَهَا وَمُؤْدِ

إلى قوتها، وزراعتها توجب نقصانها فحينئذ لا يوجد إذن الغائب دلالة في زراعتها. بناء عليه فالشريك الحاضر يزرع من تلك الأرضي مقدار حصته مثلاً إذا كانت مشتركة مناصفة يزرع نصفها وفي السنة الآتية إذا أراد الزراعة كذلك يزرع هذا النصف. وإلا فلا يسوغ له أن يزرع في سنة هذا الطرف وفي السنة الثانية الطرف الآخر. فلو زرع كامل الأرضي فيكون للغائب عند حضوره أن يضممه نقصان حصته من الأرض. و هذه التفصيات السابقة على تقدير عدم مراجعة الحاضر الحاكم في ذلك. أما عند مراجعة الحاكم فعلى كل حال لأجل عدم ضياع العشر أو الخراج يأذن له الحاكم بزراعة كامل الأرض. وعلى هذا التقدير لا يسوغ للغائب عند حضوره دعوى نقصان الأرض.

برای یکی از شریکین جواز دارد که در غیاب شریک دیگر تمام زمین مشترک را زراعت نماید بشرطیکه بداند زراعت به زمین موصوف نافع بوده و به او کدام خسارة وارد نمیکند. و وقتیکه شخص غائب حاضر شد میتواند به اندازه همین مدت به زراعت زمین پپردازد و در صورتیکه میدانست که ترک زراعت برای زمین نافع بوده و موجب تقویه آنست و زراعت موجب نقصان زمین می گردد، درینوقت اذن شریک در زراعت دلالتاً موجود شده نمیتواند، بناءً شریک حاضر تنها مقدار حصه خودرا کشت کرده میتواند.

مثالاً: در صورتیکه زمین بطور مناصفة مشترک بود؛ شریک حاضر نصف زمین را زراعت نموده میتواند در سال آینده نیز اگر اراده زراعت را نماید،

میتواند همان نصف اول را زراعت نماید. البته برای شریک مذکور جایز نیست که یک سال یک جانب زمین را و سال بعد طرف دیگر زمین را زراعت کند. واگر تمام زمین را زراعت نمود، هنگام حضور شریک غایب ضامن نقصان زمین حصه وی میگردد. و این تفصیلات در صورتیست که شریک حاضر در مورد استفاده از زمین به قاضی مراجعه نکند. اما در صورتی که به قاضی مراجعه نموده باشد چون قاضی نسبت عدم ضایع عشر و مالیه زمین، به زرع تمام زمین اجازه میدهد بنابرین دلیل برای شریک غائب جواز ندارد که بعد از حضور ادعای جبران خساره نماید.

مادة (١٠٨٦)

إِذَا غَابَ أَحَدُ الشَّرِيكِينَ فِي الْبَسْطَانِ الْمُشْتَرَكِ يَكُونُ الْآخَرُ قَائِمًا عَلَى ذَلِكَ الْبَسْطَانِ وَعِنْدَ إِدْرَاكِ الشَّمْرَةِ يَأْخُذُ حَصْتَهُ مِنْهَا وَلَهُ أَيْضًا بَيعَ حَصَةِ الْغَائِبِ وَحْفَظُ ثُنْهَا. لَكِنَّ يَكُونُ الْغَائِبُ عِنْدَ حَضُورِهِ مُخِيرًا إِنْ شَاءَ اجْزَ الْبَيعِ وَأَخْذَ الشَّمْرَةَ الْمُحْفَوظَ وَإِنْ شَاءَ لَمْ يَجِزْ وَضْمَنَهُ حَصْتَهُ.

هرگاه یکی از شرکای باغ مشترک غائب گردد، شریک حاضر سپرست باغ موصوف بوده و میتواند محصول حصه خودرا از ثمر باغ اخذ و حصه غائب را بفروش رسانیده و ثمن آنرا حفظ کند.

لکن شریک غائب هنگام حضور بین اینکه بیع انجام شده را قبول نموده و ثمن آنرا اخذ نماید یا اینکه بیع را قبول نکرده بلکه ضمان سهم خود را از نزد شریکش بدست آورد، مخیر است.

ماده (۱۰۸۷)

حصة أحد الشريكين في حكم الوديعة في يد الآخر. فإذا أودع أحدهما المال المشترك بدون إذن فتلف، يكون ضامناً حصة شريكه. راجع المادة (۷۹۰)

حصه يکي از شريکين در نزد شريک دیگر حکم وديعت را دارد. بناءً اگر يکي از شركاء مال مشترك را بدون اجازه دیگرگش به وديعت داد و مال موصوف تلف گردید، ضامن حصه شريک خود می گردد. و (بماده ۷۹۰) مراجعه شود.

ماده (۱۰۸۸)

أحد الشريكين إن شاء باع حصته من شريكه وإن شاء باعها من أجنبى بدون إذن شريكه. راجع المادة (۲۱۵) لكن في صور خلط الأموال واحتلاطها التي يبينها في الفصل الأول لايسوغ لأحد الشريكين في الأموال المخلوطة أو المختلطة أن يبيع حصته لآخر بدون إذن شريكه.

هریک از شركاء میتواند حصه خود را به شخص اجنبي بدون اذن شريک خود بفروشد. (بماده ۲۱۵ رجوع شود).

اما در اموال مخلوط و مختلط که تفصیل آن در فصل اول گذشت، شريک نمیتواند حصه خود را بدون اجازه شريکش به دیگری بفروش برساند.

مادة (١٠٨٩)

بعض الورثة إذا بذر الحبوب المشتركة ياذن الكبار أو وصي الصغار في الأراضي المورثة تصير جملة الحاصلات مشتركة بينهم ولكن لو بذر أحدهم حبوب نفسه فالحاصلات له خاصة لكن يكون ضامناً لباقي الورثة حصة نقصان الأرض بزراعته راجع

المادة (٩٠٧)

هرگاه بعضى ورثه دانه مشترک گندم و غيره را به اجازه کبار ورثه و وصى صغار در اراضى موروثى بذر نمایند تمام محصول زمین بين شان مشترك ميشود. اما اگر کسی دانه بذری خود را کشت نمود، درین صورت حاصلات بزارع اختصاص دارد. اما برای باقى ورثه از بابت نقصانيکه بسبب کشت در زمین پدیدار گردیده است. ضامن ميگردد. (بماده ٩٠٧ رجوع شود).

مادة (١٠٩٠)

إذا أخذ أحد الورثة مبلغاً من الدرارهم من التركة قبل القسمة.
بدون أذن الآخرين وعمل فيه وخسر، تكون الخسارة عائدة إليه.
كما أنه إذا ربح لايسوغ لباقي الورثة طلب حصة منه.

هرگاه يکی از ورثه بدون اجازه وارث دیگر مبلغی از درارهم را از متروکه قبل از قسمت اخذ نموده آنرا بکار اندازد و خساره نماید، خساره آن بخودش عايد است چنانکه اگر مفادی بدست آورد باقی ورثه حق مطالبه سهمی را از بابت ربح حاصله بروی ندارند.

فصل سوم

در بیان دیون مشترک که

ماده (۱۰۹۱)

إذا كان لاثين أو أكثر في ذمة واحد دين ناشيء من سبب واحد فهو دين مشترك شركة ملك بينهم، وإذا لم يكن سببه متحداً فليس بدين مشترك كما يظهر و يتضح في المواد الآتية.

هرگاه دو نفر یا زیاده از آن بر ذمه شخصی دین داشته باشند که ناشی از سبب واحد باشد، این دین بنابر شرکت ملک میان آنها، دین مشترک نامیده میشود و اگر سبب دین یکی نباشد، دین مشترک گفته نمیشود چنانچه در مواد آتی توضیح و بیان میشود.

ماده (۱۰۹۲)

كما أن أعيان المتوفى المتروكة مشتركة بين الورثة على حسب حصصهم كذلك يكون الدين الذي له في ذمة شخص مشتركاً بينهم على حسب حصصهم.

چنانکه اعیان متوفی بین ورثه به اندازه حصص شان مشترک است، همچنان دین متوفی که بر ذمه شخصی قرار دارد به اندازه حصص معینه در میان شان مشترک میباشد.

ماده (١٠٩٣)

من أتلف مالاً مشتركاً لأناس، فمبلغ الضمان يكون مشتركاً بين أصحاب المال.

كسيكه مال مشترك مردم را تلف نماید، پول ناشی از ضمان متلوف، در بین أصحاب این مال مشترك مبیاشد.

ماده (١٠٩٤)

إذا أقرض شخصان مبلغاً مشتركاً بينهما لآخر، صار الدين الذي في ذمة المستقرض مشتركاً بينهما.

وأما إذا أقرض ثنان إلى آخر دراهم على طريق الانفراد كل على حدة، فليكون الدين الذي في ذمة المستقرض مشتركاً بين الاثنين بل كُل واحد دائن على حدة.

اگر دو نفر مبلغی را که بین شان مشترك است برای دیگری قرض بدهند، دین لازم در ذمه مستقرض میان هردو مشترك است. و اما اگر هریک بطور علیحده و به طریق انفرادی مبلغی را به دیگری قرض دهد، دین لازم در ذمه مستقرض درینصورت مشترك نبوده بلکه هر واحد داین جداگانه شناخته میشود.

ماده (١٠٩٥)

إذا بيع مال مشترك بصفقة واحدة ولم يذكر حين البيع حصة كل واحد من الشركاء فالدين الذي في ذمة المشتري من ذلك دين

مشترک. ولو ذکر حین البيع مقدار حصة کل واحد من الشرکاء أو تعین نوعها کأن یقال مثلاً حصة أحدهما کذا خالصة وحصة الآخر کذا مغشوشة مع تفريق الحصص وتقيیزها، صار کل واحد دائمًا على حدة ولا یكون ثن البيع مشترکاً بين البائعين. كذلك لو باع أحدهما حصة شائعة إلى رجل وباع الآخر حصته إلى هذا الرجل فکل واحد منهما دائم ولا اشتراك في ثمن الجميع.

هرگاه مال مشترک، بعقد واحد فروخته شود و حصه هر واحد از شرکاء در حین عقد بیع ذکر نشود، دینی که بر ذمه مشتری لازم گردیده است، دین مشترک میباشد و اگر در وقت عقد بیع حصه هر واحد از شرکاء جداگانه ذکر شد یا نوع آن تعیین گردید مانند اینکه گفته شود حصه یکی از شرکاء اینقدر و حصه دیگر آنقدر درهم است یا حصه یکی از شرکاء پول جید و خالص و از دیگری پول مغشوش و ناسره است در حالیکه حصص هر کدام بطور جداگانه و از هم متمایز باشد، درین صورت هریک، دائم علحده بوده و ثمن مبیع بین آنها مشترک نمیباشد. همچنان اگر یک شریک حصه مشاعی خودرا به یک نفر فروخت و شریک دیگر نیز حصه خودرا به همین نفر بفروش رسانید، هر کدام شرکاء دائم جداگانه بوده در ثمن تمام مال فروخته شده اشتراکی وجود ندارد.

ماده (۱۰۹۶)

إذا باع اثنان ما هما بصفقة واحدة إلى رجل مثلاً لواحد حصان وللآخر فرس فباعتاهما معاً بكل ذرا قروشاً، يكون المبلغ المذكور ديناً

واحداً مشتركًا بين البائعين. وإن سمى كل واحد منها ثناً معلوماً صار كل واحد منها دائناً على حدة، و لا يكون ثمن الحيوانين ديناً مشتركًا. كذلك لو باع اثنان ماهما لآخر كل على حدة فاثنان المبيع لا يكون ديناً مشتركًا بل كل منها دائم مستقل.

اگر دو نفر به عقد واحد مال خودرا برای شخصی بفروش رسانید مثلاً: یکی اسب خوب داشت و دیگری اسب عادی و به مقداری از قروش^۱ آنها را یکجا فروختند. مبلغ مذکور دین واحد است و بین هردو بایع مشترک میباشد. واگر هر واحد از بایعان در حین عقد ثمن معلومی را مسمی نمود درین صورت هر کدام شان دائم جداگانه بوده، ثمن دو حیوان مبیعه دین مشترک محسوب نمیشود.

همچنان در صورتیکه دو نفر مال های خودرا طور جداگانه بفروش رسانیدند بهای مال های فروخته شده دین مشترک نبوده بلکه هر کدام از بائعین دائم مستقل شناخته میشود.

ماده (۱۰۹۷)

إذا أدى اثنان دين رجل بسبب كفالتهما فإن أدياه من مال مشترك بينهما فالمطلوب من المكفول دين مشترك.

هرگاه دو نفر کفالة دین لازم بر ذمت شخصی را از مال مشترک خویش به دائم پردازند، طلبی که بر ذمه مدیون قرار دارد، دین مشترک شناخته میشود.

^۱ طوریکه قبلاً هم گذشت، قرش عبارت از صدم حصه پول ترکیه (لیره) است.

ماده (۱۰۹۸)

رجل أمر اثنين بتأدية دينه كذا قروشاً فأدّياه، فإن كان من مال مشترك بينهما فهما يطلبان من الأمر يكون ديناً مشتركاً. وإن كان ما أدّياه ليس مشترك ولكن دفعاً ذلك معاً ف مجرد هذا الدفع لا يكون مطلوبهما منه ديناً مشتركاً.

شخصی دو نفر را به تادیه دین خود که یک اندازه قروش^۱ بود امر نمود، اگر این دو نفر دین را از مال مشترك ادا کرده باشند، پولی را که از امر به اداء دینش مطالبه می نمایند دین مشترك هردو میباشد و اگر ادائی دین آمر موصوف از مال مشترك نبوده بلکه فقط بطور یکجای و یکدفعه هریک از مال علیحده خود مقدار آنرا پرداخته باشد، تنها بدلیل پرداخت یکدفعه، پول مورد مطالبه آنها از آمر موصوف دین مشترك شمرده نمیشود.

ماده (۱۰۹۹)

إذا كان الدين غير مشترك، فكل واحد من الدائنين يستوفي دينه من المديون على حدة وما يقبضه كل واحد، يحسب من دين نفسه ليس للدائن الآخر أن يأخذ منه حصة.

در صورتیکه دین مشترك نباشد، هریک از دائنان دین خودرا از مديون بطور جداگانه استیفاء مینماید و آنچه را که هریک قبض نماید، از دین خودش بحساب می آید و داین دیگری نمیتواند دین خودرا از این حصه اخذ شده بگیرد.

^۱ قرش یا غرش ، صدم حصه پول ترکیه و مصر است.

ماده (۱۱۰۰)

إذا كان الدين مشتركاً فكل واحد من الدائنين له طلب حصته من المديون. وفي غيبة أحد الدائنين عند مراجعة الدائن الآخر الحاكم وطلب حصته من المديون، يأمر الحكم ذلك المدين بأداء حصته.

در دین مشترک هریک از دایین حصه خود را از مديون مطالبه کرده می تواند، و در غیاب یکی از دایین در حالیکه داین دیگر نزد قاضی مراجعت نموده و تقاضای پرداخت سهم خود را از مديون نماید، قاضی یا حاکم مديون موصوف را حکم میکند به پرداخت حصه دین مربوط به وی.

ماده (۱۱۰۱)

مايقبضه كل واحد من الدائنين من الدين المشترك يكون مشتركاً بينهما وللشريك الآخر أخذ حصته منه ولايسوغ للقابض أن يختص به وحده.

آنچه که یکی از دایین از دین مشترک بدست می آورد، در میان تمام آنها مشترک میباشد که بدین ترتیب شریک دیگر میتواند سهم خود را ازین مال بدست آمده برای یکی از شرکاء اخذ نماید. و برای شریکی که مقداری از دین مشترک را به تنها بدست آورده است، جائز نیست که آنرا مختص بخود بسازد.

ماده (۱۱۰۲)

إذا قبض أحد الدائنين من الدين المشترك حصته واستهلكها فلشريكه أن يضممه حصته منها. مثلاً مبلغ ألف قرش دين مشترك بين اثنين مناصفة قبض أحد هما من المديون خمسمائة واستهلكها فللدائن الآخر أن يضممه مائتين وخمسين، وخمسمائة تبقى بين الاثنين مشتركة.

اگر یکی از داینین حصه خودرا از دین مشترک قبض نمود و آنرا بمصرف رسانید، شریک دیگر ضمان حصه خودرا از همان حصه قبض شده گرفته میتواند.

مثلاً: هزار قرش (صد حصة پول ترکیه) بین دو نفر طور مناصفه دین مشترک بود. پس در صورتیکه یکی از آنها مبلغ پنجصد قرش را از مجموع دین مشترک قبض نموده و آنرا استهلاک نمود، شریک وی حق دارد که ضمان مبلغ دو صد و پنجاه قرش قبض شده از طرف شریکش را از وی اخذ نماید که بدین ترتیب مبلغ پنجصد قرش باقیمانده در میان هردو دین مشترک میباشد.

ماده (۱۱۰۳)

أحد الشريكيين في الدين المشترك إذا اشتري بحصته متابعاً من المديون ولم يقبض منه شيئاً فلا يكون الدائن الآخر شريكاً في ذلك المتابع لكن له أن يضممه حصته من ثمن ذلك المتابع. وإن اتفقا على كون المتابع مشتركاً بينهما، كان كذلك.

اگر یکی از شرکا مالی را در بدل حصه خود در دین مشترک از مدیون خریداری نمود و از اصل دین چیزی قبض نکرد، داین دیگر در مال خریداری شده شریک شده نمیتواند. لکن میتواند ضمان حصه خودرا از بهای همان مال خریداری شده بگیرد. واگر هردو نفر مذکور به مشترک بودن مبالغ خریده شده متفق شوند، مال مذکور بین هردو مشترک میگردد.

مادة (١١٠٤)

إِذَا صَاحِبُ أَحَدِ الشَّرِيكِينَ فِي الدِّينِ الْمُشْتَرَكِ الْمُدِيُونَ عَلَىٰ حَقِّهِ مِنْهُ عَلَىٰ أَثْوَابِ بَزْ وَقَبْضِهَا فَهُوَ مُخْيِرٌ إِنْ شَاءَ أَعْطَىٰ شَرِيكَهُ مَقْدَارًا مَأْصَابَ حَصْتِهِ مِنَ الْأَثْوَابِ وَإِنْ شَاءَ أَعْطَاهُ مَقْدَارًا حَصْتِهِ مِنَ الْحَقِّ الَّذِي تَرَكَهُ.

اگر یکی از شرکاء در دین مشترک با مدیون در بدل حق خود به جامه های کتابی مصالحه نماید، شریک مذکور مخیر است اگر خواسته باشد برای شریک خود به اندازه حصه او از جامه های گرفته شده میدهد و یا ایکه مقدار سهم او را از حق باقیمانده می پردازد.

مادة (١١٠٥)

أَحَدُ الدَّائِنِينَ إِذَا قَبَضَ كَامِلَ الدِّينِ الْمُشْتَرَكَ أَوْ بَعْضَهُ أَوْ اسْتَرَى بَحَصْتِهِ مِنْهُ مَالًا أَوْ صَاحِبَ الْمُدِيُونَ عَلَىٰ مَالٍ بِقَدْرِ حَصْتِهِ فَالْدَائِنُ الْآخَرُ مُخْيِرٌ فِي جَمِيعِ الصُّورِ إِنْ شَاءَ أَجَازَ مَعْامِلَةً شَرِيكَهُ وَأَخْذَ حَصْتِهِ مِنْهُ كَمَا سَبَقَ آنَفَا وَإِنْ شَاءَ لَمْ يَجِزْ وَيَطْلُبُ حَصْتِهِ مِنْ

المديون. وإن هلك الدين عند المديون، يرجع الدائن على القابض
وعدم إجازته قبل لا يكون مانعاً من الرجوع.

هرگاه يكى از دائينين، دين مشتركه را كاملاً يا بعضاً قبض كند يا باندازه حصه اش مالي را از مديون خريداری نماید و يا با مديون به اندازه حصه خود در بدل مالي مصالحه کنند، در تمام صورتهای فوق طوريکه گذشت شريك ديگر مختار است که معامله شريك خودرا اجازه داده (قبول نموده) و حصه خويش را از آن اخذ بدارد. و يا اگر خواسته باشد ميتواند معامله مذكور را اجازه ندهد و حصه خودرا از مديون مطالبه نماید و اگر دين نزد مديون هلاک و ضائع گردید شريك مذكور بالاي دائن که دين را قبض نموده رجوع کرده ميتواند و عدم اجازه قبلی او معامله شريکش را مانع رجوع وي شده نميتواند.

مادة (١١٠٦)

أحد الدائين إذا قبض حصته من الدين المشترك من المديون وتلفت في يده بدون تعد منه، لا يضمن حصة الشريك الآخر من هذا المقبض. لكن يكون قد استوفى حصة نفسه والدين الباقي عند المديون يكون عائداً إلى شريكه.

هرگاه يكى از دائينين حصه خودرا از دين مشترک از نزد مديون اخذ نموده و در دست او بدون تقصیر تلف و ضائع شود، از دين مقوضه خود حصه شريك را توان نميدهد و چنان تلقى ميشود که حصه خودرا استيفاء نموده است و دينی که نزد مديون باقيمانده است به شريك دوم تعلق ميگيرد.

ماده (۱۱۰۷)

إذا استأجر أحد الشركاء المديون المشترك فلآخر أن يضمن شريكه مقدار ما أصاب حصته من الأجرة.

اگر يکی از شرکا مديون مشترک را اجیر گرفت، شريک ديگر ميتواند به اندازه اجرتی که حصه اش ميرسد از شريک خود ضمان و تاوان بگيرد.

ماده (۱۱۰۸)

أحد الشريكين الدائنين إذا أخذ من المديون رهناً في مقابلة حصته وتلف الرهن في يده فلشريكه أن يضمنه مقدار ما أصاب حصته. مثلاً: مقدار الدين المشترك. مناصفة ألف فأخذ أحد الدائنين رهناً لأجل حصته التي هي خمسمائة وهلك في يده، فقد سقط نصف الدين فللدائنين الآخر أن يضمنه المائتين والخمسين العائدة لحصته.

هرگاه يکی از شركاء دین مشترک در مقابل حصه خود از مديون رهن گرفته و در نزد وی تلف شد، شريک ديگر ميتواند باندازه حصه خود ضمان بگيرد.

مثلاً مقدار دین مشترک (هزار) باشد يکی از دائنين در بدل (پنجصد) يعني مناصفه آن چيزى را از مديون رهن گرفت و در نزد وی هلاک شد، نصف دین با هلاک رهن ساقط ميشود. و داین ديگر ميتواند مبلغ دوصد و پنجاه را که عايد بر حصه وی ميباشد، از شريکش تاوان بگردد.

مادة (١١٠٩)

إذا أحد الدائنين أخذ كفياً من المديون بحصته من الدين المشترك أو أحالة بها على آخر فللدائنين الآخر أن يشاركه في المبلغ الذي يأخذه من الكفيل أو الحال عليه.

هرگاه یکی از دایین در برابر حصه ای که از دین مشترک دارد از مديون کفیل گرفت یا مديون اورا جهت استفاء دینش به کسی حواله داد، داین دیگر میتواند در مبلغی که شریک اول از کفیل یا محال عليه میگیرد، شریک شود.

مادة (١١١٠)

إذا وهب أحد الدائنين المديون حصته من الدين المشترك أو أبرا ذمته منها فهبتها أو إبراؤه صحيح ولا يكون ضامناً حصة شريكة من هذا الخصوص.

هرگاه یکی از دائنين حصه خودرا از دین مشترک برای مديون بخشنید یا ابراء نماید، این بخشنید یا ابراء صحيح بوده و ازین ناحیه بخصوص ضامن حصه شریکش نمیباشد.

مادة (١١١١)

إذا أتلف أحد الدائنين في الدين المشترك مال المديون وتقاضا بحصته ضماناً لشريكه أخذ حصته منه. لكن إذا كان عند أحد الدائنين للمديون دين خاص سابق على الدين المشترك ثم حصلت المقاضاة بحصة من الدين المشترك فليست لشريكه أن يضمنه حصته.

هرگاه یکی از دائین در دین مشترک مال مدیون را تلف نماید و مدیون حصه داین مذکور را طور مقاصات مجرما بگیرد، شریک دوم حصه خودرا از او ضمان گرفته میتواند. اما در صورتیکه مدیون بالای یکی از دائین قبل از دین مشترک دین خاص داشته باشد بعداً حصه شریک اول از دین مشترک مجرما داده شود، درینصورت شریک دوم توان حصه خودرا از شریک اول گرفته نمیتواند.

ماده (۱۱۱۲)

لیس لأحد الدائين أن يؤجل الدين المشترك بلا إذن الآخر.

یکی از شرکاء بدون اجازه شریک دیگر دین مشترک را مؤجل ساخته نمیتواند.

ماده (۱۱۱۳)

إذا باع واحد مالا إلى اثنين، يطالب كل واحد بحصته على حدة
و مالم يكن أحد المشترين كفيلاً للآخر، لا يطالب بدينه.

هرگاه یکنفر مالی را بالای دو نفر بفروش برساند، بایع موصوف میتواند از هر کدام به اندازه حصه اش، مطالبه پرداخت ثمن نماید.

و تا آنگاه که یکی از دو خریدار کفیل دیگری نباشد، بایع نمیتواند پرداخت ثمن لازم بالای یکی را از دیگری مطالبه نماید.

باب دوم

در بیان قسمت
مشتمل بر دو فصل است

فصل اول

در تعریف قسمت و اقسام آن

ماده (۱۱۱۴)

القسمة هي تعیین الحصہ الشائعة یعنی إفراز الحصص بعضها من بعض بمقیاس ما كالذرع والوزن والکیل.

قسمت عبارت از تعیین حصص شایعه یا سهام نامعلوم است یعنی تجزیه بعضی حصه های شایعه است از بعضی آن ذریعه یکی از مقیاس های تقسیم مانند متر، وزن و پیمانه.

ماده (۱۱۱۵)

القسمة تكون على وجهين: إما جمع الحصص الشائعة في كل فرد من أفراد الأعيان المشتركة في أقسامها مثل قسمة ثلاثين شاة مشتركة بين ثلاثة، عشر، عشر ويقال لها قسمة الجمع وإنما تعیین

الخصص الشائعة في العين الواحدة المشتركة في أقسامها مثل قسمة عرصه بين اثنين و يقال لها قسمة تفريقيه و قسمة فرد .

قسمت دو نوع است : (قسمت جمع و قسمت تفريقي).

نوع اول آن عبارت از يكجا نمودن حصص و سهام شایع در هر فردی از افراد اعيان مشترکه است در اعدادی از آن نوع، مانند تقسیم نمودن سی گوسفنده مشترک بین سه نفر از روی فی نفر ده گوسفند، که اينگونه تقسیم را (قسمة الجمع) نیز میگويند.

نوع دیگر تقسیم عبارت از تعیین نمودن سهام نامعلوم در جنس واحد مشترکه است در اجزای آن مانند تقسیم نمودن يك میدان میان دو نفر، که قسمت تفريقي و قسمت فرد نیز نامیده میشود.

مادة (١١٦)

القسمة من جهة إفراز ومن جهة مبادلة. مثلاً إذا كان كيل حنطة مشتركةً بين اثنين مناصفة فكل حبة منه لكـل واحد منها نصفها فقسمتها قسمين من قبيل قسمة الجمع وبإعطاء القسم الواحد إلى واحد والثاني إلى الآخر يكون كل واحد منها أفرز نصف حصته وبادل بالنصف الآخر شريـكه بنصف حصته. كذلك عرصـة مشتركة مناصفة بين اثنين حالة كـون كل جـزء منها لكـل واحد نصفـه فقسمتها قسمـين بين اثنـين قسمـة تـفريـقـيـ و باـعطـاءـ كـل واحدـ

منهماً قسماً يكون كل واحد أفرز نصف حصته وبادل شريكه
بالنصف الآخر بصف حصته.

قسمت از يك جهت افراز^۱ و از جهت ديگر مبادله ميپاشد. مثلاً: هرگاه يك پیمانه گندم در میان دو نفر طور مناصفة مشترک باشد، پس هر کدام از شركاء در هر دانه گندم بطور مناصفة شريک ميپاشند. پس تقسيم گندم مذكور به دو حصه از قبيل قسمت جمع محسوب ميشود و با اعطای يك حصه برای يك شريک و حصه دوم به شريک ديگر در واقع هریک نصف سهم خود را بدهست آورده و نصف ديگر آنرا در بدل نصف سهم شريکش مبادله نموده است.

همچنان در صوريكه ساحه زمين بين دو نفر مشترك باشد در حاليكه هریک در هر جزء آن طور مناصفة شريک ميپاشد. درصوريكه بين آنها به دو قسمت تقسيم شود، اين تقسيم قسمت تفريق ناميده ميشود که در واقع هریکی از شركاء با گرفتن يك حصه ساحه مذكور، نصف حصه خودرا افراز نموده و نصف ديگر را با نصف شريک خود مبادله کرده است.

مادة (۱۱۱۷)

جهة الإفراز في المثليات راجحة. بناء عليه كل واحد من الشريكين في المثليات لهأخذ حصته في غيبة الآخر بدون إذنه لكن لاتتم القسمة ما لم تسلم حصة الغائب إليه. ولو تلفت حصة

^۱ افراز بمعنى جداً نمودن يك مقدار يا يك بخش شئ است از مقدار يا بخش ديگر آن.

الغائب قبل التسلیم تكون الحصة التي قبضها شريكه مشتركة بينهما.

جنيه افراز در اموال مثلی راجح و غالب میباشد. بنابر آن هر واحد از شرکاء در مثلیات به غیاب شریک دیگر حصه خودرا بدون اذن او تسلیم شده میتواند. اما تا وقتیکه حصه غائب تسلیم داده نشود، قسمت مذکور تمام و کامل نمیباشد. و اگر حصه غائب قبل از تسلیم نمودن آن به وی ضایع و هلاک شود، حصه ای را که شریک اول قبض نموده است بین هردو نفر مشترک میباشد.

مادة (١١١٨)

جهة المادلة في القيميات راجحة وتجوز المادلة بالتراضي أو بحكم القاضي. فالاعيان المشتركة من غير المثلثات لايجوز لأحد الشريكين أخذ حصته منها في غيبة الآخر بدون إذنه.

در اموال قیمی جهت مبادله غالب و راجح است که این مبادله یا به رضای جانبین و یا بحکم قاضی صورت میگیرد و بدین ترتیب در اعیان مشترک غیر مثلی، یکی از شرکاء در غیاب شریک خود بدون اجازه او، حصه خودرا گرفته نمیتواند.

مادة (١١١٩)

المكيلات والوزونات والعدديات المتقاربة كالجوز والبيض كلها
مثلثيات لكن الأولي المختلفة باختلاف الصنعة والوزونات

المتفاوتة قيمية، وكذلك الخطة المختلطة بالشعر وكل جنس مثلية خلط بخلاف جنسه في صورة لا يقبل التفريق والتمييز قيمي والذرعيات أيضاً قيمية لكن الجنس الواحد من الجوخ والبطاين من أعمال الفابريقات التي تباع على أن ذراعها بكلها قرشاً ولا يوجد التفاوت في أفرادها مثلية. والحيوانات، والعدديات المتفاوتة التي يوجد بين أفرادها تفاوت بالقيمة مثل البطيخ الأخضر والأصفر قيمية وكتب الخط قيمية وكتب الطبع مثلية حيث كانت متماثلة.

مكيلات و موزونات و عدديات باهم نزديک مانند چارمغز و تخم تماماً مثلیات میباشد، ولی ظروف مختلف الصنعت و موزونات باهم متفاوت از قبیل اشیای قیمی بشمار می آیند.

همچنان گندمی که با جو خلط شده باشد و هر جنس مثلی دیگریکه با جنس مخالفش طوری خلط شده باشد که تفریق و تمیز را قبول نکند، قیمت گفته میشود.

اشیائیکه به متر اندازه میشوند نیز قیمی اند. ولی تکه های پشمی و استر لباس که از جنس واحد و محصول فابریکات بوده و مترانه در بدل قیمت معین فروخته شود و در افراد آن تفاوتی موجود نباشد، در جمله اموال مثلی شناخته میشود و حیوانات و عدديات با هم متفاوت که بین افراد آن تفاوت قیمت موجود باشد مثل خربوزه سبز و زرد، قیمی اند و کتب قلمی که بدست نوشته شده باشد قیمی و کتب طبع شده بنابر مماثلت میان شان، مثلی محسوب میشوند.

ماده (۱۱۲۰)

تنقسم كل من قسمة الجمع وقسمة التفريق إلى نوعين قسمة الرضا وقسمة القضاء.

هريكي از قسمت جمع و قسمت تفريق به قسمت رضا و قسمت قضاء تقسيم ميشود.

ماده (۱۱۲۱)

قسمة الرضا: القسمة التي تجري بين المتقاسمين في الملك المشترك بالتراصي أو برضى الكل عند القاضي.

قسمت رضا آنست که در ملک مشترک بین متقاسمين به تراضی شان تقسیم شود یا همگی بحضور قاضی به رضایت خود مال مشترک را تقسیم نمایند.

ماده (۱۱۲۲)

قسمة القضاء تقسیم القاضی الملك المشتری جبراً و حکماً بطلب بعض المقسم لهم.

قسمت قضاً عبارت است از تقسیم نمودن قاضی ملک مشترک میان چند نفر را جبراً و بنابر تقاضای بعضی از آنانیکه مال موصوف برای شان تقسیم کرده میشود.

فصل دوم

در بیان شرایط قسمت

ماده (۱۱۲۳)

كون المقسم عيناً شرطٌ فلا يصح تقسيم الدين المشترك قبل القبض. مثلاً إذا كان للمتوفي ديون في ذمة أشخاص متعددين و اقتسمها الورثة على أن ما في ذمة فلان من الدين لفلان الوارث وما في ذمة فلان منه لفلان الوارث لا يصح. وفي هذه الصورة مهما حصله أحد الورثة يشاركه فيه الوارث الآخر. انظر الفصل الثالث من الباب الأول.

عين بودن مال مقسوم شرط صحت تقسيم است که به این ترتیب تقسیم دین قبل از قبض صحت ندارد.

مثلاً: هرگاه متوفی در ذمه یکتعدد اشخاص دیونی داشته باشد و دیون مذکور را ورثه تقسیم نمایند به این ترتیب که دیون ذمه فلان برای فلان وارث و دین ذمه فلان مدييون از فلان وارث باشد، صحیح نیست، بلکه درینصورت چیزی را که یکی از ورثه از جمله دیون مذکوره بدست می آورد، ورثه دیگر در آن چیز یا مقدار با وی شریک میباشد.

ماده (١١٢٤)

لاتصح القسمة إلا بافراز الخصص وتمييزها مثلاً إذا قال أحد أصحاب الصبرة المشتركة من الخطة للأخر: خذ أنت ذلك الطرف من الصبرة وهذا الطرف لي، لا يكون قسمة.

تقسيم مال مشترك بدون جدا ساختن و از هم متمايز نمودن سهم هریکی از شرکاء صحت ندارد.

مثلاً: يکی از شرکای یک خرمن گندم مشترکه به شریک دیگر بگوید: از آن طرف گندم حصه خودرا بردار و این طرف از من است اینگونه تقسیم (اصطلاحاً) تقسیم نیست.

ماده (١١٢٥)

شرط المقسم كونه ملك الشركاء حين القسمة. فإذا ظهر مستحق للمقسم بعد القسمة، بطلت وكذا إذا ظهر مستحق لجزء شائع منه كنصفه وثلثه بطلت القسمة ويلزم تكرار قسمة، كذلك إذا ظهر مستحق بجموع حصته بطلت القسمة. والباقي مشترك بين أصحاب الخصص.

و إن ظهر مستحق لمقدار معين من حصة أو لجزء شائع منها فصاحب الحصة محير. إن شاء فسخ القسمة، وإن شاء لم يفسخ ورجع بمقدار نقصان حصته على صاحب الحصة الأخرى.

مثلاً: عرصة مائة وستون ذراعاً بعد أن قسمت بين اثنين مناصفة إذا ظهر مستحق لنصف حصته فصاحب الحصة إن شاء فسخ القسمة وإن شاء رجع بربع حصته على شريكه ، يعني يأخذ من حصته محل عشرين ذراعاً. ولو ظهر مستحق لقدر معين من كلتا الحصتين فإن كان على التساوي، لا تفسخ القسمة وإن كان في حصته أكثر من الأخرى فالمعتبر إنما هو مقدار الزيادة ويكون كأنما ظهر مستحق لقدر معين في حصة واحدة. ومن أصاب حصته أكثرية الاستحقاق، يكون مخيراً كما مر، إن شاء فسخ القسمة وإن شاء رجع على شريكه بمقدار النقصان.

شرط صحت تقسيم این است که مال مفصول درین تقسیم ملکیت شرکاء باشد. پس هرگاه بعد از تقسیم شخص دیگری مستحق مال تقسیم شده شناخته شد، تقسیم باطل میشود. همچنان اگر برای کدام جزء شایع مال مفصول، مانند نصف وثلث آن، مستحق پیداشد، تقسیم انجام شده باطل و تکرار تقسیم لازم میشود. بهمین ترتیب اگر مستحقی برای مجموع حصه داده شده در تقسیم برای یکی از شرکاء پیداشد، باز هم تقسیم انجام شده باطل گردیده و چیز باقیمانده بین اصحاب حصص، مشترک است.

و اگر برای یک مقدار معین یا یک جز شائع حصه یکی از شرکاء مستحقی ظاهر شد، صاحب چنین حصه مخير است که قسمت را فسخ کند و یا بمقدار نقصان عایده بر صاحب حصص دیگر رجوع بعمل آرد.

بطور مثال: میدانی احاطه شده که مساحه آن (۱۶۰) گز میشود، بعد از تقسیم ساحه مذکور بین دو نفر، برای نصف حصه یکی ازین دونفر شرکاء مستحق دیگری ظاهر شده و نصف حصه وی را به استحقاق برد، صاحب حصه مذکور اگر خواسته باشد میتواند که تقسیم انجام شده را فسخ نماید و اگر خواسته باشد، به شریک خود رجوع نموده و ربع حصه خود را (جهت تحقق مناصفه در تقسیم) از وی اخذ مینماید، یعنی در مسئله مورد بحث از سهم شریکش مساحت بیست متر را بدست می آورد (که بدین ترتیب حصه هریک از کل زمین مساحت شصت متر میشود. و اگر مقدار معین از هردو حصه به استحقاق برد شد، هرگاه بطور مساوی بود، قسمت فسخ نمیشود و اگر مقدار به استحقاق برد شده حصه یکی از دیگری زیاده تر باشد، مقدار زیاد مدار اختبار است. مانند اینکه استحقاق مقدار معین در حصه یکنفر ظاهر شده باشد، کسیکه حصه اش بیشتر باستحقاق برد شده، طوریکه بیان گردید مخیر است، اگر بخواهد قسمت را فسخ میکند و یا بمقدار نقصان بر شریک خود رجوع بعمل می آرد.

مادة (١١٢٦)

قسمة الفضولي موقوفة على الإجازة قولًا أو فعلًا. مثلاً إذا قسم واحد المال المشترك بنفسه لاتكون القسمة جائزة. لكن أصحابه إن أجازوا قولًا بأن قالوا أحسنوا أو تصرفوا بالخصوص المفرزة تصرف المالك يعني بوجه من لوازم التملك كبيع وإيجار فالقسمة صحيحة نافذة.

تقسیم فضولی^۱ موقوف به اجازه قولی یا فعلی شرکاء است.

بطور مثال: هرگاه یکنفر مال مشترک دیگران را خود بخود تقسیم نماید قسمت مذکور جایز نیست. اما اگر مالکان حصص اجازه قولی داده و گفته‌ند که خوب کردی یا هریکی از شرکاء در سهام جدا کرده شده برایشان، چنان تصرف نمایند که از لوازم و مقتضیات تملک (مالک شدن چیزی) باشد مانند فروختن حصه جداشده برایش یا اجاره دادن آن، (درین صورت) تقسیم مذکور درست بوده و نافذ می‌باشد.

مادة (١١٢٧)

كون القسمة عادلة يعني تعديل الحصص بحسب الاستحقاق وعدم نقصانهاً فاحشاً لازم. فدعوى الغبن الفاحش في القسمة تسمع. لكن بعد إقرار المقسم لهم باستفءال الحق إذا أدعوا الغبن لاتسمع دعواهم.

عادلانه بودن تقسیم و متناسب بودن حصه هریکی از سهامداران با اندازه استحقاقش و عدم نقصان زیاد در سهم یکی از شرکاء (شرعًا) لازم و حتمی است. بناءً دعوای غبن فاحش یا نقصان زیاد در تقسیم قابل سمع است و بعد از اقرار شرکاء به پوره گرفتن حصص شان دعوای غبن از طرف آنها، شنیده نمی‌شود.

مادة (١١٢٨)

يشترط في قسمة التراضي رضى كل واحد من المتقاسمين. بناء عليه إذا غاب أحدهم لاتصح قسمة التراضي. وإذا كان في

^۱ فضولی: کسیکه بی جهت در کار دیگران مداخله کند.

جملتهم صغير فوليه أو وصيه قائم مقامه وإن لم يكن للصغرى ولـي ولا وصي، كان موقوفاً على أمر الحاكم فينصب وصي من طرف الحاكم وتصير القسمة بمعرفته.

در تقسيمی که به اساس رضایت شرکاء صورت میگردد، رضایت هریکی از طرف های تقسیم شرط صحت آن است، بنابر آن اگر یکی از شرکاء غائب باشد تقسیم رضائی صحیح نمیشود و هرگاه در جمله شرکاء صغير موجود باشد ولی یا وصی او قائم مقام صغير قرار میگیرد. و اگر سرپرست یا وصی برای او نبود، درین صورت تقسیم مورد نظر به امر قاضی موقوف میگردد که بدین ترتیب وصی برای وی از طرف قاضی تعیین گردیده و تقسیم تحت نظر وی صورت میگیرد.

مادة (١١٢٩)

الطلب في قسمة القضاء شرط فلا تصح القسمة جبراً من الحاكم إلا بطلب أحد أصحاب الحصص.

در تقسیم قضائی مطالبه قسمت شرط است پس درست نیست که بدون مطالبه یکی از صاحبان حصص، قاضی مال مورد نظر را جبراً تقسیم نماید.

مادة (١١٣٠)

إذا طلب أحد أصحاب الحصص القسمة وامتنع الآخر فعلى ما سيبين في الفصل الثالث والرابع إن كان المال المشترك قابلاً للقسمة، يقسم الحكم جبراً وإلا فلا يقسم.

هرگاه یکی از شرکاء مطالبه قسمت را نمود و دیگری امتناع ورزید (پس بنا بر آنچه در فصل سوم و چهارم بیان خواهیم نمود) اگر مال مشترک قابل قسمت باشد، قاضی جبراً آنرا تقسیم مینماید و اگر قابل قسمت نباشد تقسیم نمیکند.

ماده (۱۱۳۱)

قابل القسمة هو المال المشترك الصالح للتقسيم بحيث لافتوف المنفعة المقصودة من ذلك المال بالقسمة.

قابل قسمت آن مال مشترکی است که صلاحیت تقسیم شدن را داشته باشد و به سبب تقسیم منافع مقصوده در آن مال از بین نرود.

فصل سوم

در بیان قسمت جمع

ماده (۱۱۳۲)

تجري قسمة القضاء في الأعيان المشتركة المتشدة الجنس يعني أن الحاكم بطلب أحد الشركاء يقسم سواء كان ذلك من المثلثات أو القيمييات.

تقسیم قضائی در اعیان مشترکه متعدد الجنس جاری میشود. یعنی قاضی به اساس مطالبه یکی از شرکاء مال مورد نظر را تقسیم مینماید اعم ازینکه از نوع اموال مثلی باشد یا قیمتی.

ماده (۱۱۳۳)

لعدم الفرق والتفاوت بين أفراد المثليات المتحدة الجنس فقسمتها مع كونها غير مصراة بأحد الشركاء يكون كل واحد قد استوفى حقه وحصل على تمامية ملكه بها. كما لو كان مقدار حنطة مشتركاً بين الاثنين ففي قسمة ذلك بينهما على حسب الحنص واستيفاء كل ما أصاب حصته من الحنطة يكون مالكا لها مستقلاً. ومن هذا القبيل سبيكة ذهب كذا درهماً أو سبيكة فضة كذا أوقية أو قطعة نحاس أو حديد كذا وزناً أو مقدار كذا من ثوب جوخ متعدد الجنس أو كذا ثوب بز أو عدد كذا من البيض.

چون بین افراد اموال مثلی متعدد الجنس تفاوت و فرقی وجود ندارد بناءً تقسیم آن با وجودیکه به یکی از شرکاء ضرور ندارد بمنزله آنست که هر واحد از شرکاء حق خود را پوره گرفته و بر تمامیت ملک خود دست یافته است. چنانچه اگر یک اندازه گندم بین دو نفر مشترک باشد، پس در صورتیکه میان آنها به تناسب سهام شان تقسیم گردیده و هر یک شان سهم و حصه خود را اخذ نماید، نتیجه هر یک مالک مستقل سهم خود میباشد.

همچنان یکقطعه طلا یا سبیکه آن^۱ بمقدار چند درهم، یا یکقطعه نقره بمقدار چند اوقیه^۲ یا یک پارچه از مس یا آهن به یک اندازه معین یا مقداری از جامه پشمی دارای جنس واحد یا مقداری از جامه ولباس کتانی یا پنبه ائی و نیز چند عدد معین از تخم مرغ (از نگاه مثلی بودن و دست یافتن

^۱ سبیکه قطعه ئی از طلا و امثال آن که ذوب شده و بقالب ریخته شده باشد (المتحده).

^۲ اوقیه (به فتح همزه و کسر قاف وفتح یا مشدد) جزئی از رطل یک دوازدهم رطل وزنه معادله هفت مقال، (فرهنگ عمید).

هريکی از شرکاء به ملک مستقل درسهم خود در صورت تقسیم اشیاء مذکور از قبیل مسئله مقدم الذکر میباشد.

مادة (١١٣٤)

القييمات التمحدة الجنس وإن وجد فرق وتفاوت بين أفرادها لكن بحسب كونه جزئياً صار كأنه لم يكن وعدت قابلة القسمة أيضاً على مامر.

مثلاً خمسماة شاة مشتركة بين اثنين إذا قسمت نصفين فكأنما أخذ كل واحد منهما عين حقه. ومن هذا القبيل أيضاً مائة جمل ومائة بقرة.

اموال قيمي متعدد الجنس گرچه بين افراد آن فرق و تفاوتی موجود است، لیکن بنابر جزئی بودنش به آن اعتبار داده نشده و اموال قيمي طوريکه گذشت، قابل تقسيم محسوب گردیده اند.

بطور مثال: پنجصد رأس گوسفند بين دو نفر مشترك است وقتيكه به مناصفه تقسيم شود به منزله آنست که هر واحد شرکاء عين حق خود را گرفته است. يقصد شتر و يقصد گاو نيز از همين قبيل است.

مادة (١١٣٥)

لاتجربی قسمة القضاء في الأجناس المختلفة يعني في الأعيان المشتركة المختلفة الجنس سواء كانت من المثلثيات أو من القييمات يعني لايسوغ للحاكم أن يقسمها قسمة جمع جبراً بطلب أحد الشركاء. مثلاً بأن يعطى إلى أحد الشركاء مقدار كذا حنطة وفي

مقابله‌لآخر مقدار کذا شعیراً او إلى أحدهم غنماً وفي مقابله مقدار کذا إبلاً أو بقراً وإلى واحد سيفاً وإلى آخر سرجاً أو إلى أحدهما داراً وإلى آخر دكاناً أو ضيعة بطريق قسمة القضاء لا يجوز. أما إعطاؤهم ذلك على الوجه المشروح حال كونه بالتراضي بينهم قسمة رضاء فإنه يجوز.

تقسیم قضائی در اجناس مختلفه یا اعیان مشترکه مختلفه الجنس جاری شده نمیتواند خواه اموال مذکور مثلی باشد یا قیمتی. یعنی برای قاضی جایز نیست که به اساس تقاضای یکی از شرکاء اموال مختلف الجنس را به شکل قسمت جمع جبراً تقسیم نماید.

مثلاً: برای یکی از شرکاء یکمقدار گندم بدهد و در مقابل به شریک دیگر یک مقدار جو اعطاء کند یا به یکی از شرکاء گوسفند و در مقابل بدیگری یکتعداد شتر یا گاو را بدهد و یا به یکی شمشیر و بدیگری زین اسب را بدهد، یا به یکی حولی و بدیگری دکان یا یک قطعه زمین زراعتی بدهد که اینگونه تقسیم به طریقه قسمت قضاe جواز ندارد. اما تقسیم اینگونه اموال در میان شرکاء از طرف قاضی با مشروح بودن نحوه تقسیم آن، درحالیکه رضایت هریک فراهم باشد، از نوع قسمت رضاء بوده و جایز میباشد.

مادة (١١٣٦)

الأواني المختلفة بحسب اختلاف الصنعة ولو كانت مصنوعة من جنس معدن واحد تعدد مختلفة الجنس.

ظروفیکه از نظر ساختار وضعت باهم مختلف باشد گرچه از جنس معدن واحد ساخته شده باشند، اموال مختلف الجنس محسوب میشوند.

ماده (۱۱۳۷)

الحلي و كبار اللؤلؤ والجواهر أيضًا من الأعيان المختلفة الجنس.
وأما الجواهر الصغيرة مثل اللؤلؤ الصغير الذي لا تفاوت في قيمته
بين أفراده وأحجار الألماس الصغيرة فإنها تعد متحدة الجنس.

زيورات و مرواريد كلان و نيز جواهر كلان، از اعيان مختلف الجنس است
اما جواهر خورد مانند مرواريد خورد که از نظر قيمت تفاوتی میان افراد
آحاد آن وجو ندارد و نيز سنگ های الماس خورد متحدة الجنس بشمار می
آید^۱.

ماده (۱۱۳۸)

الدور المتعددة والدكاکين والضياع أيضًا مختلفة الجنس فلا تقسيم
قسمة جمع. مثلاً بأن يعطى إلى أحد الشركاء من الدور المتعددة
واحدة وإلى آخر أخرى بطريق قسمة القضاء لايجوز بل تقسيم
كل واحدة منها قسمة تفريقي على الوجه الآتي.

حويلی ها و دکاکین و ضیاع (زمین زراعتی) نیز مختلف الجنس بوده که
بدین ترتیب قسمت جمع در اموال مذکور صورت نمیگیرد.

بطور مثال: نمیتوان به یکی از شركاء یک حويلی را و به دیگری حويلی
دیگر را داد. بلکه هر واحد از حويلی ها بطريقه قسمت تفريقي طوريکه بعداً
می آید، تقسيم کرده ميشود.

^۱ ألبته میتوان مسئلنه مذکور درین ماده را با تحول شرایط و زمان و با تحول نگرش تجار
راجع به آن، متحول دانست.

فصل چهارم

در بیان قسمت تفریق

ماده (۱۱۳۹)

تفریق العین المشتركة وتعیضها إن لم يكن مصراً بأحد الشرکاء فهي قابلة للقسمة. مثلاً لو قسمت عرصة وفي كل قسم منها تنشأ الأبنية وتغرس الأشجار وتحفر الآبار فبهذا الوجه المنفعة المقصودة من العرصة تكون باقية. كذلك دار فيها منزلان واحد للرجال وآخر للحرم؛ ففي تفریقها وتقسیمها إلى دارين لا تُفوت منفعة السکنى المقصودة من المنزل وكل واحد من الشرکاء يصير صاحب دار مستقلًا. بناء عليه قسمة القضاء تجري في العرصة والمترل يعني أحد الشرکاء إذا طلب القسمة وامتنع الآخر فالحاکم يقسم ذلك جبراً.

اگر تفریق عین مشترک و جدا نمودن آن برای یکی از شرکاء ضرر نداشته باشد، چنین مال قابل قسمت میباشد.

مثلاً: اگر کدام میدان یا ساحه زمینی تقسیم شود و هر بخش تجزیه شده آن قابلیت اعمارخانه، غرس درخت و حفر چاه آب را داشته باشد، میتوان گفت که بدین ترتیب منفعت مورد نظر از زمین مذکور همچون سابق پابرجاست.

همچنان حویلی ای که دارای دو منزل یا دو خانه باشد که یکی آن برای مرد ها و دیگر اختصاص به حرم یا نشست خود خانواده داشته باشد پس در جدا نمودن و تقسیم کردن آن بدو حویلی منفعت سکونت که مقصد اصلی در داشتن خانه است، فوت نمیشود و هر واحد از شرکاء صاحب حویلی مستقل و جداگانه میشود. بنابر آن در زمین و خانه، قسمت قضائی جاری میشود یعنی اگر یکی از شرکاء مطالبه قسمت را بعمل آورد و دیگری امتناع ورزد، قاضی جبراً تقسیم می نماید.

مادة (١١٤٠)

إذا كان تبعيض العين المشتركة وتفريقها نافعاً لبعض الشركاء ومضرأً بالآخر يعني أنه مفوت للمنفعة المقصودة فإذا كان الطالب للقسمة هو المنتفع، فإن الحاكم يقسمها حكماً. مثلاً إذا كان أحد الشريكين في الدار حصته قليلة لا ينتفع بعد قسمتها بالسكنى فيها وصاحب الكثيرة يطلب قسمتها فالحاكم يقسمها قضاة.

هرگاه تفریق و جدا نمودن یک عین مشترک، برای بعضی از شرکاء مفید و برای بعضی مضر باشد، یعنی تبعیض و تجزیه مذکور باعث فوت منفعت مورد نظر از جنس مشترک باشد پس اگر مطالبه تقسیم از طرف شریکی صورت گیرد که تقسیم به منفعت وی تمام میشود، درین صورت قاضی حکماً خود آنرا تقسیم میکند.

مثلاً : هرگاه حصه یکی از شرکاء در حویلی به اندازه ای کم باشد که بعد از تقسیم برای بود و باش مفید و قابل استفاده نباشد و صاحب حصه زیاد طالب تقسیم آن گردد، قاضی آنرا به تقسیم قضائی قسمت میکند.

ماده (۱۱۴۱)

لاتجربی قسمة القضاء في العين المشتركة التي تبعيضاها وقسمتها يضر بكل واحد من الشركاء. مثلاً الطاحونة إذا قسمت فلا تستعمل طاحونة. فمن هذا الوجه تفوت المنفعة المقصودة فلا يسوغ للحاكم قسمتها بطلب أحد الشركاء وحده. أما بالتراصي فتقسم وكذلك الحمام والبئر والقناة والبيت الصغير والحانط بين الدارين أيضاً. وكل ما كان محتاجاً إلى الكسر والقطع من العروض فهو من هذا القبيل كالحيوان والسرج والعجلة والجبة وحجر الخاتم، لاتجربى قسمة القضاء في واحد منها.

قسمت قضاء در عین مشترکیکه تبعیض و تقسیم آن به هریکی از شرکاء مضر باشد، جاری نمیشود. مثل آسیاب که اگر تقسیم شود دیگر از آن استفاده بعمل نمی آید و ازین جهت منفعت مقصوده فوت میشود. بنابر آن برای قاضی جایز نیست که بطلب یکی از شرکاء آنرا تقسیم نماید. اما اگر تمام شرکاء رضایت داشته باشند، تقسیم صورت میگیرد.

همچنین حمام، چاه، کاریز و خانه خورد و دیوار بین دو حويلى نیز همین حکم را دارد و هر چیزی از عروض و اموال که در تقسیم به شکستاندن و قطع نمودن محتاج باشد نیز از همین قبیل است. مانند حیوان، زین اسب گادی دستی، چین و سنگ انگشتی که در هیچ کدام آن ها قسمت قضاء جاری نمیگردد.

ماده (۱۱۴۲)

كما أنه لا يجوز تقسيم أوراق الكتاب المشترك، كذلك لا يجوز أيضاً تقسيم الكتاب المتعدد الأجزاء أو الجلود جلداً جلداً.

چنانکه تقسیم اوراق کتاب مشترک جایز نیست، همچنان کتابی که اجزاء و جلد های متعدد داشته باشد، تقسیم آن به جلد جلد جواز ندارد.

ماده (۱۱۴۳)

ينظر في الطريق المشترك بين اثنين فاكثر وليس لغيرهم فيه حق
أصلاً حين طلب أحدهم قسمته وامتناع الآخر : إن كان بعد
القسمة يبقى لكل واحد طريق، يقسم وإلا فلا يقسم جبراً إلا إذا
كان لكل واحد طريق ومنفذ غيره فإنه في ذلك الحال يقسم.

در مورد راه مشترک بین دو نفر یا زیاده از آن که شخص دیگری در آن
اصلاً حق نداشته باشد، وقتیکه یکی از شرکاء طلب تقسیم آنرا نموده و
دیگری از قبول آن امتناع ورزید، دیده شود اگر بعد از قسمت برای هر
کدام راه باقی میماند، تقسیم کرده می شود و اگر بعد از تقسیم راه باقی
نماند، جبراً تقسیم کرده نمیشود مگر در صورتیکه برای هریک طریق و
منفذی غیر از راه مورد تقسیم میان شان، وجود داشته باشد که درینحال
تقسیم صورت میگیرد.

ماده (۱۱۴۴)

المسلل المشترك أيضاً كالطريق المشترك أي إذا طلب أحدهما
القسمة وامتنع الآخر، فإن كان بعد القسمة يبقى لكل واحد
مجرى مائه أو يتخذ كل مسللاً في محل غيره يقسم وإلا فلا.

آب رَوْ مشترک نیز مانند راه مشترک است یعنی اگر یکی از شرکاء قسمت را مطالبه نماید و دیگری امتناع ورزد در صورتیکه بعد از تقسیم، برای هر کدام مجرای آب باقی بماند یا آب رَوْ را در محل دیگری اتخاذ نموده بتواند، تقسیم صورت میگیرد، در غیر آن تقسیم جاری نمیشود.

ماده (۱۱۴۵)

کما أنه يجوز أن يبيع شخص طريقه الملك على أن يبقى له حق المرور، يجوز أيضاً أن يقسم اثنان عقارهما المشترك بينهما على أن تكون رقبة الطريق المشترك يعني ملكيته لأحدهما وللثانى حق المرور فقط.

چنانچه برای یک شخص جایز است که راه ملکیت شخص خودرا بشرط داشتن حق مرور از آن، بفروش برساند، همچنان جواز دارد که دو نفر زمین مشترک شان را تقسیم نمایند به این ترتیب که رقبه و ملک طریق مشترک مال یکی از شرکاء بوده و شریک دوم تنها حق مرور در آن را داشته باشد.

ماده (۱۱۴۶)

كما يجوز ترك الحائط الفاصل بين الحصتين مشتركةً في تقسيم الدار بين الشركين، تجوز أيضاً القسمة على جعله ملكاً لأحدهما خاصةً.

چنانکه جایز است دیوار فاصل در تقسیم حویلی مشترک بین دو حصه طور مشترک باقی ماند. همچنان تقسیم به ترتیبکه دیوار خاص ملک یکی از شرکاء باشد، نیز جایز است.

فصل پنجم

در بیان کیفیت قسمت

ماده (۱۱۴۷)

مال المشترک إن كان من المكيلات وبالكيل أو من الموزونات
بالوزن أو من العديات بالعدد أو من الذرعيات بالذرع يصير
تقسيمه.

تقسیم مال مشترک از نوع میکلات به کیل یا پیمانه و از نوع موزونات
بوزن یا ترازو و از نوع عدیات بعدد و از نوع ذرعیات به ذراع یا گز
صورت میگیرد.

ماده (۱۱۴۸)

حيث كانت العرصة والأراضي من الذرعيات، فتقسم بالذراع
وأما ما عليها من الأشجار والأبنية، فيقسم بتقدير القيمة.

ساحه حويلى واراضى چون از ذرعیات است، تقسیم آن به ذراع یا گز
میشود و اما آنچه در بالای زمین است از قبیل درخت و ساختمانها وبنها با
توجه به اندازه قیمت شان تقسیم کرده میشوند.

ماده (۱۱۴۹)

إذا كان في تقسيم الدار أبنية إحدى الحصتين أغلى ثمناً من الحصة الأخرى فإن أمكن تعديلها بإعطاء مقدار من العرصة فيها وإلا فتعديل بالنقود.

هرگاه در تقسیم حویلی، قیمت یک حصه تعمیر نسبت به حصه دیگر آن از نظر قیمت بلند تر باشد، در صورتیکه باعطا مقداری از صحن حویلی امکان تعديل قیمت مورد نظر موجود باشد، خوب در غیر آن سهام شرکاء توسط پول نقد باهم ساخت میشوند.

ماده (۱۱۵۰)

إذا أريد قسمة دار مشتركة بين اثنين على أن يكون فوقيانيهما لواحد وتحتانيها لآخر فيقوم الفوقاني والتحتاني وباعتبار القيمة تقسم.

هرگاه اگر اراده کرده شود تقسیم حویلی مشترک بین دو نفر به این ترتیب که منزل بالا از یکثفر و منزل پایان از نفر دیگر باشد، منزل بالا و پایان قیمت گذاری میشود و سپس باعتبار قیمت تقسیم صورت میگیرد.

ماده (۱۱۵۱)

ينبغي للقسام إذا أراد قسمة دار أن يصور ها على ورقه ويمسح بالذراع عرصفتها ويقوم أبنتهما ويعدل الحصص على أن لا يبقى تعلق لكل حصة في الأخرى إن أمكن ويفرز الشرب والمسييل

والطريق ويلقب الحصص أي بالأول والثاني والثالث ثم يقرع فتكون الأولى لمن خرج اسمه أولاً والثانية لمن خرج اسمه ثانياً والثالثة لمن خرج اسمه ثالثاً وبسرى على هذا الترتيب إذا وجد زيادة حصة.

وقيكه قسمت كنده اراده تقسيم حويلى را نماید، لازم است که شکل حويلى را در یک ورق ترسیم نموده، صحن حويلى را به متر مساحت کند و بناء آبادی های آنرا قیمت گذاری نماید و حصه ها را طوری برابر سازد که تعلق یک حصه به حصه دیگر بقدر امکان باقی نماند و حق شرب آب رَوْ و راه را جدا نموده و حصه ها را به اول، دوم و سوم نامگذاری کند بعده قرعه بیندازد، اسم شخصی که اول برآمد حصه اول تعلق به او دارد و حصه دوم از شخصی است که نام او بار دوم برآید و حصه سوم از کسی است که اسم او دفعه سوم ظاهر شود. اگر حصه ها زیاد بود به همین ترتیب عمل گردد.

مادة (١١٥٢)

التكاليف الأميرية إن كانت لأجل محافظة النفوس فتقسم على عدد الرؤوس ولا يدخل في دفتر التوزيع النساء ولا الصبيان. وإن كانت لمحافظة الأموال فتقسم على مقدار الأموال لأن الغرم بالغنم كما ذكر في المادة (٨٧).

تكاليف و مصارف اميريه (دولتي) که به غرض محافظه نفوس افراد يک منطقه از طرف دولت به آنها پرداخت شده باشد، به تعداد رؤوس اشخاص

تقسیم میگردد البته در دفتر توزیع زن ها و اطفال داخل نمیگردد. و اگر غرامات مذکور برای محافظه املاک آنها صورت گرفته باشد، به اندازه املاک تقسیم میشود زیرا توان بمقابل فایده است چنانچه در ماده (۸۷) ذکر شد.

فصل ششم

در بیان خیارات

ماده (۱۱۵۳)

كما يكون خيار الشرط وخيار الرؤية وخيار العيب في البيع كذلك يكون في تقسيم الأجناس المختلفة. مثلاً إذا قسم المال المشترك بالتراضي بين الشركاء على أن يكون لواحد كذا مقدار حنطة ولآخر كذا مقدار شعير ولآخر كذا غنماً ولآخر في مقابلة كذا رأس بقر، فإن شرط أحدهم الخيار إلى أيام معلومة ففي هذه المدة إن شاء قبل القسمة وإن شاء فسخ. وإن كان أحدهم لم ير المال المقسم يكون مخيراً. وإن ظهرت حصة بعضهم معيبة، فإن شاء قبل وإن شاء رد.

همچنانکه خیار شرط، خیار رویت و خیار عیب در عقد بیع موجود و مشروع است، در تقسیم اجناس مختلفه نیز صورت گرفته میتواند.

بطور مثال: اگر مال مشترک به رضای شرکاء تقسیم گردد؛ به این ترتیب که یک مقدار گندم برای یک نفر و برای شریک دیگر یک مقدار جو، برای شریک آخر یکتعداد گوسفند و برای دیگر شریک در مقابل آن یک تعداد گاو برسد، درینصورت اگر یکی از شرکاء تا مدت معلومی خیار شرط را برای خود در نظر گرفت، میتواند در همین مدت قسمت را قبول و یا اگر بخواهد فسخ کند و اگر یکی از شرکاء مال مقسم را ندیده باشد، حق خیار رویت را دارد و اگر در حصه بعضی شرکاء عیب ظاهر گردد، همان شریک بقبول و رد تقسیم اختیار دارد.

مادة (١١٥٤)

خيار الشرط والرؤيه والعيوب يكون أيضاً في قسمة القيميات المتشدة الجنس. مثلاً إذا قسمت مائة شاة مشتركة بين أصحابها على قدر الحصص، إن كان أحدهم شرط الخيار إلى كذا يوماً ففي هذه المدة يكون مخيراً بين القبول وعدمه. وإن كان لم ير الغنم فحين يراها يكون مخيراً كذلك. وإن ظهر عيب قديم في الغنم التي أصابت حصة أحدهم فكذلك يكون مخيراً إن شاء قبلها وإن شاء ردها.

در تقسیم اموال قیمی متعدد الجنس نیز خیار شرط، خیار رؤیت و خیار عیوب مشروع بوده و موجود شده میتواند.

مثلاً: هرگاه یکصد رأس گوسفند مشترک بین شرکاء باندازه حصص شان تقسیم گردید و یکی از شرکاء خیار شرط را بمدت چند روز برای خود شرط نمود، در مدت مذکور به قبول و عدم قبول تقسیم مخیر میباشد.

واگر گوسفند تقسیم شده را ندیده باشد، در حین رؤیت بقبول و عدم قبول آن مخیر است و اگر در گوسفندان که بحصه یکی از شرکاء رسیده است عیب سابقه ظاهر شده نیز اختیار قبول قسمت و رد آن را دارد.

مادة (١٥٥)

خيار الشرط والرؤيه لا يكون في قسمة المثلثات المتشدة الجنس لكن يكون فيها خيار العيب. مثلاً صبرة حنطة مشتركة بين اثنين فاقتسمها على أن أحدهما بالختار إلى كذا يوماً لا يكون الشرط معتبراً. وأحد الشريكين إذا لم ير الحنطة فحين رؤيتها لا يكون له الختار. أما إذا أعطى أحدهم من وجه الصبرة والآخر من أسفلها فظهر أسفلها معيناً فصاحبها مخير إن شاء قبل وإن شاء رد.

ختار شرط و رؤيت در تقسیم اموال مثلی متعدد الجنس وجود ندارد، لیکن خيار عيب موجود شده میتواند.

مثلاً: يك توده گندم بين دو نفر مشترك باشد و آنرا تقسيم نمایند به اين شرط که يکی از شرکاء تا مدت چند روز خيار شرط داشته باشد، چنان شرط کدام اعتباری ندارد و اگر يکی از شرکاء گندم مذکور را ندیده باشد در حین رؤیت خیاری برای او نیست. اما اگر به يکی از شرکاء از قسمت فوقانی انبار، گندم داده شد و برای دیگری از قسمت پایانی آن، و قسمت تحتانی معیوب ظاهر گردید، صاحب همان حصه اختیار دارد که تقسیم را قبول کند و یا رد نماید.

فصل هفتم

در بیان فسخ قسمت و اقاله آن

ماده (۱۱۵۶)

بانسحاب القرعة كاملاً تتم القسمة.

با تکمیل پروسه قرعه کشی، عملیه تقسیم تمام میشود.

ماده (۱۱۵۷)

بعد تمام القسمة لا يسوغ الرجوع.

بعد از انجام قسمت برای شرکاء حق رجوع باقی نمی ماند.

ماده (۱۱۵۸)

في أثناء القسمة إذا خرجت القرعة الأكثر مثلاً وبقي واحد فأراد أصحاب الحصص الرجوع، ينظر إن كانت قسمة و رضاً فله الرجوع إن كانت قسمة قضاء فلا رجوع.

اگر در اثنای تقسیم، قرعه اکثر سهام خارج شده و یک سهم باقی مانده باشد و صاحبان حصص اراده رجوع را نمایند، ملاحظه گردد اگر قسمت رضائی باشد، صلاحیت رجوع را دارد و اگر قسمت قضائی باشد، حق رجوع باقی نمی ماند.

ماده (۱۱۵۹)

إِذَا قَالَ أَصْحَابُ الْخُصُوصِ الْقُسْمَةَ بِرِضَاهُمْ بَعْدَ تَامَّهَا وَفَسَخُوهَا
فَلَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوا الْمَقْسُومَ مُشْتَرِكًا بَيْنَهُمْ كَمَا فِي السَّابِقِ.

هرگاه صاحبان حخص بعد از انجام قسمت به رضای خود قسمت را اقاله و فسخ نمایند، میتوانند که مانند سابق مال مقسوم را بین خود مشترک گردانند.

ماده (۱۱۶۰)

إِذَا تَبَيَّنَ الْغَبَنُ الْفَاحِشُ فِي الْقُسْمَةِ تَفْسِخُ وَتَقْسِيمٌ تَكْرَارًا قُسْمَةٌ
عَادِلَةٌ.

هرگاه در تقسیم، غبن فاحش یا نقصان زیاد برای یکی از شرکاء ظاهر شود تقسیم مذکور فسخ کرده شده و بار دیگر بطور عادلانه تقسیم میگردد.

ماده (۱۱۶۱)

إِذَا ظَهَرَ دَيْنٌ عَلَى الْمَيْتِ بَعْدَ تَقْسِيمِ التِّرْكَةِ، تَفْسِخُ الْقُسْمَةِ إِلَّا إِذَا
أَدَى الْوَرَثَةُ الدَّيْنَ وَأَبْرَأَهُمُ الدَّائِنُونَ مِنْهُ أَوْ تَرَكَ الْمَيْتُ مَالًا سَوِيًّا
الْمَقْسُومُ يَفِي بِالْدِينِ فَعَنْدَ ذَلِكَ لَا تَفْسِخُ الْقُسْمَةُ.

هرگاه بعد از تقسیم متروکه دینی بر ذمه متوفی ظاهر شود، تقسیم فسخ میشود مگر در صورتیکه ورثه جمیعاً دین متوفی را اداء نمایند یا دائین از آن ابراء دهند یا مال دیگری از متوفی باقی مانده باشد که کفایت دین را نماید. که در چنین صورتها تقسیم مذکور فسخ نمیشود.

فصل هشتم

در بیان احکام قسمت

ماده (۱۱۶۲)

کل واحد من أصحاب الخصص يملک حصته مستقلاً بعد القسمة لا علاقه لواحد في حصة الآخر. وكل واحد يتصرف في حصته كيفما يشاء على الوجه الآتي بيانه في الباب الثالث. فلو قسمت دار بين اثنين فأصحاب حصة أحدهم البناء وحصة آخر العرصة الخالية يفعل بعصرته ما يشاء من حفر الآبار و السياق و إنشاء الأبنية و إعلاتها الى حيث شاء لا يسوغ لصاحب الأبنية منعه ولو سد عليه الهواء أو الشمس.

هر واحد از صاحبان حصص بعد از تقسیم، در حصه خود بصورت مستقل مالک بوده و علاقه یکی از شرکاء بحصه دیگر باقی نمی ماند و هریک از شرکاء میتواند بطريقیکه در باب سوم بیان شده است در حصه معینه خود تصرفات مالکانه بعمل آرد.

لذا اگر یک حویلی بین دو نفر تقسیم شود و برای یکی بنا و یا آبادی و برای دیگری صحن خالی حویلی برسد، صاحب صحن میتواند چگونه ایکه خواسته باشد، از آن استفاده نماید. چنانچه میتواند در صحن مذکور چاه حفر نماید، آب را جاری نماید و نیز میتواند تعمیر ساخته و آنرا تاجاییکه

خواسته باشد بلند سازد و صاحب تعمیر قبلی مانع عمل صاحب صحن حویلی شده نمیتواند گرچه این عمل وی باعث انسداد هوا و آفتاب خانه او گردد.

مادة (١١٦٣)

تدخل الأشجار في قسمة الأراضي من غير ذكر وكذا الأشجار مع الأبنية في تقسيم الضيعة يعني في أي حصة وجدت الأشجار والأبنية تكون لصاحب الحصة لاحاجة إلى إدخالها بالتعبير العام حين القسمة كقوتهم بجميع مرافقها أو بجميع حقوقها أو بالتصريح بذكرها.

اشجار در تقسیم اراضی، بدون تصريح داخل میشود همچنان اشجار و بناها در تقسیم زمین داخل می‌گردد یعنی اشجار و ابنيه در هر حصه ایکه موجود باشد، بصاحب همان حصه تعلق میگیرد و برای شامل نمودن آن در تقسیم به تعبیر عام از قبیل اینکه گفته شود: (باتمام حقوق و مراافقش) و نیز به ذکر حریم آن، کدام حاجت و ضرورت دیگر نمیباشد. (بلکه اشیای مذکور بدون هیچ نوع تعبیر عام و صریح، شامل تقسیم میشوند).

مادة (١١٦٤)

الزرع والفاكهه لا يدخلان في تقسيم الأرضي والضيعة إلا بتصريح الذكر. فإن لم يذكرا ي Quincy مشتركين كما كانا، سواء ذكر التعبير العام حين القسمة كقوتهم بجميع حقوقها أو لم يذكر.

زراعت و میوه جات در تقسیم اراضی و زمین زراعتی بدون ذکر صريح داخل نمیشود. پس اگر در حین تقسیم ذکر نشدند، بحال خود چنانکه بودند مشترک باقی می مانند، اعم ازینکه در وقت تقسیم ازین اشیاء به تعبیر عام از قبیل: (باتمام حقوقش) تذکری بعمل آمده باشد یا خیر.

مادة (١١٦٥)

حق الطريق والمسلل في الأراضي المجاورة للمقسوم داخل في القسمة على كل حال يعني في أي حصة وقع يكون من حقوق أصحابها سواء قيل بجميع حقوقها حين القسمة أو لم يقل.

حق طريق و آب رو در اراضی ایکه مجاور زمین مقسوم واقع است، در هر حال شامل تقسیم زمین میباشد. یعنی در هر حصه که واقع شود، از حقوق صاحب همان حصه محسوب میگردد اعم ازینکه در وقت تقسیم، (باتمام حقوقش) گفته شده باشد یا خیر.

مادة (١١٦٦)

إذا شرط حين القسمة كون طريق الحصة أو مسللها في الحصة الأخرى فالشرط معتبر.

هرگاه در وقت تقسیم شرط گذاشته شود که راه یا آب رو یک حصه (معینه) در حصه دیگر باشد، چنین شرط معتبر و درست است.

مادة (١١٦٧)

إذا كان طريق حصته في حصة أخرى ولم يشترط بقاوئه حين القسمة فإن كان قابل التحويل إلى طرف آخر، يحول سواء قيل

حين القسمة بجميع حقوقها أو لم يقل. أما إذا كان الطريق غير قابل التحويل إلى طرف آخر فينظر إن قيل حين القسمة بجميع حقوقها فالطريق داخل يبقى على حاله وإن لم يذكر التعبير العام كقولهم بجميع حقوقها، تنفسخ القسمة والمسيل في هذا الخصوص كالطريق بعينه.

هرگاه راه حصه تعیین شده برای یک شریک در حصه دیگری بوده و بقاء آن در حين تقسیم شرط نشده باشد، در صورتیکه تعديل راه بطرف دیگر گنجایش داشته باشد، خواه در حين تقسیم جمله (بجمعیع حقوق) تذکر یافته باشد یا نه، راه مورد نظر بجانب دیگر تعديل میگردد و اگر راه بسوی دیگر قابل تحويل نبود، درینحال دیده شود اگر در حين تقسیم جمله (بجمعیع حقوق آن) تذکر رفته بود این راه داخل قسمت بوده بحال خود باقی میماند و اگر به تعبیر عام جمله (بجمعیع حقوق آن) ذکر نشده باشد، قسمت فسخ میگردد. البته آب رو در همین خصوص عیناً مانند راه است.

ماده (۱۱۶۸)

دار بین اثنین مشترکة وفيها طريق لصاحب دار أخرى فأرادا قسمتها، ليس لصاحب الطريق منعهما لكنهما يترکان له طرقه على حاله حين القسمة وفي بيع هذه الدار المشتركة مع طرقها أيضاً باتفاق الثلاثة إن كان هذا الطريق مشترکاً بينهم فشمنه أيضاً يقسم بينهم أثلاثاً وإن كانت رقبة الطريق لصاحبي الدار ولذلك

الآخر حق المرور فكل واحد يأخذ حقه هكذا تقوم العرصة مع حق المرور وخالية عنه فالفضل بين الوجهين لصاحب حق المرور والباقي لصاحبي الدار والمسييل أيضاً كالطريق. يعني إذا كان لواحد حق مسييل في دار مشتركة ففي قسمة الدار بينهما يترك المسييل على حاله.

اگر حویلی بین دو نفر مشترک بوده و صاحب حویلی دیگر در آن حویلی مشترک راه مرور و عبور داشت پس در صورتیکه شرکاء چنین زمین مشترک، تصمیم بگیرند که آنرا تقسیم نمایند، صاحب راه از تقسیم آن ممانعت کرده نمیتواند لکن در حین تقسیم، راه او را بحال خودش باقی میگذارند و در صورتیکه هر سه طرف (شرکاء زمین و شخصیکه در آن حق مرور دارد) به اتفاق هم زمین را با راه آن یکجا بفروش برسانند، دیده میشود اگر راه بین سه نفر مشترک باشد، ثمن آن بین شان سه تقسیم میشود و اگر زمین راه از صاحبان حویلی مشترک بوده و شخص سومی تنها حق مرور را در آن داشت، هر کدام حق خودرا به این ترتیب میگیرند که صحن یا حویلی مورد نظر یکبار باحق مرور و بار دیگر بدون در نظر داشت آن قسمت گذاری میشود، بعداً دیده میشود تفاوت میان دو صورت هر چه باشد متعلق به صاحب حق مرور بوده و باقی از صاحبان حویلی مشترک است.

آب رو نیز مانند راه است یعنی اگر در حویلی مشترک میان چند نفر، شخصی دارای حق مسييل (آب رو) باشد در صورتیکه حویلی مورد بحث در بین شرکاء تقسیم گردد، آب رو بحال خود باقی میماند.

ماده (۱۱۶۹)

إذا كان في ساحة دار منزل آخر وصاحب المنزل يمر فيها
فأراد أصحاب الدار قسمتها بينهم فليس لصاحب المنزل منعهم
منها. لكن يتراكم طريقاً بقدر عرض باب المنزل حين القسمة.

هرگاه در ساحه یک حویلی مشترک میان چند نفر، یک خانه یا منزل مربوط به شخص دیگری موقعیت داشته و صاحب آن از صحن حویلی رفت و آمد مینمود، در صورتیکه شرکای حویلی مذکور اراده تقسیم آنرا نمایند، صاحب منزل یا خانه یاد شده، حق ممانعت از تقسیم آنرا ندارد البته لازم است که شرکای مذکور در وقت تقسیم راهی را به مقدار عرض دروازه منزل وی برایش در نظر بگیرند.

ماده (۱۱۷۰)

دار قسمت بين اثنين، وبين الاثنين حائط مشترك عليه رؤس جذوع لأحدهما ورؤسها الأخرى على حائط آخر فإن شرط رفعها عن المشترك حين القسمة ترفع و إلا فلا ترفع. وكذلك حائط بين مقسمين لصاحب حصته عليه رؤوس جذوع وقد خرج بالقسمة لصاحب الحصة الأخرى حيث تقاسما على كونه ملكا له حكمه على هذا الوجه. أي إن شرطاً رفعها حينما تقاسما ترفع وإنلا يبقى لها حق القرار على الحائط المملوك للآخر.

حویلی بین دو نفر تقسیم شد و بین دو حصه تقسیم شده یک دیوار مشترک بود که سرچوب های یکی از شرکاء بر آن دیوار و سر دیگر آنها بر دیوار دیگری قرار داشت، درین صورت اگر در وقت تقسیم شرط گذاشته شده

باشد که باید چوب های مذکور از سر دیوار مشترک دور کرده شوند، (طبق شرط) دور کرده میشوند، و اگر چنین شرط گذاشته نشده باشد، به حال خود گذاشته میشوند.

همچنان دیواریکه بین دو حصه مورد تقسیم موقعیت داشته و سرچوب های یکی از شرکاء در بالای آن قرار داشته باشد و در تقسیم به اساس مقاسمه یا قرار دادن یک طرف ملک مشترک در مقابل طرف دیگر آن، دیوار مذکور مربوط به شریک دیگر شد، نیز همین ترتیب است که اگر در وقت تقسیم دور نمودن چوب ها شرط گذاشته شده باشد، دور کرده میشوند، والا صاحب چوب ها حق قرار و بقاء آنها را در بالای دیوار واقع در ملکیت غیر، دارا میباشد.

ماده (۱۱۷۱)

أَغْصَانُ الْأَشْجَارِ الْوَاقِعَةُ فِي قَسْمٍ إِذَا كَانَتْ مَدْلَةً عَلَى الْقَسْمِ الْآخَرِ إِنْ لَمْ يَكُنْ شَرْطُ قَطْعِهَا حِينَ الْقِسْمَةِ فَلَا تَقْطَعُ.

شاخه های درختان واقع در حصه یک شریک هرگاه دراز بوده و در حصه شریک دیگر برسند، پس اگر در حین تقسیم قطع شاخه های مذکور شرط گذاشته نشده باشد، قطع کرده نمیشوند.

ماده (۱۱۷۲)

قَسْمَتْ دَارُ مُشْتَرَكَةِ هَامَ حَقُّ الْمَرْوَرِ فِي طَرِيقِ خَاصٍ، فَلَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِ الْحَصْصِ أَنْ يَفْتَحَ كَوْوَةً وَبَابًا إِلَى ذَلِكَ الطَّرِيقِ وَلَيْسَ لِسَائِرِ أَصْحَابِ الطَّرِيقِ مَنْعِهِ.

هرگاه یک حویلی مشترک دارای حق مرور در یک راه خاص، بین شرکاء تقسیم شود. هریک از اصحاب حصص حق دارند دیواری را به سوی همین راه شق نموده و دروازه ای را بسوی آن باز کنند که سایر اصحاب راه مورد نظر، حق ممانعت آنها را ندارند.

ماده (۱۱۷۳)

إذا بنى أحد أصحاب الحصص لنفسه في الملك المشترك القابل للقسمة بدون إذن الآخرين ثم طلب الآخرون القسمة، تقسم. فإن أصحاب ذلك البناء حصة بانيه فيها وإن أصحاب حصة الآخر فله أن يُكلّف بانيه هدمه ورفعه.

هرگاه یکی از صاحبان حصص، برای خود در ملک مشترک قابل تقسیم بدون اجازه دیگران تعمیری را بناء نموده و بعداً دیگر شرکاء تقسیم آنرا مطالبه نمودند، این ملک بنا شده از طرف یکی از شرکاء، نیز بعنوان جزء کل ملک مشترک، تقسیم میگردد.

اگر بناء مذکور در حصه تعمیر کننده رسید، خوب و اگر بحصه شرکی دیگر رسید، صاحب آن حق دارد بانی تعمیر را به انهدام تعمیر و دور کردن آن مکلف سازد.

فصل نهم

در بیان مهایاه

ماده (۱۱۷۴)

المهایاه : عباره عن قسمة المنافع.

مهایاه عبارت از تقسیم منافع است.

ماده (۱۱۷۵)

المهایاه لاتجربی في المشليات بل في القيميات التي يمكن الانتفاع بها مع بقاء عينها.

مهایاه در اموال مثلی جاری نمیشود بلکه در اموال قیمتی که انتفاع و استفاده از آن با بقاء عین آن ممکن باشد، جاری میگردد.

ماده (۱۱۷۶)

المهایاه نوعان:

النوع الأول: المھایاه زماناً كما لو تھایاً اثنان على أن يزرعا الأرض المشتركة بينهما هذا سنة، والآخر سنة.

النوع الثاني: المھایاه مكاناً كما لو تھایاً اثنان في الأرض المشتركة على أن يزرع أحد هما نصفها والآخر نصفها الآخر أو في الدار

المشتركة على أن يسكن أحدهما في طرفها والآخر في طرفها الآخر أو أحدهما في فوقانيهما والآخر في تحتانيهما أو في الدارين المشتركتين على أن يسكن أحدهما في الواحدة والآخر في الأخرى.

مهایاھ دو نوع است:

اول - مهایاھ زمانی چنانچه دو نفر باهم تھايو نمایند بر اینکه زمین مشترک را یکنفرشان یکسال و شریک دیگر سال دیگر زراعت کند.

دوم - مهایاھ مکانی چنانچه دو نفر باهم موافقه نمایند که نصف زمین مشترکه را یکنفر شان و نصف دگر را شریک دیگر کشت کند، یا در یکطرف حویلی مشترک یکی از شرکاء و در جانب دیگر حویلی شریک دومنی ساکن شوند یا در منزل بالا یک نفر و در منزل سفلی دیگری بود و باش داشته باشند یا اینکه در دو حویلی مشترک یکنفر شریک در یک حویلی و شریک دیگر در حویلی دیگر سکونت نماید.

ماده (۱۱۷۷)

کما تجوز المھایاھ فی الحیوان المشترک علی استعماله بالمناویة كذلك تجوز أيضاً فی الحیوانین المشترکین علی أن يستعمل أحدهما هذا والآخر الآخر.

چنانچه تقسیم منافع یا مهایاھات در یک حیوان با استفاده نوبتی از آن جایز است، بهمین ترتیب این عملیه در مورد دو حیوان مشترک نیز جواز دارد به این طریق که: یکنفر شریک از یک حیوان و شریک دیگر از حیوان دیگر استفاده بعمل می آرد.

ماده (۱۱۷۸)

المهایاۃ زماناً نوع مبادله فتکون منفعة أصحاب الخصص في نوبته مبادله بمنفعة حصة الآخر في نوبته بناء على ذلك يلزم ذكر المدة وتعيينها في المھایاۃ. مثل کذا يوماً أو کذا شهراً.

مهایاۃ زمانی در واقع یک نوع مبادله است، که منافع هریکی از صاحبان حخص در نوبت شان به منافع حصه شریک دیگر در نوبت او، تبادله میگردد. بنابر آن تذکر مدت مهایاۃ و مشخص نمودن آن مانند اینقدر روز یا اینقدر ماه، لازم و حتمی میباشد.

ماده (۱۱۷۹)

المهایاۃ مکاناً نوع فراز. فالشیریکان في الدار. مثلاً منفعتها شائعة يعني حالة کوئها شاملة لكل جزء من أجزائها فالمهایاۃ تجمع منفعة أحد هما في قطعة من تلك الدار ومنفعة الآخر في قطعة أخرى فلا يلزم ذكر المدة وتعيينها في المھایاۃ مکاناً.

مهایاۃ مکانی یک نوع افزایش یا جدانمودن یک بخش از بخش دیگر میباشد، پس طور مثال دونفر شریک در یک خانه که منافع آن شایع بوده و در حالت واحد مربوط به هر جزئی از اجزاء آن میباشد، مهایاۃ آنها درین خانه از آنجائیکه در واقع منافع یکی را دریک قطعه آن و منافع دیگری را در قطعه دیگر ان یکجا مینماید، بناءً درینگونه مهایاۃ (مکانی) تذکر و تعيین مدت لازم و ضروري نمیباشد.

مادة (١١٨٠)

كما أنه ينبغي إجراء القرعة في المهايأة زماناً لأجل البدأ يعني أي أصحاب الحصص ينتفع أولاً، كذلك في المهايأة مكاناً ينبغي تعين المخل بالقرعة أيضاً.

چنانکه اجراء قرعه در مهایاه زمانی به غرض معلوم نمودن اولین شخصی که از آن انتفاع میگیرد سزاوار است همچنان در مهایاه مکانی نیز برای تعین محل، اجرای قرعه مناسب میباشد.

مادة (١١٨١)

إذا طلب المهايأة أحد أصحاب الأشياء المشتركة المتعددة وامتنع الآخر فإن كانت الأعيان المشتركة متفقة المنفعة فالمهايأة جبرية. وإن كانت مختلفة المنفعة فلا جبر. مثلاً: داران مشتركتان طلب أحد الشريكين المهايأة على أن يسكن أحدهما إحداهما والأخرى لآخر، أو حيوانان على أن يستعمل أحدهما واحد والآخر الآخر وامتنع شريكه، فالمهايأة جبرية. أما لو طلب أحدهما المهايأة على سكنى الدار ولآخر إيجار الحمام أو على سكنى أحدهما في الدار وزراعة الآخر الأراضي، فالمهايأة بالتراضي وإن تكن جائزة إلا أنه إذا امتنع الآخر لا يجبر عليها.

هرگاه یکی از شرکاء مهایاه را در اموال و اشیای مشترک متعدد مطالبه نموده و شریک دیگر از قبول آن امتناع ورزید، اگر اعیان مشترکه منفعت متفق و یکسان داشته باشند، پس مهایاه جبری است. و اگر اموال مذکور

منافع مختلف داشته باشد، مهایاه جبری نمیباشد. چنانچه در صورتیکه دو دریند حویلی مشترک باشد و یکی از شرکاء طلب مهایاه را نماید به این ترتیب که در یکی از حویلی ها خودش سکونت کند و حویلی دیگر در اختیار شریک دیگری باشد، یا دو حیوان مشترک باشد و یکی از شرکاء مطالبه مهایات را نماید به نحوی که از یکی آنها یک شریک و از دیگری شریک دیگر استفاده نماید. در هر دو صورت اگر شریک دیگر از قبول مهایات امتناع ورزد، باز هم جبراً اجراء میشود. اما اگر یکی از شرکاء مهایاه را به سکونت خودش دریک حویلی و اجاره حمام به شریک دیگر یا سکونت یکی از شرکاء در حویلی و زراعت زمین برای دیگری، مطالبه کرد درینصورت مهایاه برضای شرکاء مربوط میباشد که با وجود جواز آن، اگر یکی از شرکاء از قبول آن امتناع ورزد، مجبور بقبول آن کرده نمیشود.

مادة (١١٨٢)

إذا طلب القسمة أحد أصحاب المال المشترك القابل للقسمة والآخر المهايأة، تقبل دعوى القسمة. ولو لم يطلب القسمة أحدهما وطلب المهايأة واحد وامتنع الآخر، يجبر على المهايأة.

هرگاه یکی از شرکاء مطالبه تقسیم مال مشترک قابل قسمت را نموده و شریک دیگر مهایاه را طلب کند، دعوى طالب قسمت پذیرفته می شود و اگر یکی از شرکاء مطالبه قسمت را بعمل نیاورد و یکنفر شان مهایاه را خواهش نمود و دیگری امتناع آورد، به قبول مهایاه مجبور می گردد.

مادة (١١٨٣)

إذا طلب المهايأة أحد الشريكين في العين المشتركة التي لا تقبل القسمة وامتنع الآخر، يجبر على المهايأة.

هرگاه یکی از شرکاء در مال مشترک غیر قابل قسمت، مهایاه را طلب نماید و شریک دیگر ازان سرباز زند، بر قبول مهایاه مجبور ساخته میشود.

مادة (١١٨٤)

كل ما ينفع العامة بأجرته من العقارات المشتركة كالسفينة والطاحونة والقهوة والحمام، تؤجر وتقسم أجرتها بين أصحاب الحصص على قدر حصصهم. وإن امتنع أحد أصحاب الحصص عن الإيجار يجبر على المهايأة. لكن إذا زادت غلتها أي أجرتها في نوبة أحدهم، تقسم تلك الزيادة بين أصحاب الحصص.

اموالى كه عامه مردم از اجاره آن اتفاقع می گيرد از قبيل عقارات مشتركه مانند کشتی، آسیاب و چای خانه و حمام، اجاره داده میشود و کرایه اموال مذکور بین شرکاء باندازه حصص شان تقسیم کرده میشود. و اگر یکی از شرکاء از اجاره دادن اموال مورد بحث امتناع ورزد، بر مهایاه مجبور گردانیده میشود، لكن در صورت مهایيات اگر عواید و در آمد اموال مذکور از ناحیه اجاره آن در نوبت یکی از شرکاء زیاد گردد، همان زیادت بین شرکاء تقسیم میشود.

مادة (١١٨٥)

كما يجوز لكل واحد من أرباب الحصص بعد المهايأة زماناً أو مكاناً أن يستعمل العقار المشترك في نوبته أو القطعة التي أصابت حصته بالذات، يجوز له أن يؤجر ذلك إلى آخر ويأخذ الأجرة لنفسه.

چنانکه برای هر واحد از شرکاء جایز است که از عقار مشترک در صورت انجام یافتن مهایاه زمانی یا مکانی، در نوبت خود استفاده نموده و از آن کار

بگیرد، استفاده از قطعه ای زمینیکه سهم او در آن برابر شده است نیز از همین قبیل است، همچنان جایز است که او را در نوبت خود برای دیگری اجاره داده و اجوره آنرا برای خود اخذ کند.

ماده (۱۱۸۶)

بعد آن حصلت المهايأة على استيفاء المنافع بداعاً إذا آجر أصحاب الحصص في نوبتهم وكانت غلة أحدhem في نوبته أكثر فليس لبقية الشركاء مشاركة في الزيادة. أما إذا كانت على الاستغلال من أول الأمر مثلاً إذا تماشياً على أخذ واحد أجرة الدار المشتركة شهراً والآخر شهراً فالزيادة مشتركة. لكن إذا حصلت المهايأة على أن يأخذ أحدهما غلة الدار والآخر غلة الدار الأخرى وكانت غلة أحد الدارين أكثر فلا يشاركه الآخر.

اگر مهایاه ابتداء بر اخذ منافع صورت گرفته باشد هرگاه شرکاء در نوبت خود حصه خود را اجاره بدهند و عایدات یکی از شرکاء در نوبتش نسبت به دیگران زیاد شود، باقی شرکاء حق اشتراك را در زیاده ندارند. اما اگر در اول امر مهایاه به اخذ اجوره و عایدات بناء یافته باشد مثلاً شرکاء تهابو نمایند به این ترتیب که بدله اجاره حویلی مشترک را یکماه یکنفر شریک بگیرد و ماه بعد شریک دیگر آنرا اخذ نماید، زیادت مذکور درینصورت مشترک میباشد. اما اگر مهایاه طوری حاصل شده باشد که کرایه یک حویلی از یکنفر شریک و کرایه حویلی دیگر از شریک دیگر باشد و کرایه یکی ازین دو حویلی بیشتر از دیگری شود، شریک دیگر بآن حق اشتراك ندارد.^۱

^۱ درین ماده، در واقع سه مسئلله از هم متقابلت بیان گردیده است که باید در فهم آن دقت شود.

ماده (۱۱۸۷)

لاتجوز المهايأة على الأعيان فلا تصح المهايأة على ثمرة الأشجار المشتركة ولا على لبن الحيوانات وصوفها على أن يكون لأحد الشركين ثمرة مقدار من هذه الأشجار ولآخر ثمرة مقدار منها. أو على لبن قطيع من الغنم المشترك وصوفه لواحد ولبن قطيع آخر وصوفه للأخر.

مهایاه براعیان جایز نیست. ازین رو بر میوه درخت های مشترک و شیر حیوانات و پشم آن که یکی از شرکاء از میوه یک اندازه درخت ها و دیگری میوه مقدار دیگری درخت هارا بگیرد، مهایاه صحیح نیست، یا اینکه شیر و پشم یک اندازه گوسفند از یک شریک و شیر و پشم گله دیگر از شریک دیگر باشد، صحت ندارد.

ماده (۱۱۸۸)

وإن جاز فسخ المهايأة الحاصلة بالتراصي لأحد الشركين « لكن إذا أجر أحدهما في نوبته لآخر فلا يجوز لشركه فسخ المهايأة مالم تنقض مدة التواجر .

گرچه فسخ مهایاه که به تراصی صورت گرفته باشد از طرف یکی از شرکاء جایز است اما اگر یکی از شرکاء در نوبت خود مال متذکره را اجاره داده باشد، تا وقتیکه مدت اجاره منقضی نشود، فسخ مهایاه برای شریک دیگر جایز نیست.

ماده (۱۱۸۹)

وإن لم يجز لواحد من أرباب الحصص أن يفسخ المهاية الجارية
بحكم الحكم فلكلهم فسخها بالتراضي.

مهایاتی که بحکم قاضی صورت گرفته باشد گرچه جائز نیست که یکی از شرکاء آن را فسخ نماید مگر در صورتیکه تمام شرکاء تراضی و توافق نمایند، میتوانند آنرا فسخ نمایند.

ماده (۱۱۹۰)

إذا أراد أحد أصحاب الحصص أن يبيع حصته أو يقسمها فله فسخ المهاية أما لو أراد فسخها ليعيد المال المشترك إلى حاله القديم بلا سبب فالحاكم لا يساعد في ذلك.

هرگاه یکی از شرکاء اراده فروش یا تقسیم حصه خود را نماید، حق فسخ مهایاه را دارد. اما اگر اراده فسخ مهایاه را برای برگردانیدن مال مشترک بحال قديم آن بدون کدام سبب دیگر نماید، قاضی اورا درین مطالبه اش مساعدت نمیکند.

ماده (۱۱۹۱)

موت أحد أصحاب الحصص أو كلهم لا تبطل المهاية.
به فوت یکی از شرکاء و یا جمیع شان، مهایاه باطل نمیگردد.

باب سوم

در بیان مسایل متعلق به دیوار و همسایه بودن
و مشتمل بر چهار فصل است

فصل اول

در بیان بعضی قواعد در احکام املاک

ماده (۱۱۹۲)

کل يتصرف في ملكه كيف شاء لكن إذا تعلق حق الغير به يمنع
المالك من تصرفه على وجه الاستقلال، مثلاً سفل ملك واحد
وفوقانيه لآخر، فصاحب الفوقياني حق القرار في التحتاني،
ولصاحب التحتاني حق السقف في الفوقياني يعني يستره من
الشمس ويحفظه من المطر فليس لأحدهما أن يفعل شيئاً مضراً
إلا بإذن الآخر ولا أن يهدم بناء نفسه.

هر شخص در ملک خود طوریکه بخواهد تصرف کرده میتواند. اما اگر حق
غیر به آن تعلق گیرد، مالک از تصرف بر وجه استقلال ممانعت میگردد.

مثلاً : منزل سفلی ملک یکنفر و منزل بالا ملک دیگری باشد، صاحب حق
فوقياني بر صاحب حق تحتاني حق قرار تعمیر خودرا بر تعمیر آن دارد و

صاحب منزل تحتانی حق سقف و سرپوش خانه خود را در خانه بالای دارد که بدین ترتیب منزل فوقانی در واقع او را از آفتاب سترنموده و از باران حفاظش میکند. پس هیچ کدام یکی ازین دو نفر فعلی را که به دیگرش مضر باشد، انجام داده نمیتواند. و نیز نمیتواند تعمیر خودرا به تنها میمنهدم گرداند.

مادة (١١٩٣)

إذا كان باب الفوقاني والتحتاني من الجادة واحدا فصاحب المثلين يستعملان الباب مشتركاً فلا يسوغ لأحد هما أن يمنع الآخر من الخروج والدخول.

هرگاه دروازه منزل فوقانی و تحتانی دارای مدخل واحد باشد، صاحبان هردو محل دروازه را مشترکاً مورد استعمال قرار میدهد و یکی ازین دو دیگرش را از داخل شدن و بیرون شدن منع کرده نمیتواند.

مادة (١١٩٤)

كل من ملك محلاً صار مالكاً مافوقه وما تحته أيضاً يعني يتصرف في العرصة التي هي ملκه بالبناء والعلوّ به كما يشاء وبسائر التصرفات كحفر أرضها واتخاذة مخزناً نبشها كما يشاء عمقاً وجعلها بثرا.

هر شخصیکه مالک یک محل گردد، مالک مافوق و ما تحت آن نیز می باشد، یعنی در صحن همان محل هر طوریکه بخواهد تصرفات مالکانه بعمل

می آورد از قبیل اینکه میتواند آبادی بسازد و چگونه ایکه میخواهد آنرا باند کند. همچنان که سایر تصرفات را در صحن محل مملوکه خود از قبیل حفر زمین و اعمار مخزن آب در آن و کندن و عمیق نمودن آن به هدف چاه ساختن آن، نیز انجام داده میتواند.

ماده (۱۱۹۵)

من أحدث في داره بيتاً ليس له أن يبرز رفراfe على هواء دار
جاره فإن أبرزه يقطع القدر الذي جاء على هواء تلك الدار.

کسیکه در حویلی خود خانه جدید آباد نماید، حق ندارد برآمدگی عمارت را بر فضای حویلی همسایه بروز دهد. اگر چنین کاری را نمود، باندازه ایکه هوای حویلی همسایه را گرفته است، از بین بردہ میشود.

ماده (۱۱۹۶)

من امتدت أغصان شجر بستانه إلى دار جاره وبستانه فلل جار أن
يكلفه تفريغ هوائه بالربط أو القطع لكن إذا ادعى الجار أن ظل
الشجرة مضره بمزروعات بستانه، لاتقطع الشجرة.

اگر شاخه های درخت باغ یکنفر به حویلی و یا باغ همسایه دراز گردد و امتداد پیدا کند، همسایه حق دارد که شخص مذکور را بفرض فارغ ساختن هوا و فضای خانه یا باغ خویش به بسته نمودن و یا قطع کردن شاخه های مذکور مکلف سازد. اما اگر همسایه ادعا نمود که سایه درخت به کشت و زراعت باغض صدمه میرساند، درخت های مورد بحث قطع کرده نمیشود.

ماده (۱۱۹۷)

لایمنع أحد من التصرف في ملكه أبداً إلا إذا كان ضرره لغيره فاحشاً كما يأتي تفصيله في الفصل الثاني.

هیچ کسی در هیچ وقت از تصرف در ملکش منع کرده نمیشود مگر اینکه تصرفات وی بدیگری ضرر فاحش داشته باشد چنانکه تفصیل آن در فصل دوم می آید.

فصل دوم

در حق معاملات همجواری

ماده (۱۱۹۸)

كل أحد له التعلی على حائطه الملك وبناء ما يريد وليس جاره منعه مالم يكن ضرراً فاحشاً.

هر شخص حق دارد که دیوار ملک خود را بلنده نموده و چیزی را که میخواهد بر آن آباد نماید و تا وقتیکه برای همسایه ضرر فاحش نباشد، اورا از این عمل منع کرده نمیتواند.

ماده (۱۱۹۹)

الضرر الفاحش كل ماينع الحوائج الأصلية بمنع المنفعة الأصلية المقصودة من البناء كالسكنى أو يضر البناء أو يجلب عليه وهناويكون سبب هدمه.

ضرر فاحش عبارت از آنچه است که بنابر مانع شدن از تحقق منفعت اصلی و مقصود، از ساختن تعمیر از قبیل سکونت در آن، بالاخره مانع تأمین احتياجات اصلی گردد. یا آنچه است که ساختمان را متضرر سازد و یا اسباب شکست او را فراهم نموده و بالاخره باعث انهدام آن گردد.

مادة (١٢٠٠)

يدفع الضرر الفاحش بأي وجه كان مثلاً لو اتخذ في اتصال دار ، دكان حداد أو طاحون فمن طرق الحديد ودوران الطاحون يحصل وهن للبناء وبأحداث فرن أو معصرة لا يستطيع صاحب الدار السكنى فيها لتأذيه من الدخان ورائحة المعصرة فهذا كله ضرر فاحش بأي وجه كان يدفع ويزال.

وكذا لو كان لرجل عرصة متصلة بدار آخر فشق فيها نهرًا إلى طاحونه وجري الماء يوهن جدار الدار أو اتخاذ أحد في أساس جدار جاره مزبلة وإلقاء القمامات يضر الجدار فلصاحب تكليفه رفع الضرر.

و كذلك لو أحدث رجل بيدهاً في قرب دار آخر و بجهة الغبار منه يتآذى صاحب الدار حتى لا يطيق الإقامة فيها، فله أن يكلفه رفع ضرره.

كما لو أحدث رجل بناء مرتفعاً في قرب بيته آخر وسدّ مهبط ريحه فإنه يكلفه رفعه للضرر الفاحش كذلك لو أحدث رجل

دکان طباخ فی سوق البزارین و کان الدخان یضر بامتعة الجار
ضرراً فاحشاً فی انه یکلفه رفع ضرره وكذلک لو کان لرجل سیاق
فی داره فانشق وتضرر جاره من جري مائه ضرراً فاحشاً فبناء
علی دعواه یلزم تعمیر ذلك السیاق و إصلاحه.

ضرر فاحش بهر طریقیکه باشد دفع کرده میشود.

مثلاً: اگر متصل یک حویلی دکان آهنگری و یا آسیاب بناء شود، از کوییدن
آهن و دوران آسیاب، سستی و شکست در تعمیر حویلی حاصل میشود. و با
احداث تنور خانه و دستگاه آب میوه کشی در پهلوی یک حویلی صاحب
حویلی به نسبت اذیت و آزاری که از دود تنور و بوی فشرده میوه به وی
میرسد قدرت سکونت را در حویلی مذکور از دست میدهد. و این تماماً
ضرر فاحش بوده بهر طریقی که باشد دفع و دور کرده میشود. همچنان اگر
شخصی در پهلوی حویلی دیگری، زمینی داشته باشد که نهر یا جوی را در
آن شق نموده و تا آسیابش امتداد دهد و بالآخره آب را در آن جاری نماید
که باعث سستی و شکست دیوار همسایه گردد یا در بیخ دیوار همسایه
مزبله^۱ اعمار نماید و در آن خاکروبه، خار و خاشاک را بیاندازد و این عمل
وی به دیوار همسایه مضر تمام میشود لذا صاحب دیوار اورا برای دفع این
ضرر مکلف می سازد.

و همچنین اگر کسی در نزدیک دیوار حویلی دیگری خرمنگاهی احداث
نماید که با آمدن غبار آن به صاحب حویلی چنان اذیت برسد که به اثر آن
دیگر قدرت اقامت را در حویلی مذکور نداشته باشد، درین صورت همسایه

^۱ مزبله: جای ریختن خارکروبه، سرگین، و آب های فاسد. (زباله دانی)

متضرر صاحب خرمن را مکلف برفع ضرر نموده میتواند. چنانچه اگر شخصی در نزدیک خرمن دیگری، آبادی بلندی را احداث کند و جای وزیدن باد را بند نماید، برفع ضرر فاحش مکلف ساخته میشود. بهمین ترتیب اگر کسی دکان طباخی را در بازار بزار ها بنا نماید که دود مذکور به کالای همسایه ضرر فاحش برساند، مکلف به رفع ضرر مذکور میگردد.

همینگونه اگر کسی در حوالی خود جوی آبی داشت و او شق پیدا نموده و بدین ترتیب همسایه از جریان این آب متضرر گردید، بنابر ادعای همسایه تعمیر و اصلاح جوی مذکور بالای صاحب آن لازم میشود.

ماده (١٢٠١)

منع المنافع التي ليست من الحاجات الأصلية كسد الهواء والنظارة أو منع دخول الشمس ليس بضرر فاحش لكن سدّ الضياء بالكلية ضرر فاحش فإذا أحدث رجل بناء فسدّ بسببه شباك بيت جاره وصار بحال لا يقدر على القراءة معها من الظلمة فله أن يكلف رفعه للضرر الفاحش لا يقال الضياء من الباب كاف لأن باب البيت يحتاج إلى غلقه للبرد وغيره من الأسباب وإن كان لهذا المخل شباكاً فسدّ أحد هما بأحداث ذلك البناء فلا يعد ضرراً فاحشاً.

ممانعت از منافع که از جمله نیازمندی های اصلی نباشد بند نمودن هواء و بند نمودن محل نگریستن و تماسا کردن یا منع نمودن دخول آفتاب، ضرر فاحش محسوب نمیگردد، اما بند نمودن کامل روشنی ضرر فاحش است.

پس هرگاه شخصی بنائی را آباد نمود که به سبب آن کلکین خانه همسایه بند شد و بحالی در آمد که از تاریکی به خواندن قادر نبود، چنین همسایه متضرر، حق دارد که شخص مذکور را مکلف به رفع ضرر فاحش مذکور نماید، البته گفته نمیشود که روشنی دروازه کفایت میکند زیرا در وقت سردی و غیره اسباب نیازمندی به بسته نمودن آن پیدا می شود. و اگر محل مذکور دو کلکین داشته باشد که به سبب احداث بناء مذکور یکی از کلکین های آن بند شود چونکه جبران این ضرر از طریق کلکین دیگر ممکن است، بناءً ضرر مذکور ضرر فاحش محسوب نمیگردد.

مادة (١٢٠٢)

رؤیة المُحل الذي هو مقر النساء كصحن الدار والمطبخ والبئر يعد ضرراً فاحشاً فإذا أحدث رجل في داره شباكاً أو بناءً مجدداً وجعل له شباكاً مطلاً على المُحل الذي هو مقر نساء جاره الملائق أو الفاصل بينهما طريق فإنه يؤمر برفع الضرر ويصير ذلك الرجل مجبراً لدفع هذا الضرر بصورة تمنع وقوع النظر إما ببناء حائط أو وضع طبلة لكن لا يجبر على سد الشباك بالكلية كما إذا عمل ساتراً من الأغصان التي يُرى من بينها مقر نساء جاره فإنه يؤمر بسد محلات النظر ولا يجبر على هدمه وبناء حائط محله راجع مادة (٢٢).

رؤیت محلیکه بود و باش زن ها باشد مانند صحن حویلی و مطبخ و چاه ضرر فاحش محسوب میشود. پس هرگاه شخصی در حویلی خود کلکینی را باز نمود یا آبادی جدیدی اعمار نموده و در آن کلکینی ساخت که بر محل بودو باش زنان همسایه ملائق (دیوار به دیوار) یا همسایه ایکه در میان یک

راه فاصله است، مشرف بود، چنین شخص برفع ضرر مذکور امر کرده میشود و او مجبور کرده میشود تا در رفع ضرر مذکور طوری اقدام نماید که از وقوع دید درخانه همسایه جلوگیری شود. که این ممانعت به آباد نمودن دیوار یا نهادن صندوقچه صورت گرفته میتواند اما به بند نمودن کامل کلکین مجبور ساخته نمیشود چنانچه اگر ستر و پرده از شاخه های درخت تهیه نمود که از بین آن زنان همسایه دیده شوند، به بند نمودن موقع دید امر کرده میشود و مجبور به ویران کردن ستر مذکور و اعمار دیوار به عوض آن نمیگردد (به ماده (۲۲) رجوع شود).

ماده (۱۲۰۳)

إذا كان لواحد شباك فوق قامة الإنسان فليس لجاره أن يكلفه سده لاحتمال أنه يضع سلما وينظر إلى مقر نساء ذلك الجار

راجع المادة (٧٤)

هرگاه کلکین یک شخص از قامت انسان بلندتر باشد همسایه او به احتمال اینکه صاحب کلکین زینه گذاشته و محل بود و باش زنان اورا می بیند، شخص مذکور را به بند نمودن آن مکلف ساخته نمیتواند (به ماده ۷۴ مراجعه شود).

ماده (۱۲۰۴)

لاتعد الجنينة مقر النساء فإذا كان لرجل دار لايرى منها مقر نساء جاره لكن ترى جنينته فليس له أن يكلفه منع نظارته من تلك الجنينة بمجرد خروج نسائه في بعض الأحيان.

باغچه، مقر زنان محسوب نمیشود. اگر از حویلی شخصی جای بود و باش زنان همسایه دیده نشد و لی باغچه آن مورد دید قرار گیرد، پس به مجرد اینکه خانمهای او بعضی اوقات طرف باغچه بیرون میشوند، حق ندارد که شخص دیگر را به امتیاع از نظاره و دیدن همان باغچه مکلف سازد.

مادة (١٢٠٥)

إذا كان لرجل شجرة فاكهة في جينيته وفي صعوده إليها يشرف على مقر نساء جاره فيلزمه عند صعوده إعطاء النساء الخبر لأجل التستر فإن لم يخبر، يمنعه الحكم عن الصعود بلا إخبار.

اگر شخصی در باغ خود درخت میوه دار داشته و در وقت بالا شدن در آن درخت محل بود وباش خانمهای همسایه دیده میشد، درینصورت لازم است حین بالا شدن به درخت، به خانمهای همسایه اطلاع بدهد، و اگر به آنها آگاهی قبلی نداد، قاضی اورا از بالا شدن بدون آگاهی منع کند.

مادة (١٢٠٦)

إذا اقتسم اثنان دارا مشتركة بينهما وكان يرى من الحصة التي أصابت أحدهما مقر نساء الآخر، يؤمران أن يتخذا سترا مشتركة بينهما.

هرگاه دو نفر حویلی مشترک شان را بین خود طوری تقسیم نمایند که محل بود و باش زن های یکی آنها از حصه ایکه به دیگرش رسیده است دیده شود درینصورت شرکاء مکلف به اتخاذ سترا و پرده مشترک در بین شان میگردند.

ماده (۱۲۰۷)

رجل يتصرف في ملكه تصرفاً مشروعاً فجاء آخر وأحدث عنده
بناء فإن كان هذا المحدث متضرراً فعليه دفع الضرر.

مثلاً إذا كان لدار قديمة شباك مشرف على مقرنساء دار محدثة
فيلزم صاحب الدار المحدثة أن يدفع هو مضرته وليس له صلاحية
أن يدعي على صاحب الدار القديمة. كمالاً أحدث شخص داراً
في عرضته المتصلة بدكان حداد فلي sis له أن يعطل دكان الحداد
بقوله إنه يحصل لداره ضرر فاحش من طريق الحديد. وكذا إذا
أحدث رجل داراً بالقرب من بيدر قديم، فليس له أن ينبع
صاحب البيدر من التذرية قائلًا أن غبار بيدر يحيى على داري.

شخصي در ملک خود تصرف مشروع داشت، کسی دیگری آمد و در پهلوی
آن بناء جدیدی را اعمار نمود، اگر بهمین بنیان گذار جدید ضرری متوجه
باشد، دفع ضرر بر خود وی لازم است.

مثلاً هرگاه یک حویلی قدیمه کلکین ها و دریچه های داشته باشد که بر مقر
زنان حویلی جدید مشرف باشد، بصاحب حویلی جدید لازم است که ضرر
مذکور را خود دور سازد و صلاحیت دعوی را بالای صاحب حویلی قدیمه
ندارد چنانچه اگر شخصی حویلی جدید را در صحن متصل دکان آهنگری
بنا نماید، حق ندارد که دکان آهنگر را به این دلیل که از کوفتن آهن بحویلی
اش ضرر فاحش است، تعطیل سازد.

همچنان هرگاه شخصی خانه ای را در نزدیک یک خرمن قدیمی احداث و بنا نمود، اکنون حق ندارد که صاحب خرمن را از خرمن کوبی منع نموده و استدلال نماید که غبار خرمن طرف خانه من می آید.

ماده (۱۲۰۸)

إذا كانت شبابيك متزل قديم مشرفة على عرصة خالية فاحتراق هذا المتزل ثم أحدث صاحب العرصة فيها دارا وبعده أعاد صاحب المتزل متزله على وضعه القديم فصارت شبابيكه مشرفة على مقر النساء من الدار المحدثة فصاحب هذه الدار هو يرفع المضرة عن نفسه وليس له أن يجبر صاحب المتزل ويقول امنع نظر متزلك.

اگر کلکین های یک خانه قدیمی به میدان خالی مشرف و قابل دید باشد، و منزلمذکور حریق شود، بعداً مالک میدان، حویلی را در همان میدانی آباد سازد و صاحب خانه قدیمی، منزل خودرا بحال سابق اعمار نماید، و در وضعیتی قرار بگیرد که دریچه های منزل قدیم به محل بود و باش زنان حویلی جدید مشرف و قابل دید باشد، صاحب حویلی جدید خودش ضرر متوجه شده را رفع میسازد و حق ندارد که صاحب منزل قدیم را به بند نمودن محل دید منزلش مجبور سازد.

ماده (۱۲۰۹)

إذا أحدث شخص شبابيك في داره يمنع إشرافها على مقر النساء جاره، بناءً مرتفعً لذلك الجار فهدم الجار هذا البناء المرتفع

وصارت الشبایبک مشرفه علی مقر نساء الجار فلیس له آن یقول
للشخص سد الشبایبک ب مجرد کون الشبایبک محدثة، بل یلزم
الجار آن یدفع مضره نفسه.

هرگاه شخصی کلکین ها و دریچه ها را در حویلی خود طوری احداث نمود
که دید از کلکین ها را بر مقر زنان همسایه، تعمیر مرتفع و بلند همسایه مانع
میشد، بعداً همسایه این بنا، مرتفع را ویران نمود و در نتیجه کلکین های
شخص مذکور برجای بود و باش زنان همسایه مشرف گردید، همسایه
مذکور حق ندارد که این شخص را بدلیل اینکه کلکین ها جدید است به بند
نمودن آن امر کند بلکه لازم است، تا همسایه (صاحب بناء مرتفع سابق)
خودش ضرر مذکور را از خود دفع نماید.

مادة (١٢١٠)

أحد شريكى الحائط ليس له أن يعليه ولا أن يركب عليه بقصر
ولابغيه بدون إذن الآخر، سواء كان ماي فعله مضرًا بالآخر أولاً.
لكن إذا أراد أحد هما بناء بيت في عرصته فله أن يضع رؤوس
جذوعه، لكن إن وضع عشرة أخشاب، كان لشريكه أيضًا حق
أن يضع قدرها وإنما يضع نصف ما يتحمل الحائط من الأخشاب
ليس له أن يتتجاوزها وإن كان على ذلك الحائط ركوب هما
على التساوي وأراد أحد هما أن يزيد في أخشابه فللآخر منعه.

یکی از شرکاء دیوار، حق تصرف را بالای دیوار، مشترک از قبیل بلند
نمودن آن یا یکجا نمودن بخشی از تعمیر بالای آن و غیره بدون اجازه
شريك دیگر ندارد. اعم از اینکه عمل شريك که در بالای دیوار زیادت می

آورد، بشريك ديگر مضر تمام شود ياخير. اما اگر يكى از شركاء اراده تعمير خانه را در صحن خود داشته باشد، ميتواند سرهای چوب ها را بر دیوار مشترک بگذارد، ولی اگر ده چوب را گذاشت، شريک آن نيز حق دارد که باندازه چوب های مذكور در دیوار چوب بگذارد.

البته باید به اندازه نصف تحمل دیوار، چوب بگذارد و نباید ازین حد تجاوز کند. و اگر بالای دیوار بار مساوی شركاء بود و يكى از شركاء اراده نمود که چوب های خودرا در آن زياده کند، شريک ديگر او را منع کرده ميتواند.

مادة (١٢١١)

ليس لأحد الشرعيين في الحائط المشترك أن يحول محل أخشابه التي على الحائط يميناً أو شمالاً، ولا من أسفل إلى أعلى. أما إذا كانت رؤوس أخشابه عالية وأراد تسفيتها، فله ذلك.

يکى از شركاء حق ندارد که محل چوب های خودرا در دیوار مشترک بطرف راست وچپ و يا از پایان بسوی بالا تغيير دهد و از حالی به حالی بگرداند، اما اگر سر های چوب های آن بلند بود و اراده پایان نمودن يا کوتاه کردن آنرا داشته باشد، ميتواند چنین کار را بکند.

مادة (١٢١٢)

إذا كان شخص بشر ماء حلو وأراد جاره أن يبني في قربه كنيفأً أو سباقاً مالحاً وكان ذلك يفسد ماء البئر فإن ضرره يدفع، وإن

كان ضرره لا يقبل الدفع بوجهه، فذلك الكنيف أو السياق يردم كذلك إذا كان طريق ماء حلو، فبني آخر عنده سباقاً مالحاً وقدره يضر بالماء الحلو ضرراً فاحشاً ولم يكن دفعه إلا بالردم، فإنه يردم.

هرگاه شخصی چاه آب پاک و شیرین داشته باشد و همسایه آن اراده نماید که در نزدیک آن، کنار آب (تشناب) یا جوی آب نمکی و ناپاک را بنا نماید، در صورتیکه عمل مذکور آب چاه را فاسد سازد، ضرر آن دفع کرده میشود.

و اگر به هیچ وجه قابل دفع نبود، درینصورت تشناب و جوی یاد شده بند کرده میشوند.

همچنین هرگاه یک جوی آب پاک و شرین بوده و در قریب آن راه آب ناپاک احداث گردد و ناپاکی آن به آب پاک ضرر فاحش داشته باشد و امکان دفع ضرر بدون بند نمودن میسر نباشد، سیاق مالح یا آب رو آب نمکی و ناپاک بند کرده میشود.

فصل سوم

در احکام راه

ماده (۱۲۱۳)

إذا كان على طرف الطريق لأحد داران فأراد إنشاء جسر من واحدة إلى الأخرى، يمنع ولا يهدى بعد إنشاءه إن لم يكن فيه ضرر على المارين، لكن لا يكون لأحد حق قرار في الجسر والبروز على الطريق العام. فإذا أنهى الجسر المبني على الطريق العام على الوجه المسطور فأراد صاحبه إعادةه، يمنع.

هرگاه شخصی به دو طرف راه حویلی داشت و اراده آبادی پل هوایی را از یک حویلی بحویلی دیگرش نمود، درین صورت از طرف عامه مردم منع کرده میشود. ولی بعد از آبادی پل مذکور در صورتیکه به رهگذران ضرری نداشته باشد، ویران کرده نمیشود.

اما کسی دیگری حق قرار را در پل مذکور نداشته و نمیتواند که از طریق آن بالای سرک عامه بروز نموده و باعث مزاحمت عابرین گردد. اگر این پلیکه بالای راه عامه ساخته شده باشد خود بخود ویران گردید و صاحب آن اراده اعمار مجدد آنرا نمود، منع کرده میشود.

ماده (۱۲۱۴)

ترفع الأشياء المضرة بالمارين ضررا فاحشا ولو قدما كالغرفة والبروز على الطريق العام الدانيين والوطبيئين.

اشیای مضره که به رهگذران ضرر فاحش داشته باشد اگرچه قدیمه هم باشد، از اله میشود. مانند غرفه^۱ و ساختن مبرز و برآمدگی یک حصه از دیوار خانه بطريق عام که به روندگان و عبورکنندگان نزدیک باشد.

مادة (۱۲۱۵)

إذا أراد وضع الطين في الطريق لأجل تعمير داره فله وضعه في طرف منه وصرفه سريعا إلى بنائه بشرط عدم الضرر للمارين.

هرگاه شخصی به جهت آبادی حویلی خود گل ولای را در راه بگذارد میتواند که آنرا دریک جانب راه گذاشته و به سرعت ممکنه به تعمیر خویش مصرف نماید بشرطیکه به عابرين و رهگذران ضرر نداشته باشد.

مادة (۱۲۱۶)

لدى الحاجة يؤخذ ملك كائن من كان بالقيمة بأمر السلطان، ويتحقق بالطريق، لكن لا يؤخذ من يده ما لم يؤدّ له الشمن انظر إلى

مادتي (۲۵۱ و ۲۶۲)

در وقت ضرورت عامه در حالیکه منافع عمومی ایجاد کند، ملکی به امر امام در برابر قیمت عادلانه استعمالاًک شده میتواند البته تا زمانیکه پول جایداد استعمالاًک شده پرداخته نشده است، گرفته نمیشود. ماده (۲۵۱) و ماده (۱۲۱۷) ملاحظه شود.

^۱ غرفه: بالاخانه: اتفاقیکه بالای اتاق دیگر ساخته شود، (فرهنگ عمید)

مادة (١٢١٧)

يجوز أن يأخذ شخص فضلة الطريق من جانب الميري بشمن مثلها، ويلحقها إلى داره، حال عدم المقدرة للمارين.

جائز است كه شخصی ساحه ایرا که مورد نیاز راه عامه نباشد در بدل قیمت مماثل از دولت خریداری کند و آنرا به حویلی اش یکجا نماید. بشرطیکه عمل مذکور برای عابرين و اشخاص رهگذر ضرر و مشکلاتی را در قبال نداشته باشد.

مادة (١٢١٨)

يجوز لكل واحد أن يفتح باباً مجدداً إلى الطريق العام.

هرکس میتواند دروازه جدید را بطرف راه عام باز کند.

مادة (١٢١٩)

لايجوز لمن لم يكن له حق المرور في طريق خاص أن يفتح عليه باباً.

كسيكه در يك راه خاصه (کوچه فرعی مخصوص) حق عبور و مرور نداشته باشد، نمیتواند بطرف آن دروازه احداث نماید.

مادة (١٢٢٠)

الطريق الخاص كاملك المشترك لمن لهم فيه حق المرور فلايجوز لأحد منهم أن يحدث فيه شيئاً سواء كان مضرًا أو غير مضر إلا بإذن الباقيين.

راه خاص در حصه کسانیکه حق عبور و مرور از آن دارند، مثل ملک مشترک است. پس کسی از آنها نمیتواند چیزی را در راه مذکور احداث کند اعم از اینکه احداث مذکور به صور دیگران تمام شود یا نشود مگر اینکه اجازه سایر مستحقین را حاصل کرده باشد.

مادة (١٢٢١)

ليـس لـأـحـد أـصـحـابـ الـطـرـيقـ الـخـاصـ أـنـ يـجـعـلـ مـيـزـابـ دـارـهـ الـتـيـ بـنـاهـاـ مـجـدـداـ إـلـىـ ذـلـكـ الـطـرـيقـ إـلـاـ يـاذـنـ سـائـرـ أـصـحـابـهـ.

هیچ یکی از مالکان راه خاص نمیتواند ناوه حویلی جدید الاحادث خود را به استقامت این راه تغیر دهد، مگر به اجازه سایر اصحاب طریق.

مادة (١٢٢٢)

إـذـ سـدـ أـحـدـ بـابـهـ الـذـيـ هـوـ إـلـىـ الـطـرـيقـ الـخـاصـ فـلـايـسـقـطـ حـقـ مـرـورـهـ بـسـدـهـ إـيـاهـ فـيـجـوـزـ لـهـ وـلـنـ اـشـتـرـىـ مـنـهـ أـنـ يـفـتـحـهـ ثـانـيـاـ.

هرگاه شخصی دروازه خودرا که در راه خاص باز است مسدود نماید، حق عبور و مرور به چنین انسدادی ساقط نمیگردد بلکه او و کسیکه خانه را از وی خریداری میکند، حق دارد که دروازه مذکور را دوباره باز کند.

مادة (١٢٢٣)

للـمـارـينـ فـيـ الـطـرـيقـ الـعـامـ الدـخـولـ فـيـ الـطـرـيقـ الـخـاصـ عـنـ الـازـدـحـامـ،ـ فـلـايـسـوـغـ لـأـصـحـابـ الـطـرـيقـ الـخـاصـ أـنـ يـبـعـوهـ وـلـوـ اـتـفـقـواـ وـلـايـسـوـغـ لـهـ أـنـ يـقـسـمـوهـ بـيـنـهـمـ وـلـايـجـوـزـ أـنـ يـسـدـّواـ فـمـهـ.

رهگذران راه عام حق دارند بوقت ازدحام داخل کوچه خاص شوند و
صاحبان راه خاص حق ندارند آنرا بفروش برسانند گرچه در فروش اتفاق نظر
موجود باشد.

همچنان این ها نمیتوانند طریق خاص را میان خوبیش تقسیم نمایند و یا دهانه
آنرا مسدود نمایند.

فصل چهارم

در بیان حق مرور، مجری و مسیل

مادة (١٢٤)

يعتبر القدم في حق المرور، وحق المجرى، وحق المسيل، يعني ترك
هذه الأشياء وتبقى على وجهها القديم الذي كانت عليه، لأن
الشيء القديم يبقى على حاله بحكم المادة (٦) ولا يتغير، إلا أن
يقوم الدليل على خلافه، أما القديم المخالف للشرع فلا اعتبار له
يعني إذا كان الشيء المعمول غير مشروع في الأصل، فلا اعتبار
له وإن كان قديما، ويزال إن كان فيه ضرر فاحش راجع
المادة (٢٧).

مثلاً إذا كان لدار مسیل قدر في الطريق العام ولو من القديم،
وكان فيه ضرر للمارة فإن ضرره يرفع ولا اعتبار لقدمه.

قدامت در حق (عبور و مرورو)، حق مجری (آب رو) و حق مسیل (سیل بر)، مدار اعتبار شناخته میشود. یعنی اشیای مذکوره بحال سابق شان گذاشته میشوند زیرا قدیم بحال خودش گذاشته میشود و قابل تغیر نیست، چنانچه ماده (۶) حکم میکند مگر اینکه دلیلی برخلاف آن اقامه شود. هرچه قدیم خلاف شریعت کدام اعتباری ندارد، یعنی اگر شی معمول در اصل غیر مشروع باشد درینصورت قدامت آن اعتباری ندارد و اگر در آن ضرر فاحش باشد، دور کرده میشود، بماده (۲۷) مراجعه شود.

مثالاً: اگر از حویلی راه بدرفت مواد کثیف در راه عام از قدیم موجود بوده و برای اشخاص رهگذر مضر باشد، درینصورت ضرر مذکور بدون شک مرفوع ساخته میشود و قدامت آن اعتباری ندارد.

ماده (۱۲۲۵)

إذا كان لأحد حق المرور في عرصه آخر، فلا ينفع لصاحب العرصه أن يمنعه من المرور والعبور.

هرگاه شخصی در صحن حویلی دیگری حق عبور و مرور داشته باشد، صاحب صحن حویلی حق ندارد که او را از مرور و عبور منع کند.

ماده (۱۲۲۶)

للمبیح صلاحیة أن يرجع عن إباحته والضرر لا يکون لازماً بالإذن والرضى، فإذا لم يكن لواحد حق المرور في عرصه آخر ومر فيها بمجرد إذن صاحبها مدة، فلصاحبها بعد ذلك أن يمنعه من المرور إن شاء.

شخصیکه چیزی را مباح گردانید، صلاحیت دارد از اباحت خود رجوع کند و ضرر اجازه و رضاء لازم نمیگردد، پس هرگاه شخصی حق مرور را در صحن حویلی شخصی دیگر نداشت ولی به اجازه مالک حویلی مدتی در آن عبور و مرور نمود، مالک حویلی میتواند بعداً اورا از عبور و مرور منع نماید.

ماده (١٢٢٧)

إذا كان لواحد حق المرور في ممر معين في عرصه آخر فأحدث صاحب العرصه بناء على هذا الممر ياذن صاحب حق المرور فقد سقط حق مروره ولم يبق له حق الخصم مع صاحب العرصه انظر إلى المادة (٥١).

هرگاه شخصی حق عبور و مرور را دریک راه معین در صحن حویلی شخص دیگری داشته باشد و صاحب صحن حویلی در همین راه به اجازه صاحب حق عبور و مرور آبادی نماید، حق عبور و مرور او درینصورت ساقط میگردد و نمیتواند با صاحب صحن حویلی دعوی نماید. ماده (٥١) ملاحظه شود.

ماده (١٢٢٨)

إذا كان لواحد جدول أو سياق ماء في عرصه آخر جاريًا من القديم، فليس لصاحب العرصه منعه، قائلًا لا أدعه يجري فيما بعد وعند احتياجهما إلى الإصلاح والتعمير يدخل صاحبهما في المجرى أو الجدول ويعمرها إن أمكن أما إذا لم يمكن أمر التعمير إلا بالدخول في العرصه فصاحبها يأذن له بالدخول فإن لم يأذن يجبر

من طرف الحاکم أي بقوله له إما أن تأذن بدخول العرصة وإما
أن تعمّر أنت.

هرگاه شخصی جوی و یا حق جریان آب را در صحن حویلی دیگری از قدیم داشته باشد، مالک صحن حویلی حق ممانعت اورا ندارد که بگوید نمیگذارم بعد ازین آب را جریان بدهد، البته وقتیکه جوی و یا مجری آب به اصلاح و ترمیم ضرورت پیدا کند، مالک آن در مجری وجوی داخل میشود و آنرا ترمیم میکند. و اگر ترمیم آن بدون داخل شدن در صحن حویلی امکان پذیر نباشد، صاحب حویلی باید برایش اجازه داخل شدن بدهد و اگر اجازه نداد، قاضی اورا مجبور بسازد و برایش بگوید یا باو اجازه داخل شدن به صحن حویلی را میدهی و یا خودت آنرا آباد و ترمیم میکنی.

ماده (١٢٢٩)

لدار مسیل مطرعلى دار الجار من القديم، وإلى الآن، فليس للجار
منعه قائلاً لا أدعه يسألاً بعد ذلك.

حویلی ایکه از بالای حویلی همسایه حق سیل آب باران را از قدیم تا اکون داشته باشد، همسایه مذکور نمیتواند صاحب حق را از اعمال این حقش منع نماید و بگوید که بعد ازین آب باران از مسیل مذکور عبور نکند.

ماده (١٢٣٠)

دور في طريقها ميازيـب من القديـم منصـبة على ذلك الطـريق وـمنه
تـتـدـ إلى عـرـصـة وـاقـعـة في أسـفـلـه جـارـيـة من القـدـيم ليس لـصـاحـبـ
الـعـرـصـة سـدـ ذلك المسـيـل القـدـيم فـإن سـدـه يـرـفع السـدـ من طـرفـ
الـحاـكـمـ وـيعـادـ إلى وضعـه القـدـيمـ.

حویلی هاییکه در طرف سرک قرار داشته و از قدیم ناوه های در آنها نصب گردیده است که آب آنها در سرک ریخته و سپس بسوی میدانی که در پایان سرک موقعیت دارد جریان بیابد، در چنین حالت، مالک یا صاحب میدانی متذکره حق ندارد که چنین سیل قدیمی را مسدود نماید. و اگر آنرا مسدود نموده از طرف قاضی دوباره باز کرده میشود و بوضع قدیم آورده میشود.

ماده (۱۲۳۱)

لیس لأحد أن يجري مسیل محله المحدث إلى دار آخر.

هیچکس حق ندارد تا آب رَو محل و جای جدید الاحداث خود را بحویلی دیگری جاری سازد.

ماده (۱۲۳۲)

حق مسیل لسیاق مالح في دار لیس لصاحب الدار أو لمشتریها إذا باعها منع جریه بل یبقى كما في السابق.

حق مسیل آب های فاضله و ناپاک (تشتاب) که در حویلی دیگری ثابت است، صاحب حویلی و یا خربدار نمیتواند جریان آنرا منع کند بلکه بحال سابق اش باقی میماند.

ماده (۱۲۳۳)

إذا امتلاً السیاق الجاري الحق في دار أخرى أو تشدق وحصل منه ضرر فاحش، فلصاحب الدار أن يجبر صاحب السیاق على دفع هذا الضرر.

هرگاه آب رَویکه در حویلی دیگری حق جریان دارد پر شود و یا کدام حصه آن شق و پاره شود که از آن ضرر فاحش بوجود آید، صاحب حویلی میتواند مالک جریان آب را به دفع ضرر مذکور مکلف بگردداند.

باب چهارم

در بیان شرکت اباحت است
که مشتمل بر هفت فصل میباشد

فصل اول

در بیان اشیای مباح و غیر مباح

ماده (۱۲۳۴)

الماء والكلا و والنار مباحة والناس في هذه الأشياء الثلاثة شركاء.

آب، گیاه خود رو و آتش مباح بوده و مردم در این سه چیز باهم شریک
اند.

ماده (۱۲۳۵)

الماء الجاري تحت الأرض ليس بملك أحد.

آب جاری تحت الأرض ملكیت شخصی کسی نمیباشد.

ماده (۱۲۳۶)

الآبار التي ليست محفورة يسعى شخص مخصوص و عمله بل هي
من القديم لانتفاع كل وارد فهي من الأشياء المباحة والمتركة
بين الناس.

چاه هاییکه بر اساس مساعی و کار یک شخص معین حفر نشده باشد بلکه از قدیم برای اخذ منفعت هر شخصیکه مراجعه میکند، بوده باشد، چنین چاه از جمله اشیای مباحه بحساب میروند و تمام مردم در آن اشتراک دارند.

مادة (١٢٣٧)

البحر والبرك الكبيرة مباحة.

بحر و حوض بزرگ از جمله اشیای مباحه محسوب میگردد.

مادة (١٢٣٨)

ماليس مملوکاً من الأنهار العامة التي لم تدخل في المقادير يعني في المخاري المملوكة مباح أيضاً، كالنيل، والفرات، والطونة، والطوبخة، (سيحون وجيحون و دجلة).

آنچه از نهرهای عمومی که ملکیت کسی نبوده و درجوي ها جريان نداشته باشد، از جمله اشیای مباحه بحساب میروند آب رود نیل، فرات، طونه و طوبخه^۱، (سيحون، جيحون و دجله نیز از امثال آنست).

مادة (١٢٣٩)

الأنهار المملوكة يعني التي دخلت في المقادير على الوجه المشروع نوعان:

^۱ طونه و طوبخة ، مانند نیل و فرات نام دریا ها اند.

الأول: الأنهار التي ماؤها يتفرق وينقسم بين الشركاء لكن لا يمحي جميعه في أراضي هؤلاء بل له بقية مباحة، فالأنهار من هذا القبيل لكونه عامة من وجه يقال لأحددها نهر عام أيضاً والشفعه لاتجري فيها.

النوع الثاني: النهر الخاص الذي يتفرق ماؤه وينقسم إلى أراضي اشخاص معوددة وإلى انتهائه إلى آخر أراضيهم، يمحى ولا ينفذ إلى مفازة فالشفعه إنما تجري في هذا النوع.

نهرهای مملوکه که در جوی ها بطريق مشروع جریان دارد (از نظر جریان شفعه در آنها) بدو نوع منقسم میگردد.

نوع اول نهر هایی که آب آن متفرق و میان شركاء تقسیم میگردد ولی جمیع آن در اراضی شركاء بمصرف نمیرسد بلکه مقداری از آن باقی میماند که استفاده از آن برای دیگران مباح میباشد، نهرهایی ازین قبیل از نگاه اینکه من وجہ عام پنداشته می شوند، یکی آنها را نهر عام نیز گفته میشود و شفعه درین نوع انهر جاری نمیگردد.

نوع دوم نهر خاص است که آب آن متفرق بوده و در اراضی یکعده اشخاص به مصرف میرسد و چیزی از آن باقی نمی ماند و به صحراء نمیرسد. که درین نوع نهر ها شفعه جاری میشود.

مادة (١٢٤٠)

النهر إذا جاء بطين إلى أرض أحد فهو ملكه لا يسوغ لآخر أن يتعرض له.

وقیکه دریا گل را بزمین شخصی انتقال دهد، ملک صاحب زمین تلقی میگردد و کسی حق تصرف و دست درازی در آنرا ندارد.

مادة (١٢٤١)

كما أن الكلا النابت في الأراضي التي لا صاحب لها مباح، كذلك الكلا النابت في ملك شخص بلا تعاطي سببه أيضاً مباح. أما إذا تعاطى ذلك الشخص سببه، كما إذا سقى أرضه أو جعل لها خندقاً أو أعدها وهياها بوجه ما لأجل الإنبات، فالنباتات الحاصلة في تلك الأراضي تكون ماله لا يسوغ لآخر أن يأخذ منها شيئاً فإن أحد واستهلك، يكون ضامناً.

همانطوریکه گیاه روئیده در اراضی لا مالک مباح وقابل استفاده برای همه پنداشته میشود، گیاهیکه در ملك شخصی کسی بدون بکار اندازی کدام سببی روئیده باشد نیز مباح تلقی میگردد. اما اگر شخصی مذکور اسباب روئیدن گیاهان یاد شده را خود فراهم نموده باشد، از قبیل اینکه مثلاً: زمین را آبیاری نموده و یا خندقی بسازد یا زمین را برای روئیدن گیاه بوجهی از وجوده مهیا بگرداند پس نباتات حاصله از زمین مذکور ملکیت اوست و شخص دیگر حق گرفتن آنرا ندارد و اگر بگیرد و آنرا مصرف نماید مکلف بجبران خساره میباشد.

مادة (١٢٤٢)

الكلا والخشيش هو النبات الذي لا ساق له فلا يشمل الشجر والفطر أيضاً في حكم الخشيش.

گیاه سبز و خشک عبارت از نباتی است که فاقد ساق باشد، پس شامل درخت نمیگردد. و فطر (سمارق) در حکم گیاه است.

مادة (١٢٤٣)

الأشجار التي تنبت بلاغرس في الجبال المباحة يعني غير المملوكة مباحة.

درختانیکه بشکل خودرو در کوه های لامالک و مباحه میرویند، مباح اند.

مادة (١٢٤٤)

الأشجار النابتة بلاغرس في ملك أحد هي ملكه ليس لآخر أن يحتجطب منها إلا بإذنه فإن يفعل، يكن ضاماً.

درختانیکه بدون غرس در ملک شخص میروید، ملکیت او پنداشته میشوند و کسی حق ندارد چوب آنرا بگیرد مگر به اجازه وی. و اگر بدون اجازه به چنین کاری اقدام کرد، مکلف به جبران خساره میباشد.

مادة (١٢٤٥)

إذا طعم رجل شجرة فكما أن الخلف الذي هو من قلم التطعيم يكون ملكه، كذلك ثمرته أيضاً تكون له.

اگر شخصی درختی را پیوند میکند همانطوریکه نوده هائیکه از قلم پیوند بمیان می آید ملکیت اوست، میوه آن نیز متعلق به همین شخص است.

ماده (١٢٤٦)

من بذر لنفسه، فأنواع الحاصلات من البذر له، لا يعترض له من طرف أحد.

كسيكه براي خود تخم کشت کند پس انواع حاصلاتيکه ازین تخم بدست بيايد، ملك او پنداشته ميشود و هيچگكس حق ندراد بدان تعرض کند.

ماده (١٢٤٧)

الصيد مباح.

شکار مباح است.

فصل دوم

در بيان كيفيت استعمالك اشيائى مباح

ماده (١٢٤٨)

أسباب التملك ثلاثة :

الأول: الناقل من مالك إلى مالك آخر كالبيع والهبة.

الثاني : كون واحد خلف آخر كالإرث.

الثالث: إحراز شيء مباح لمالك له. وهذا إما حقيقى وهو وضع اليد حقيقة على شيء. وإما حكمي وذلك بتقديمة سببه كوضع إناء لجمع ماء المطر أو نصب شبكة لأجل الصيد.

اسباب بددست آوردن ملکیت سه چیز است:

اول — اینکه از مالک به مالک دیگر بواسطه بیع و هبه انتقال نماید.

دوم — اینکه یک شخص خلف و جانشین شخص دیگری واقع شود مانند میراث.

سوم — احراز و تصرف مال لا مالک (که به یکی از دو صورت حقیقی یا حکمی تحقق می‌پذیرد).

حقیقی عبارت است از گذاشتن دست بطور حقیقی و واقعی آن بالای یک چیز. و احراز حکمی آن است که اسباب احراز تهیه دیده می‌شود، مثلاً تهیه ظرف برای جمع شدن آب باران و یا گذاشتن جال و دام برای شکار.

ماده (۱۲۴۹)

کل من احرز شيئاً مباحاً کان مالکا له مستقلأً. مثلاً لو أخذ من نهر ماء بیده او بوعاء، كالعلبة فياحرازه وحفظه في ذلك الوعاء صار ملكه ليس لغيره صلاحية أن ينتفع منه، وإذا أخذه آخر بدون إذنه واستهلهكه، يكون ضامناً.

هر کسیکه یک شی مباح را تصرف و احراز نماید، مالک مستقل او می‌باشد.

مثلاً: اگر شخصی توسط دست خود یا کدام ظرفی، مقداری آب را از یک نهر اخذ نمود مانند قوتی پس بمجرد تصرف و حفظ آن در ظرف مذکور ملک او پنداشته می‌شود. و غیر از او کسی صلاحیت ندارد از آن استفاده نماید و هرگاه کسی آنرا بدون اجازه وی گرفت و آنرا استهلاک نمود، ضمان بر وی لازم می‌گردد.

ماده (۱۲۵۰)

كون الإحرار مقرورنا بالقصد لازم، فلو وضع شخص وعاء في محل بقصد أخذ ماء المطر فماء المطر المجتمع في ذلك الإناء ملكه كذلك الماء المجتمع في الحوض والصهريج المبين لأجل جمع الماء ملك لصاحبها أما لو وضع شخص إناء في محل بغير قصد، فماء المطر المجتمع فيه لا يكون ملكا له فيسوغ لشخص غيره أن يتسلكه بالأخذ. راجع المادة (۲)

مقارن و يكجا بودن احرار مال مباح با قصد و نيت تملك و اخذ آن، برای حصول ملکیت در آن، لازمی است. پس اگر شخصی ظرفی را در محلی بدون بقصد گرفتن آب باران بگذارد، آیکه در آنجا جمع میگردد ملک او پنداشته میشود.

همچنان آب حوض و مخزنی که بمنظور جمع شدن آب بناء یافته است، ملک صاحب آن پنداشته میشود. ولی اگر شخصی ظرفی را در محلی بدون قصد تملك و اخذ آب بگذارد، آب باران که دران تجمع کرده، ملک او پنداشته نمیشود و شخص دیگر میتواند با اخذ و تصرف مالک آن شود.
(بماده ۲) مراجعه شود.

ماده (۱۲۵۱)

يشترط في إحرار الماء انقطاع جريه، فالبئر الذي ينجزف ما فيه من الماء، لا يكون ماء محرازا فلو أخذ شخص من الماء المجتمع فيه هكذا بئر ينجزف بدون إباحة صاحبه واستهلكه، لا يلزم الضمان

و كذلك الماء المتتابع الورود يعني أن الماء الحوض الذي بقدر ما يجري إليه الماء من طرف، يخرج من طرفه الآخر بقدرة غير محز.

در احراز و گرفتن آب، قطع جریان آب شرط میباشد پس چاهی که آب آن فوران میکند و بیرون میشود، آب چنین چاه محز نمیباشد، پس اگر شخصی از چنین چاهی بدون اجازه صاحب آن آب اخذ نموده و آنرا بمصرف برساند، ضمانت بالایش لازم نمیگردد. همچنان آبی که بشکل متواتر جریان دارد یعنی آب حوضیکه از یکطرف داخل حوض و از طرف دیگر بهمان اندازه خارج میشود نیز غیر محز است.

مادة (١٢٥٢)

يحرز الكلاً بجمعه و حصده و تحريزه.

گیاه به جمع آوری، درو و قطع آن محز میگردد.

مادة (١٢٥٣)

يسوغ الاحتطاب من أشجار الجبال المباحة لكل أحد كائناً من كان وب مجرد الاحتطاب يعني بجمعها يصير مالكاً لها والربط ليس بشرط.

جمع آوری هیزم از درختان مباح کوه ها برای هر شخص هر که باشد جواز دارد و بمجرد جمع کردن آن در ملک جمع کننده داخل میشود و بسته کردن آن شرط احراز نمیباشد.

فصل سوم

در بیان احکام اشیای مباحه عمومی

ماده (۱۲۵۴)

بجوز لکل واحد الانتفاع بالمابح لكنه مشروط بعدم الضرر إلى العامة.

برای هر کس جایز است که از شی مباح استفاده کند مشروط بر اینکه استفاده وی از آن، منجر به ضرر عامه نگردد.

ماده (۱۲۵۵)

قبلأخذ الشيء المباح وإحرازه ليس لأحد منع آخر عنه.

پیش از گرفتن شی مباح و احراز آن هیچ کس حق ندارد دیگری را از آن منع کند.

ماده (۱۲۵۶)

لكل واحد أن يعرف حيوانه من الكلاّ النابت في الحل الذي لا صاحب له ويأخذ منه ويحرز قدر ما يريده.

هر کس میتواند حیوانش را از گیاهی که در محل لامالک روئیده است علف بدهد و ازان چیزی بگیرد و مقداری را که میخواهد احراز نماید.

ماده (۱۲۵۷)

الكلا النابت في ملك شخص بدون تسببه وإن يكن مباحا
فلصاحب المنع من الدخول في ملكه.

گیاهی که در ملک شخص بدون تسبب روئیده باشد اگرچه مباح است، اما صاحبش میتواند از داخل شدن شخص دیگری در ملکش ممانعت بعمل آورد.

ماده (۱۲۵۸)

إذا جمع شخص أحطابا من الجبال المباحة وتركها فيها، فجاء غيره وأخذها، فلذلك الشخص أن يسترد لها منه.

هرگاه شخصی چوب هایی را از کوه های مباحه جمع کند و آنرا همانجا بگذارد و شخص دیگری بباید و آنرا بگیرد، شخص اول حق مطالبه و استرداد آنرا دارد.

ماده (۱۲۵۹)

لكل أحد كائنا من كان أن يقطف فاكهة الأشجار التي في الجبال المباحة وفي الأودية والمراعي التي لاصاحب لها.

هر شخص میتواند میوه ها را از درختان واقع در کوه های مباح، در وادیها و چراگاه های لا مالک بدست آرد.

ماده (۱۲۶۰)

إذا استأجر شخص أجيرا لأجل جمع الأحطاب المكسرة أو إمساك الصيد، فما جمعه من الحطب أو أمسكه من الصيد فهو للمستأجر.

هرگاه شخصی دیگری را به منظور جمع کردن هیزم های شکستانده شده و یا گرفتن شکار، اجیر بگیرد پس آنچه را اجیر از قبیل هیزم و یا شکار جمع کرد، ملک مستأجر پنداشته میشود.

ماده (۱۲۶۱)

إذا أوقد شخص ناراً في ملكه فله أن يمنع غيره من الدخول إلى ملكه لأجل الانتفاع بها.

اما إذا أوقد شخص ناراً في صحراء ليست بملكه فلسائر الناس أن يتぬب بها وأن يدفعها وأن يحيط شيئاً في ضيائها وإن يشعل قديله منها وليس لصاحب النار منعه، لكن بدون إذن صاحبها ليس له أن يأخذ منها جمراً.

هرگاه شخصی آتشی را در ملکیت خودش مشتعل سازد، حق دارد که دیگران را از داخل شدن در ملک خود بعرض انتفاع از آتش مذکور ممانعت کند. اما هرگاه شخصی آتشی را در یک صحراء که ملکیت او نیست مشتعل نمود، پس درینصورت سایر مردم میتوانند ازان انتفاع برند و میتوانند خود را به آن گرم سازند و یا در روشنی آن چیزی را بدوزنند یا قنديل خود را از آن مشتعل بگردانند و صاحب آتش نمی تواند درین موارد ممانعت بعمل آورد. لکن از جانب دیگر، کسی حق ندارد بدون اجازه صاحب آن اخگری را بگیرد.

فصل چهارم

در بیان حق آبه و نوشیدن آب

مادة (١٢٦٢)

الشرب: هو نوبة الانتفاع بسقي الحيوان والزرع.

شرب عبارت از نوبت استفاده از آب برای حیوان و آبیاری زراعت است.

مادة (١٢٦٣)

حق الشفة: هو حق شرب الماء.

حق شفه عبارت از حق نوشیدن آب است.

مادة (١٢٦٤)

كما ينتفع كل أحد بالهواء والضياء، يسوغ له أن ينتفع أيضاً بالبحور والبرك غير المملوكة.

همانطوریکه هر شخص از هواء و روشنی استفاده میکند، حق دارد از ابحار و حوض های غیر مملوکه نیز استفاده نماید.

مادة (١٢٦٥)

لكل أحد أن يسقي أراضيه من الأنهار التي ليست مملوكة، وله أن يشق جدوللا لسقي الأرضي وإنشاء الطاحون ولكن عدم المضرة للعامةشرط، فإذا فاض الماء وأضطر الناس أو قطع الماء بالكلية أو منع سير الفلك فإنه يمنع.

هر کس میتواند زمین های خودرا از نهرهاییکه در ملک شخص داخل نمی باشد، آبیاری کند و از آن جوی هایی برای آبیاری اراضی و نصب آسیاب احداث نماید، لکن عدم ضرر عامه شرط عملکرد مذکور میباشد و در صورتیکه آب زیاد شد و از جوی سرازیر گردید و به مردم ضرر رساند و یا بکلی قطع گردید و یا مانع گردش کشتی شد، درین حال شخص مذکور از طرف عامه ممانعت کرده میشود.

مادة (١٢٦٦)

للإنسان والحيوان حق الشفقة في الماء الذي لم يحرزه.

انسان و حیوان حق نوشیدن را از آبی که محرز نباشد، دارد.

مادة (١٢٦٧)

الأنهار المملوكة يعني المياه الداخلة في المقاسم، أي المجاري المملوكة، حق شربها لأصحابها، ولل العامة فيها حق الشفقة فقط، فلا يسوغ لأحد أن يسكن أراضيه من نهر مخصوص بجماعه أو جدول أو بئر بلا إذنهم ولكن يسوغ له الشرب بسبب حق الشفقة وله أيضاً أن يورد حيواناته من النهر والجدول أو القناة المذكورات إن لم يخش من تخريبها بسبب كثرة الحيوانات وكذلك لهأخذ الماء منها إلى جنبته وداره بالجرة والقربة مثلاً.

انهار مملوکه يعني آب هاییکه در مجاري (جوی ها) مملوکه داخل میباشد حق شرب (آبیاری) آن مختص بمالکان آنست و عامه مردم صرف در آن حق شفه (نوشیدن) دارند، و هیچکس حق ندارد زمین های خودرا از نهر و یا جوی و یا چاهی که مختص به قومی میباشد، بدون اجازه مالکان آن آبیاری

کند، لکن بنابر ثبوت حق شفه یا نوشیدن برایش، میتواند از چنین آب بنوشد و همچنان میتواند حیوانات خود را از آب نهر، جوی و کاریز یاد شده، سیراب نماید بشرطیکه خوف تخریب مواضع مذکور بعلت کثیر حیوانات موجود نباشد.

بهمین گونه میتواند از آب مذکور توسط کوزه و مشک به باغچه و خانه خود آب ببرد.

ماده (۱۲۶۸)

يسوغ لمن كان ضمن ملكه ماء متتابع الورود، سواء كان حوضا أو بئرا أو نهرا أن يمنع طالبه من الدخول في ملكه، لكن إذا لم يوجد في قربه ماء مباح غيره للشرب، يجبر صاحب الملك على إخراج الماء لذلك الطالب أو إعطائه الرخصة بالدخول لأجلأخذ الماء وإن لم يخرج له الماء فله حق الدخول وأخذ الماء لكن بشرط السلامة يعني أن عدم الضرر شرط كثريبيه حافة الحوض أو البئر أو النهر.

کسیکه ملکش متضمن آبی باشد که جریان آن قطع نمی شود از قبیل حوض، چاه و یا نهر، میتواند طلب کننده آب را از داخل شدن در ملکش باز دارد لكن اگر در نزدیکی او کدام آب مباح نوشیدنی دیگر غیر از همین آب مملوک غیر، یافت نشود، درینصورت صاحب ملک به کشیدن آب برای وی مکلف شناخته میشود در غیر آن باید برایش اجازه دهد که در ملک او داخل گردد و آب بگیرد و اگر برایش آب بیرون نکند، حق داخل شدن را دارد تا آب مورد ضرورت خود را بردارد ولی عدم ضرر از قبیل تخریب اطراف حوض، چاه و نهر شرط میباشد.

ماده (۱۲۶۹)

ليس لأحد الشركاء في النهر المشتركة أن يشق منه نهرًا، يعني جدولًا، إلا بإذن الآخرين، وليس له أن يبدل نوبته القديمة، وليس له أن يسوق الماء في نوبته إلى أرض له أخرى لا شرب لها من ذلك النهر، ولو رضي أصحاب الحصص بهذه الأشياء فلهم أو لورثتهم الرجوع بعده.

هیچیک از شرکاء حق ندارد که از نهر مشترک جوی جداگانه احداث کند مگر اینکه اجازه و قناعت شرکاء را فراهم کرده باشد.

همچنان نوبت قدیم خودرا مبادله کرده نمیتواند و بهمین ترتیب نمیتواند بزمین دیگرش که از نهر مذکور حق شرب یا آب دهی را ندارد، ازین نهر مشترک، آب را جریان دهد. و اگر شرکاء بعمل مذکور راضی شدند، بازهم آنها و یا ورثه شان حق رجوع را دارند.

فصل پنجم

در احیای موات (ابادی اراضی لا مالک)

ماده (۱۲۷۰)

الأراضي الموات هي الأرض التي ليست ملكاً لأحد، ولا هي مرعى ولا محتطباً لقصبة أو قرية، وهي بعيدة عن أقصى العمران، يعني أن جهير الصوت لو صاح من أقصى الدور في طرف تلك القصبة أو القرية لا يسمع منها صوته.

اراضی موات عبارت از زمین هایی میباشد که نه در ملکیت کسی شامل میباشد و نه هم علفچر یا هیزم جای کدام قریه و قصبه ای پنداشته میشود. و از آخرین آبادی دور می باشد یعنی اگر یک شخص بلند آواز از آخرین حویلی قصبه و یا قریه صدا کند، آواز مذکور از محل مورد نظر شنیده نشود.

مادة (١٢٧١)

الأراضي القرية إلى العمران تترك إلى الأهالي، مرعى ومحصداً ومحطوباً ويقال لها الأرض المتروكة.

اراضی نزدیک به آبادی بحیث علفچر، کاه درو^۱ و هیزم جای مردم گذاشته میشود و این زمین ها بنام اضافه زمین متروک مسمی میگردد.

مادة (١٢٧٢)

إذا أحيا شخص أرضا من أراضي الموات يأذن السلطان، صار مالكا لها وإن أذن السلطان أو وكيله لشخص بأحياء أرض على أن لا يكون متملكا بل مجرد الانتفاع، فذلك الشخص يتصرف بتلك الأرض كما أذن له لكن لا يكون مالكا تلك الأرض.

هرگاه شخصی از اراضی موات زمینی را به اجازه سلطان آباد نمود، این زمین ملک او شناخته میشود. و اگر سلطان و یا وکیل او به شخصی اجازه آبادی زمین را به این شرط اعطاء کند که صرف مالک انتفاع زمین شناخته شود پس این شخص مطابق اجازه، حق تصرف در این زمین را دارد و مالک رقبه آن نمیباشد.

^۱ جای که کاه و گیاه آن درو میشود و برای حیوانات درفصل زمستان جمع آوری میشود، مثلاً گفته میشود فلان منطقه کاه درو فلانی است.

ماده (۱۲۷۳)

فلو أحيا شخص مقدار من الأرضي وترك باقيها، فما أحياه يكون مالكا له و باقيه ليس له، لكن إذا بقي في وسط الأرض التي أحياها محل حال كذلك الحال يكون له أيضاً.

اگر شخصی برخی از اراضی را آباد نماید و متباقی را ترک کند، آنچه را آباد نموده است ملک او تلقی میگردد و متباقی ملک وی پنداشته نمیشود. ولی اگر متباقی در وسط زمین آباد شده طور خالیگاه قرار داشت، این محل ملک او شناخته نمیشود.

ماده (۱۲۷۴)

إذا أحيا شخص أرضا من أراضي الموات وبعده جاء آخرون أيضاً وأحيوا الأراضي التي في أطرافها الأربع، يتعين طريق ذلك الشخص في الأرض التي أحياها أخيه آخر، يعني يكون طريق الشخص منها.

هرگاه شخصی زمینی را از جمله اراضی موات آباد کند و بعد از آن عده دیگری بیایند و اراضی چار اطراف آن را آباد کنند، راه شخص اولی در زمینی که شخص آخری آباد کرده تعین میگردد یعنی راه این شخص در همان زمین تثبیت نمیشود.

ماده (۱۲۷۵)

كما أن البذر والغرس إحياء للأرض، كذلك الحرش والسفلي أو شق جدول لأجل السقي أيضاً إحياء.

همانطوریکه پاشیدن تخم و نهال شانی، آبادی زمین پنداشته میشود، قلبه کردن، آبیاری یا احداث جوی برای آبیاری نیز آبادی واحیاء موات تلقی می گردد.

مادة (١٢٧٦)

إِذَا بَنَى شَخْصٌ جَدَارًا فِي أَطْرَافِ أَرْضٍ مِّنْ أَرْاضِي الْمَوَاتِ وَبَنَى مُسَنَّةً بِقَدْرِ مَا تَحْفَظُهَا مِنْ مَاءَ الْمَسِيلِ يَكُونُ قَدْ أَحْيَا تِلْكَ الْأَرْضَ.

هرگاه شخصی دیواری را در اطراف زمینی از زمین های موات بنا میکند و یا پلوانی یا آب بند می سازد که زمین را از آب جاری و تخریب آن نگهداری کند، عمل مذکور آبادی زمین پنداشته می شود.

مادة (١٢٧٧)

وَضْعُ الْأَحْجَارِ أَوِ الشُّوكِ أَوِ اغْصَانِ الْأَشْجَارِ الْيَابِسَةِ مُحِيطَةً بِجُوَانِبِ الْأَرْضِ الْأَرْبَعَةِ أَوْ تَنْقِيَةُ الْحَشِيشِ مِنْهَا أَوْ إِحْرَاقُ الشُّوكِ أَوْ حَفْرُ الْبَشَرِ لَيْسَ بِأَحْيَاءٍ وَلَكِنَّهُ تَحْجِيرٌ.

گذاشتن سنگ ها، خارها و شاخچه های خشک درختان که درمجموع چار سمت زمین را احاطه نماید و یا پاک کردن زمین از گیاه ها و یا حریق خار و حفر چاه، آبادی پنداشته نمیشود ولی این عمل عبارت از تحجیر است.

مادة (١٢٧٨)

إِذَا حَصَدَ شَخْصٌ مَا فِي الْأَرْضِ الْمَوَاتِ مِنْ الْحَشِيشِ أَوِ الشُّوكِ وَوَضَعَهُ فِي أَطْرَافِهَا وَوَضَعَ عَلَيْهِ التَّرَابَ بِوْجَهٍ مَانِعٍ لِوُصُولِ مَاءٍ

السیل إلیها ولم يتم مسناها، فلا يكون أحیا تلك الأراضي ولكن
يكون حجرها.

هرگاه شخصی از زمین موات گیاه و یا خار را درو کند و آنرا اطراف زمین
بگذارد و خاک را بالای همان گیاه و یا خار بمقداری که مانع نفوذ آب سیل
به زمین شود بیندازد البته پلوان آن به مرحله اتمام نرسد، عملکرد مذکور
آبادی یا احیاء اراضی متذکره محسوب نگردد بلکه فقط تحجیر آن
پنداشته میشود.^۱

مادة (۱۲۷۹)

إذا حجر شخص ملا من أراضي الموات، يكون أحق من غيره
بذلك المحل ثلاث سنين، فإذا لم يحيه إلى ثلاث سنين، لا يبقى له
حق ويجوز أن يعطي لغيره على أن يحيه.

هرگاه شخصی محلی را از اراضی موات تحت حجر در آورد تا سه سال
نسبت بسایر اشخاص درین محل مستحق تر پنداشته میشود. و اگر زمین را
الی سه سال آباد نکند، برای او دیگر حقی باقی نمی ماند و جایز است که
جهت إحياء و آباد سازی به دیگری داده شود.

مادة (۱۲۸۰)

من حفر بئراً في أراضي الموات بإذن السلطان فهو ملكه.

کسیکه چاهی را در اراضی موات به اذن سلطان حفر کند، این چاه ملک او
دانسته میشود.

^۱ قابل تذکر است که در ماده ۱۲۷۷ بحث از مواد و اسباب بیرون از زمین است، و در ماده ۱۲۷۸ مواد مورد استفاده برای آبادی و احیاء زمین از خود داخل زمین است که در هر دو
حالت احیاء الارض متحقق نمیشود.

فصل ششم

در بیان حریم چاه های حفر شده، آب های جاری
کرده شده و درخت های غرس شده به اجازه حاکم
و رئیس دولت در اراضی موات و نا آباد شده

ماده (۱۲۸۱)

حریم البشّر يعني حقوقه من جهاته من کل طرف أربعون ذراعاً.
حریم چاه و حقوق آن از جهات مختلف آن، به اندازه چهل گز از هر طرف
میباشد.

ماده (۱۲۸۲)

حریم منبع الأعین، يعني الماء المستخرج من الأرض، الجاري على
وجهها، لها من کل طرف خمسة ذراع.

حریم منبع چشمه ها یعنی آبی که از زمین استخراج شده و بروی آن جاری
میشود، از هر طرف پنج صد ذراع است.

ماده (۱۲۸۳)

حریم النهر الكبير الذي لا يحتاج إلى الكري کل وقت من کل
طرف مقدار نصفه فيكون مقدار حریمه من جانبیه مساویا
لعرضه.

حریم نهر بزرگی که هر وقت به پاک کاری ولای کشی احتیاج ندارد از هر طرف مقدار نصف آنست. پس اندازه حریم آن از هردو جانب، مساوی عرض نهر میباشد.

ماده (۱۲۸۴)

حریم النهر الصغير المحتاج للكري يعني الجداول والقنى تحت الأرض على مقدار ما يلزمها من المخل لأجل طرح الأحجار والطين حين كريها.

حریم نهر کوچک که محتاج لای کشی میباشد یعنی جوی ها و کاربزهای تحت الارض، باندازه لزوم برای انداختن سنگ و گل در وقت پاک کاری آن، میباشد.

ماده (۱۲۸۵)

حریم القناة الجاري ماؤها على وجه الأرض كالعين في كل طرف خمسمائة ذراع.

حریم کاربزیکه آب آن بروی زمین جاری است، به مثابه چشممه از هر طرف پنچصد ذرع میباشد.

ماده (۱۲۸۶)

حریم الآبار ملك أصحابها لايجوز لغيرهم أن يتصرف فيها بوجهه من الوجه ومن حفر بثرا في حریم آخر يردم وعلى هذا الوجه أيضاً حریم الينابيع والأنهار والقنوات.

حریم چاه ها ملک اصحاب آن پنداشته میشود و هیچکس غیر از آنها حق ندارد بوجه من الوجوه در آن تصرف بعمل آرد و کسیکه چاهی را در حریم دیگری حفر کند، بند یا پُر کرده میشود و بهمین ترتیب است حریم چشممه ها، نهرها و کاریز ها (یعنی ملک صاحب خود پنداشته میشوند).

ماده (۱۲۸۷)

إذا حفر شخص بثرا بالإذن السلطاني في القرب من حریم بئر لآخر، فحریم هذا البئر فيسائر جهاته أيضاً أربعون ذراعاً لكن في جهة الأول ليس له أن يتتجاوز حریمه.

هرگاه شخصی چاهی را به نزدیک حریم چاه شخص دیگری باذن سلطانی حفر کند پس حریم همین چاه نیز در سایر جهات آن، چهل ذرع میباشد لاکن در جهت چاه اول نمیتواند از حریم آن تجاوز نماید.

ماده (۱۲۸۸)

إذا حفر شخص بثرا في خارج حریم بئر فذهب ماء البئر الأولى إلى الثانية، فلا شيء عليه كما لو فتح شخص دكانا عند دكان آخر و كسدت تجارة الأولى فلا تغلق الثانية.

هرگاه شخصی چاهی را خارج از حریم چاه دیگری حفر نمود و آب چاه اول بطرف چاه دوم رفت، درینصورت چیزی بر شخص دوم لازم نمیگردد و مثل آنست که شخصی دکانی را در پهلوی دکان شخص دیگری باز کند و تجارت شخص اولی به کساد و رکود مواجه گردد، دکان دومی مسدود کرده نمیشود.

ماده (۱۲۸۹)

حریم الشجر المغروسة بالازن السلطانی في أراضی الموات من کل جهة خمسة اذرع فلا یجوز لأحد غرس شجرة في هذه المسافة.

حریم درخت غرس شده باذن سلطانی در اراضی موات در هر سمت پنج ذرع است پس کسی حق ندارد که در همین مسافه درختی غرس کند.

ماده (۱۲۹۰)

ساقیه لشخص جاریه في عرصه آخر فطوفا ها بقدر مايسك الماء لصاحب الساقیه وإذا كان طرفها مرتفعين فما ارتفع منها أيضاً لصاحب الساقیه وإذا كان طرفها مرتفعين ولم يوجد دليل على أن أحدهما ذويه بأن كان عليها أشجار مغروسة فالطرفان لصاحب العرصه لكن الساقیه أن يطرح الطين على طرفها وقت كريها.

جوی خورد شخصیکه در صحن حویلی دیگری جریان دارد، هردو طرف آن به اندازه ایکه آب را نگاه میدارد از صاحب جوی پنداشته میشود. و هرگاه دو طرف آن مرتفع بود مقدار بلند آن نیز ملک صاحب جوی است، و اگر دو طرف آن مرتفع نبود و دلیلی بر ذو الید بودن یکی هم وجود نداشت طوریکه در دو کنار جوی درخت ها غرس شده بود، (وکسی غرس کننده آنها رانمی شناخت) پس هردو طرف جوی ملک صاحب صحن حویلی است لakan صاحب جوی میتواند به وقت لای کشی و پاک کاری گل جوی را به هردو طرف آن بیاندازد.

ماده (۱۲۹۱)

لارحيم لبئر حفرها شخص في ملكه وجاره أيضاً أن يحفر بغير آخر في ملك نفسه عند ذلك البئر، وليس لذلك الشخص منع جاره من حفر البئر بقوله إنه يجذب ماء بشرى.

شخصيکه در ملک خود چاهی حفر کند حریم ندارد. بناءً همسایه نیز میتواند چاه دیگری را در ملک خود در پهلوی همین چاه حفر نماید و شخص اولی نمیتواند همسایه را از حفر این چاه به این ادعا که آب چاه او را جذب میکند، ممانعت کند.

فصل هفتم

در بیان مسایل متعلق به احکام شکار

ماده (۱۲۹۲)

الصيد جائز سواء كان بالآلات الجارحة كالرمح والبندقية أو غيرهما كالشبكة أو بالحيوان المفترس المعلم كالكلب أو بالطائر الجارح كالصقر.

شکار به وسائل جارحة مانند نیزه، تفگ وغیره مانند دام (جال)، حیوان درنده تربیت شده مانند سگ، یا پرنده جرح کننده مثل باشه، جواز دارد.

ماده (۱۲۹۳)

الصيد: هو الحيوان المتواحش من الإنسان.

صيد (آنچه شکار میشود) عبارت از حیوانست که از انسان وحشت و فرار میکند.

ماده (۱۲۹۴)

كما أن الحيوانات الأهلية لاتصاد، كذلك الحيوان البري المستأنس بالإنسان أيضاً لا يصاد. بناء على ذلك الخامن المعلوم أنه غير بري بدلاة أمثاله أو الصقر الذي برجله الجرس أو الغزال الذي في عنقه الطوق إذا أمسكها أحد تكون من قبيل اللقطة فلزم الإعلام به كي تعطى لصاحبها.

چنانچه حیوانات اهلی شکار نمیشوند، همچنان حیوانی که در خشکه زندگی میکند و با انسان انس و نزدیکی دارد نیز شکار کرده نمیشود. بناءً کبوتریکه بدلالت امثال آن معلوم میشود که بری نیست و یا بازیکه به پایش زنگ بسته شده و یا آهوى که در گردنش طوق است، اگر یکی آنرا میگیرد حکم لقطه را حایز میشود، پس اعلان آن برای استرداد به صاحبش لازمی پنداشته میشود.

ماده (۱۲۹۵)

شرط الصيد كونه ممتنعاً عن الإنسان بقدرته على الفرار برجليه أو جنابيه، فإن صار إلى حال لا يقدر على الفرار والخلاص كغزال مثلاً وقع في بئر فيكون قد خرج عن حال الصيدية.

شرط شکار اینست که حیوان شکاری از انسان امتناع ورزد و قدرت فرار را به دو پای و یا دو بال خود داشته باشد و اگر به شکلی در آید که قدرت فرار و نجات را نداشته باشد مانند آهوی که در چاهی بیافتد درینصورت از حالت شکار بودن بیرون میشود.

ماده (۱۲۹۶)

من آخر ج صیداً عن حال صیدیته فکأنه قد أمسكه.

کسیکه شکاری را از حالت شکار بودن بیرون میکند، چنین معنی میدهد که آنرا گرفته است.

ماده (۱۲۹۷)

الصید لمن أمسكه. مثلاً إذا رمى شخص صيداً ففر بجرح لا يقدر على الخلاص معه صار مالكا له لكن إذا كان جرحه حفيفاً بصورة يتخلص معه فلا يكون مالكاً له فبرمي آخر إيه أو بمسكه بصورة أخرى يكون مالكا له وكذا لو رمى شخص صيداً وبعد أن أوقعه نهض هارباً فبأخذ آخر إيه، يستملكه.

صيد حق شخصی میباشد که آنرا میگیرد. مثلاً: هرگاه شخصی شکاری را به مردمی زد، و او با جراحتی که در بدنش اصابت نموده و امکان نجات برایش با چنین زخم وجود ندارد، فرار نمود، شکار کننده مذکور مالک چنین شکار شناخته میشود. لکن هرگاه زخم آن اندک بوده و طوری باشد که امکان خلاصی ونجات برایش باشد، درینصورت شکار کننده مالک آن

شناخته نمیشود. پس اگر شخص دیگری او را مورد اصابت مرمری قرار میدهد و یا بشکل دیگری او را بدست می آورد، مالک آن شناخته میشود.

همچنان اگر شخصی شکاری را مورد اصابت مرمری قرار داد و او بعد از افتیدن دوباره استاده شده و شروع به فرار نمود، درچنین حالت اگر شخص دیگری او را اخذ نماید، مالک آن میشود.

مادة (١٢٩٨)

إذا رمى صيادان صيداً برصاصهما وأصاباه، يصير ذلك الصيد مشتركاً بينهما مناصفة.

هرگاه دو شکارچی یک شکار را به دو مرمری زندند و هردو به شکار اصابت نمود، شکار میان هردو بالمناصفة مشترک میباشد.

مادة (١٢٩٩)

إذا أرسل صيادان كلبيهما المعلمين وأصابا صيداً فذلك الصيد بين صاحبيهما مشترك وإذا أمسك كل واحد منهمما صيداً فما أمسكه كل واحد منهمما يكون لصاحبها وكذلك إذا أرسل اثنان كلبيهما المعلمين فأوقع أحدهما صيداً والثاني قتلها، فإن كان الكلب الأول أو صله إلى حالة لا يمكنه التخلص معها فذاك الصيد لصاحبها وإلا فهو للثاني.

هرگاه دو شکارچی (صياد) دو سگ تربیت یافته خویش را برای شکار رها کنند و هردو به شکار برسد، پس همین شکار میان هردو مشترک میباشد و

هرگاه هریکی ازین دو حیوان، یک شکار را بگیرد، پس هر کدام هر چیز را که گرفته است، همان شکار مربوط به صاحب آن میباشد.

همچنان اگر دو نفر دو سگی تربیت شده را برای شکار رها کنند و یکی از آنها به شکار برسد و دوم آن را بکشد پس اگر سگ اول شکار را بحالی در آورده بود که نجات از آن ممکن نبود، شکار ملک صاحب آن پنداشته میشود و در غیر آن از نفر دوم است.

مادة (١٣٠٠)

في ساقية شخص أو جَدَوْلَه سِك لَيْسَك من غير صيد، فلآخر
أن يستملكه بالصيد.

در جویچه و یا جوی شخصی ماهی وجود دارد که بدون شکار گرفته نمیشود، شخص دیگر میتواند بوسیله شکار مالک آن گردد.

مادة (١٣٠١)

شخص هيأ محلا في حافة الماء لأجل صيد السمك فجاءه سمك
كثير وأخذ الماء بالقلة، فإن كان ذلك السمك يمسك من غير
صيد فهو لذلك الشخص وإن كان أخذ ذلك السمك محتاجا إلى
الصيد لكتلة الماء في ذلك المخل فلا يكون السمك لذلك الشخص
ويسوغ لآخر أن يستملكه بالصيد.

شخصی محلی را در لب آب برای شکار ماهی در نظر گرفته و آماده ساخت و ماهی زیادی وارد آن محل شد، و آب آن شروع نمود به کم شدن، پس

اگر حالت طوری باشد که ماهی ها بدون شکار قابل دست رسی بودند، آنها از شخصی اند که محل مذکور را آماده ساخته است و اگر اخذ ماهی بعلت کثرت آب محتاج به شکار باشد، درینصورت ماهی در ملکیت شخص موصوف قرار ندارد بلکه شخص دیگر میتواند آنرا از طریق شکار مالک شود.

ماده (١٣٠٢)

إذا دخل صيد دار إنسان فأغلق بابه لأجل أخذه، يصير مالكا له لكن لا يصير مالكا له إذا لم يحرزه بإغلاق بابه، فلو جاء آخر وأخذه ملكه.

هرگاه شکاری بخانه شخصی داخل شود و صاحب خانه دروازه را برای گرفتن آن بینند، شکار ملک صاحب خانه گفته میشود ولی اگر در واژه رابسته نکرد، بنا بر عدم احراز، مالک آن نمیشود. و اگر شخص دیگری آمد و آنرا اخذ نمود، مالک آن شناخته میشود(نه صاحب خانه).

ماده (١٣٠٣)

إذا وضع شخص في محل شيئا ما كالشرك والشبكة لأجل الصيد فوقع فيه صيد فهو لذلك الشخص لكن إذا نشر شخص شبكة لأجل جفافها ووقع فيه صيد فلا يكون له كما لو وقع صيد في حفرة في أراضي شخص فإنه يجوز لآخر أن يستملكه بالأخذ لكن إذا حفر صاحب الأراضي تلك الحفرة لأجل الصيد، فإنه يصير به أحق من سائر الناس. راجع المادة (١٢٥٠)

هرگاه شخصی در محلی چیزی را از قبیل مویک شکار و یا جال برای شکار نمودن گذاشته باشد و شکاری در آن بیفتد، شکار مذکور ملک همان شخص شناخته میشود.

لیکن هرگاه شخصی جال را بمنظور خشک شدن گسترانیده باشد و در آن شکاری بیافند، ملک او شناخته نمیشود مثل آنست که شکاری در حفره زمین شخصی بیفتد که درین صورت شخص دیگری میتواند آنرا به گرفتن مالک شود ولی اگر صاحب زمین حفره را به منظور شکار حفر کرده باشد، در مالک شدن شکار نظر به سایر مردم حق اولیت دارد.

مادة (١٣٠٤)

إِذَا اتَّخَذَ حَيْوَانٌ وَحْشِيًّا عُشَّاً فِي بَسْتَانٍ شَخْصٌ وَبَاضٌ فِيهِ فَلَا يَكُونُ مَلْكًا لَهُ، إِذَا جَاءَ آخَرُ وَأَخَذَ بِيَضَّةً أَوْ فَرَاخَهُ فَلَيْسَ لِصَاحِبِ الْبَسْتَانِ أَنْ يَسْتَرِدَ ذَلِكَ مِنْهُ، لَكِنْ إِذَا هِيَأَ صَاحِبُ الْبَسْتَانِ بَسْتَانَهُ لِأَجْلِ أَنْ يَبِيِضَ فِيهِ أَوْ يَفْرَخَ ذَلِكَ الْحَيْوَانُ الْوَحْشِيُّ فَجَاءَ وَبَاضَ وَأَفْرَخَ فِيهِ فَيَبِيِضُهُ وَأَفْرَاخُهُ لَهُ.

هرگاه پرنده وحشی در باغ شخصی آشیانه کند و تخم بگذارد پس تخم پرنده ملک او شناخته نمیشود. یعنی اگر شخصی دیگری باید تخم و یا چوچه های او را بگیرد، صاحب باغ نمیتواند آنرا از نزدش مسترد کند ولی اگر صاحب باغ باعث را طوری آماده ساخته باشد تا پرنده در آن تخم بگذارد و یا چوچه بکشد و پرنده در باغ داخل شده و تخم گذاری نموده و چوچه کشید، درینصورت تخم و چوچه ملک او شناخته میشود.

ماده (۱۳۰۵)

شخص اتخاذ في بستانه محلا للنحل فعسلها له لأنه معنود من منافع بستانه لايجوز لأحد أن يتعرض له لكن يلزم إعطاء عشرة إلى بيت المال.

شخصی در باغش محلی را برای زنبور عسل تخصیص داد، عسل ملک صاحب با غ شناخته میشود زیرا عسل بدست آمده از آنجای مذکور از زمرة منافع با غ بحساب میرود و کسی اجازه ندارد آن تعرض کند ولی صاحب با غ مکلف است عشر آنرا به دولت (بيت المال) پردازد.

ماده (۱۳۰۶)

النحل المجتمعة في كوارة شخص يعد مالا محراً وعسلها أيضاً مال ذلك الشخص.

زنبور عسلی که در زنبور خانه شخصی جمع شده باشد، مال محرا و محفوظ وی شناخته میشود و عسل حاصله از آن ملک همین شخص است.

ماده (۱۳۰۷)

إذا طردت النحل من كوارة أحد إلى دار آخر وأخذها صاحب الدار فلصاحب الكوارة أن يستردها.

هرگاه زنبور عسل از زنبور خانه شخصی به حویلی دیگری رانده شود و صاحب حویلی آنرا بگیرد، صاحب زنبور خانه ها حق استرداد آنرا دارد.

باب پنجم

در بیان مصارف مشترک ومشتمل بردو فصل می باشد

فصل اول

در بیان آبادی اموال مشترک و سایر مصارف آن

ماده (۱۳۰۸)

الملك المشترك متى احتاج إلى التعمير والترميم يعمره أصحابه
بالاشتراك على قدر حصتهم.

وتفى ملك مشترك به آبادى و ترميم احتياج پداكند، مالكان در تعمير و
ترميم آن به اندازه حصص شان سهم ميگيرد.

ماده (۱۳۰۹)

إذا عمر أحد الشركين الملك المشترك بإذن الآخر وصرف من
ماله قدرًا معروفاً فله الرجوع بحصة شريكه يعني يأخذ من شريكه
مقدار ما أصاب حصته من الصرف.

وقتی یکی از دو شریک ملک مشترکی را به اجازه شریک دیگر آباد بسازد و از مال خویش اندازه معلومی را به مصرف برساند، میتواند بالای شریک دیگر به اندازه سهم او رجوع کند. یعنی حصه مصرف شده را که متعلق به شریک اوست گرفته میتواند.

ماده (۱۳۱۰)

إذا احتاج الملك المشترك إلى التعمير وأحد الشركين غائب وأراد الآخر التعمير فإنه يستأذن الحكم ويصير إذن الحكم قائماً مقام إذن الغائب صاحب الحصة يعني أن تعمير صاحب الحصة الحاضر الملك المشترك بإذن الحكم في حكم أخذة الإذن من شريكه الغائب فيرجع عليه بحصته من المصرف.

وقتی ملک مشترک به آبادی احتیاج پیداکند و یکی از دو شریک غائب باشد و شریک دیگر اراده آبادی این ملک را بنماید، درین صورت باید از قاضی اجازه بگیرد که اذن قاضی قایم مقام اجازه شریک غائب میگردد یعنی قیام بر آبادی ملک مشترک از طرف اشخاص حاضر به اجازه قاضی، در حکم اخذ اجازه از شریک غائب است. پس به اندازه حصه مصرف شده بر شریک رجوع کرده میتواند.

ماده (۱۳۱۱)

إذا عمر شخص الملك المشترك بدون إذن من الشرك أو من الحكم يكون متبرعاً. يعني ليس له أن يرجع على شريكه بمقدار

ما أصاب حصته من المصروف سواء كان ذلك الملك المشترك قابل القسمة أو لم يكن.

وقتی شخصی ملک مشترکه را بدون اجازه شریک و یا حکم قاضی آباد کند، متبرع و احسان کننده پنداشته میشود یعنی نمیتواند بر شریک به اندازه سهمش از مصارفات رجوع کند، فرقی ندارد که ملک مشترک قابل تقسیم باشد یا نه.

ماده (۱۳۱۲)

إذا طلب شخص تعمير الملك المشترك القابل للقسمة و كان شريكه ممتنعاً و عمره بدون إذنه، يكون متبرعاً يعني لا يسوغ له الرجوع على شريكه بحصته وإن كان ذلك الشخص قد راجع الحاكم عند امتلاع شريكه فبناءً على المادة ۲۵ لا يجبر على التعمير لكن يجبر على القسمة و ذلك الشخص بعد القسمة يفعل بحصته ما يشاء.

هرگاه شخصی مطالبه آبادی ملک مشترک قابل تقسیم را بنماید و شریک او از چنین مطالبه استنکاف بعمل آرد و طلب کننده بدون اجازه به آبادی اقدام ورزد، متبرع شناخته میشود یعنی برای او رجوع بر شریک باندازه سهمش جواز ندارد و اگر آباد کننده در وقت امتلاع شریک بحاکم شرع مراجعت کرده باشد بنابر ماده (۲۵) شریک مذکور، به آبادی مجبور کرده نمیشود بلکه به قبول تقسیم مجبور ساخته میشود و این شریک بعد از تقسیم چگونه ایکه میخواهد در سهم خود عمل میکند.

ماده (۱۳۱۳)

الملك المشترك الذي هو غير قابل للقسمة كالطاحون والحمام إذا احتاج إلى العمارة وطلب أحد الشركين تعميره وأبي الآخر، يصرف عليه قدرًا معروفاً بإذن الحاكم ويعمره ويكون مقدار ما أصاب حصة شريكه من المصارف التعميرية ديناً له عليه وله أن يستوفي دينه هذا من أجورته يايجار ذلك المثل المشتركة. وإن عمر بغير إذن الحاكم فلا ينظر إلى مقدار ما صرف ولكن له أن يستوفي المقدار الذي أصاب حصة شريكه من قيمة البناء وقت التعمير على الوجه المشروع.

ملک مشترک که غیر قابل تقسیم باشد مانند آسیاب و حمام و قنی به آبادی نیازمند گردد و یکی از دو شریک مطالبه آبادی را بعمل آرد و دیگری امتناع بیاورد، طلب کننده میتواند به اجازه حاکم شرعی (قاضی) یک اندازه مصارف متعارف را بکار برد و ملک مشترکه را آباد نماید و مقدار مصارفیکه مربوط به حصه شریک او میشود، بالای او دین پنداشته میشود و آبادی کننده حق دارد ملک مشترک را اجاره دهد و از مدرک اجاره دین خویش را بدست آورد، و اگر آبادی بدون اجازه حاکم شرع صورت گرفته باشد، درینصورت اندازه مصرف در نظر گرفته نمی شود بلکه مصرف کننده حق دارد مقداری را که سهم شریک اولی شده است، از قیمت بناء در وقت آبادی بنابر تفصیلی که ذکر شد، مطالبه کند.

ماده (۱۳۱۴)

إذا هدم بالكلية الملك المشترك الذي هو غير قابل للقسمة كالطاحون و الحمام و صار عرصه و طلب أحد اصحابه بنائه و امتنع الآخر، **تقسم العرصه ولا يجبر على البناء**.

هرگاه ملک مشترک غیر قابل تقسیم مانند آسیاب و حمام بكلی منهدم و بزمین هموار شود و یکی از مالکان طلب آبادی آنرا نماید ولی دیگری امتناع بیاورد، دریصورت ساده مذکور تقسیم میشود و در مورد آبادی اجباری صورت نمیگیرد.

ماده (۱۳۱۵)

إذا تقدمت الأبنية التي فوقيانها لواحد و تحتانها لآخر أو احترقت فكل واحد يعمر أبنيته كما في السابق ليس لأحدهما أن يمنع الآخر و يقول صاحب الفوقاني لصاحب التحتاني عمر أبنيتك لأركب أنا بأبنيتي عليها فإن امتنع صاحب التحتاني يستأذن صاحب الفوقاني الحاكم و ينشيء الأبنية التحتية والفوقيانة و يمنع صاحب التحتاني من التصرف حتى يعطيه حصة مصروفه.

هرگاه عمارتی منهدم شود که منزل فوچانی او از یکنفر و منزل تھتانی اش از شخص دیگر باشد و یا چنین عمارت حریق شود، هر کدام منزل و تعمیر خویش را طوریکه در سابق بود، آباد میکند و یکی دیگری را منع کرده نمیتواند، و به این ترتیب صاحب فوچانی به صاحب تھتانی میگوید که تو آباد کن تا من نیز منزل خود را بران بنا نهم. اگر صاحب منزل تھتانی امتناع بیاورد مالک فوچانی از حاکم شرع اجازه بگیرد و آبادی تھتانی و فوچانی را بسر برساند و صاحب تھتانی را تا زمان پرداخت مقدار مصارف که مربوط سهم وی شده است، از تصرف در تعمیر مشترکه مذکور باز دارد.

ماده (۱۳۱۶)

إذا تقدم حائط بين جارين و كان عليه حولة هما كقصر أو رؤوس جذوع و عمر أحدهما عند امتناع الآخر فله منع شريكه من وضع حولته على ذلك الحائط حتى يؤديه نصف مصروفه.

هرگاه دیوار مشترک میان دو همسایه منهدم شود و برین دیوار هردو همسایه آبادی و یا چوب های دستک داشته باشند و یکی از آن ها علی رغم امتناع دیگرش دیوار را آباد کند، میتواند شریک را تا زمان تادیه نصف مصرف از گذاشتن محموله بالای همین دیوار باز دارد.

ماده (۱۳۱۷)

إذا قدم حائط بين دارين فصار يُرى من إحدى الدارين مقر نساء الأخرى و أراد صاحب إحدى الدارين تعمير الحائط مشتركاً و امتنع صاحب الأخرى فلا يجبر، لكن يجبر من طرف الحكم على اتخاذ ستة بينهما بالاشتراك من دف أو شيء غيره.

هرگاه دیوار بین دو حویلی ویران شد و از یکی حویلی ها مقر زنان حویلی دیگر دیده میشد و صاحب یکی از آنها اراده نمود که دیوار مشترک را اعمار نماید اما صاحب دیگر امتناع آورد، ممتنع به اعمار مجبور ساخته نمیشود ولی از جانب قاضی مکلف میگردد تا حجابی بین شان باتفاق همديگر از تخته های چوبی و مانند آن بسازند.

ماده (۱۳۱۸)

إذا حصل للحائط المشترك بين جارين وهن وخيف من سقوطه و أراد أحدهما نقضه و امتنع الآخر فيجبر على النقض والهدم بالاشتراك.

هرگاه دیوار مشترک میان دو همسایه سست شده و از غلطیدن آن خوف موجود باشد و یکی اراده تخریب آنرا بکند و دیگری امتناع بیاورد، هردو به تخریب و انهدام آن مجبور کرده میشوند.

ماده (۱۳۱۹)

إذا احتاج العقار المشترك بين صغيرين أو وقفين إلى التعمير و كان إبقاءه على حاله مضرًا وأحد الوصيين أو أحد الم tolilin يطلب التعمير والآخر يمتنع، يجبر على التعمير. مثلاً إذا كان بين داري صغيرين حائط مشترك خيف من سقوطه ووصي أحدهما يطلب التعمير ووصي الآخر يأبى يرسل من طرف الحكم أمين وينظر إن كان في ترك هذا الحائط على حاله ضرر معلوم في حق الصغيرين فيجبر الآبي على تعمير ذلك الحائط مشتركًا مع وصي الآخر من مال الصغيرين. كذلك إذا كانت دار مشتركة بين وقفين احتاجت إلى التعمير وطلب أحد الم tolilin التعمير وأبى الآخر، يجبر من طرف الحكم على التعمير من مال الوقف.

هرگاه دیوار مشترک میان دو صغير و یا میان دو وقف به ترمیم و بازسازی احتیاج پیداکند و گذاشتن دیوار بحالش مضر باشد و یکی از دو وصی و یا متولی وقف، طلب آبادی آنرا نماید و دیگری امتناع بیاورد، ممتنع به آبادی مکلف ساخته میشود.

مثلاً: اگر بین دو حویلی دو صغير دیوار مشترکی باشد که خوف غلطیدن آن می رفت و یک وصی طلب آبادی آنرا کند و دیگری امتناع بیاورد، از طرف حاكم شرع شخص امینی موظف گردیده وجهت بررسی موضوع فرستاده میشود. امین می بیند اگر گذاشتن دیوار بحالتی که است ضرر آشکار در حق دو صغير باشد، شخص ممتنع مجبور ساخته میشود تابه اتفاق وصی صغير دیگر دیوار مشترک را از مال دو صغير تعمیر و ترمیم نماید.

همچنان اگر حویلی میان دو وقف مشترک بوده و محتاج آبادی باشد و یکی از دو متولی وقف، طلب آبادی نماید و دیگر ش امتناع ورزد، ابا آورنده از طرف حاکم شرع به اعمار آن از مال وقف مکلف شناخته میشود.

ماده (۱۳۲۰)

إذا كان حيوان مشترك بين اثنين و أبي أحدهما عن تربيته و راجع الآخر الحاكم يأمر الحكم الآبي بقوله إما أن تبيع حصتك و إما أن تربى الحيوان مشتركاً.

هرگاه حیوانی میان دو نفر مشترک باشد و یکی از تربیه آن ابا ورزد و دیگری در مورد به قاضی مراجعه کند، قاضی ابا آورنده را امر میکند که یا حصه خویش را بفروشد و یا مشترکاً حیوان را تربیه نماید.

فصل دوم

در مصارف پاک کاری انها، مجرای آب و اصلاح آنها

ماده (۱۳۲۱)

كري النهر الذي هو غير مملوك و إصلاحه على بيت المال فإن لم يكن وسعة في بيت المال، يجبر الناس على كريه.

پاک کاری نهر غیر مملوکه و اصلاح آن بمصرف بيت المال صورت میگیرد و اگر بيت المال گنجایش تمولی آنرا نداشته باشد، مردم به کندن و اصلاح آن مجبور ساخته میشوند.

ماده (۱۳۲۲)

کري النهر المملوك المشترك على أصحابه يعني على من له حق الشرب لا يشاركهـم في مؤنة الكري والإصلاح أصحاب حق الشفة.

پاک کاري و کندن نهر مملوک مشترک وظيفه مالکان يعني کسانی است که در نهر حق شرب دارند. بناءً در تکاليف جوى و اصلاح آن کسانیکه در دو پهلوی جوى موقعیت دارند شرکت نمیکند.

ماده (۱۳۲۳)

طلب بعض أصحاب حق الشرب تطهير النهر المشترك و أبي البعض، ينظر إن كان النهر عاماً يجب الآبي على الكري مع البقية بالاشتراك راجع المادة ۲۶ وإن كان النهر خاصاً فالطلابون يكررون ذلك النهر بإذن الحاكم و يمنعون الممتنع عن الانتفاع بالنهر حتى يؤدي مقدار ما أصاب حصته من المتصروف.

اگر بعضی از اصحاب حق شرب، پاک کردن جوى مشترک را مطالبه نمایند و عده دیگری اباء آورند، دیده شود اگر نهر عمومی بود، اباء آورند و سایرین در حصه پاک کاري جوى مجبور گردانیده میشوند، درینورد ماده (۲۶) ملاحظه شود. و اگر نهر خاص بود، طلب کنندگان به اجازه قاضی نهر را پاک کنند و امتناع آورند گان تا زمان تادیه حصه مصرف شان، از استفاده نهر باز داشته میشوند.

ماده (۱۳۲۴)

إذا امتنع كافة أصحاب حق الشرب من كري النهر المشترك فإن كان النهر عاماً، يجبرون على الكري و إن كان خاصاً، لم يجروا.

هرگاه تمام صاحبان حق شرب از پاک کردن نهر مشترک امتناع ورزند در حالیکه نهر عام باشد، به پاک کاری مجبور ساخته میشوند و در صورتیکه نهر خاص باشد، درین زمینه اجباری صورت نمیگیرد.

ماده (۱۳۲۵)

النهر العام مملوکاً أو غير مملوک إذا كان في حافة أرض لأحد وليس من غيرها طريق فللعامة المرور من تلك الأرض لأجل الاحتياجات كشرب الماء و إصلاح النهر وليس لصاحبها المنع.

نهر عام خواه مملوک باشد و یا غير مملوک وقتی از کنار زمین شخص بگذرد و دیگر راهی جز همان طریق وجود نداشته باشد، پس عبور و مرور مردم بمنظور رفع احتیاجاتی چون نوشیدن آب و اصلاح جوی از همین زمین صورت میگیرد و صاحب زمین نمی تواند آنها را ازین مرور و عبور منع کند.

ماده (۱۳۲۶)

مؤنة كري النهر المشترك و إصلاحه يبدأ من الأعلى و جملة أرباب الحصص متشاركون في ذلك و إذا جاوزوا أرضاً لصاحب حصة برئ و هكذا ينزل إلى آخر لأن الفرم بالغنم
راجع المادة ۸۷.

مثلاً: نهر مشترک بین عشة احتاج إلى الکرى فمصارف أعلى حصته إلى نهاية أراضيها على الجميع و بعده على التسعة و إذا جاوز أراضي الثاني فيقسم على الشمانية بعده على هذا السياق يذهب، فصاحب الحصة السفلی يشارك الجميع في المصرف و بعده يقوم بمصارف حصته وحده فمن هذه الجهة يصير مصرف صاحب الحصة العليا أقل من الجميع و مصرف صاحب الحصة السفلی أكثر منهم لأن مجری مائة من الأول إلى الآخر.

تكليف و مصارف پاک کردن جوی مشترک و اصلاح آن از حصه بالای و شریکی که زمین وی در قسمت بالای جوی قرار دارد، شروع میشود و تمام صاحبان سهام در پاک کاری و اصلاح اشتراک می ورزند و چون کار از زمین شخصی که در قسمت بالای قرار دارد، گذشت، ذمه وی فارغ میشود. همچنان تا آخر جوی همین ترتیب در نظر گرفته میشود زیرا توان به تناسب منفعت است بماده (۸۷) مراجعه شود.

مثلاً: نهر مشترک میان ده نفر به پاک کاری احتياج دارد، پس مصارف قسمت اعلی جوی که زمین های یکی از شرکاء در آن قسمت موقعیت دارد، بر همه شرکاء لازم میگردد و بعد از آن مصارف بدوش نه نفر دیگر است و اگر از زمین دو نفر گذشت، مصارف بدوش هشت نفر می افتد و بهمین ترتیب مصارف جوی بر صاحبان املاک باقی مانده قدم به قدم تقسیم میگردد لذا صاحب حصه پایانی با همه شرکاء در مصرف پاک کاری گل جوی شرکت میکند و بعد از آن مصارف حصه خود را به تنهاei می پردازد.

ازین جهت مصرف صاحب حصه بالا کمتر از دیگران است و مصرف صاحب حصه پایانی آب، بیشتر از دیگران میباشد.

ماده (۱۳۲۷)

مؤنة تعزيل السياق المالح يبتدا من الأسفل هكذا الجميع يشتراكون في مصرف حصه السياق الكائن في عرصه صاحب الحصة السفلی و كلما تجاوز منه إلى ما فوقه يبرا صاحب الحصة و هكذا يبرأون واحداً بعد واحد و صاحب الحصة العليا يقوم بحصته وحده، فمن هذه الجهة يكون مصرف صاحب الحصة السفلی أقل من الجميع و مصرف صاحب الحصة العليا أكثر منهم لأن مجرى قدرة من الأول إلى الآخر.

مصارف دور ساختن سیاق مالح یعنی جوی کثافات از قسمت سفلی شروع می شود و جمیع مشترکین در مصرف پاک کردن کثافات موجود در ساحه حصه سفلی اشتراک میورزند و هر وقتیکه از حدود آن بگذرد تکلیف صاحب همان حصه رفع میشود و بهمین ترتیب پاک نمودن کثافات در حصه یکی بعد دیگری دوام میکند و هر کدام بعد از تمام شدن کار حصه خود، از مسؤولیت خلاص میشود. و صاحب حصه بالای (برعلاوه اشتراک در کل پروسه) سهم خود را به تنهایی پاک کاری میکند، که ازین جهت مصرف صاحب حصه سفلی نظر به دیگران کمتر است و مصرف صاحب حصه عليا نسبت به دیگران اضافه تر میشود.

ماده (۱۳۲۸)

تعمیر الطريق الخاص أيضاً كالسياق الملح يبدأ من الأسفل و يعتبر فمه أي مدخله أسفل و منتهاه أعلى و صاحب الحصة التي في مدخله يصير مشاركاً في المصارف التعميرية العائدية إلى حصته وحدها و صاحب الحصة التي في منتهاء بعد مشاركة كل واحد في مصارف حصته يقوم هو بمصارف حصته وحده لأن مره من أول الطريق إلى آخره بعكس كري النهر فإن مجرى ماء الأرض العليا لا يتجاوزها.

تعمير و ترميم راه خاص نيز حكم بدرفت را دارد و از پایان آغاز می یابد. مدخل و محل آغاز کار آن سمت پایان و انتهای آن سمت بالا شناخته میشود و بدین ترتیب مالک حصه ایکه در مدخل قرار دارد فقط در مصارف عایده بر قسمتی که سهم او است، با سایر شرکاء سهم میگرد و صاحب حصه ایکه در منتهای راه قرار دارد بعد از مشارکت آن با هر واحد از شرکاء در مصارف سایر قسمتهای راه مصارف آبادی حصه خود را به تنهائی می پردازد.

باب ششم

در بیان شرکت عقد مشتمل بر شش فصل است

فصل اول

در بیان شرکت عقد و اقسام آن

ماده (۱۳۲۹)

شرکة العقد عبارة عن عقد شرکة بين اثنين أو أكثر على كون رأس المال والربح مشتركاً بينهما أو بينهم.

شرکت عقد عبارت از عقد مشترک میان دو یا زیاده از آنست طوری که سرمایه و ربح هر دو میان آنها مشترک باشد.

ماده (۱۳۳۰)

رکن شرکة العقد الإيجاب والقبول لفظاً أو معنى مثلاً إذا قال شخص آخر شاركتك بقدر كذا فرشاً رأس مال على أن تأخذ و تعطي و قال الآخر قبلت فتكون الشركة منعقدة بالإيجاب والقبول لفظاً و إذا أعطى شخص ألف قرش إلى الآخر قائلاً ضع أنت ألف قرش و اشتري مالاً و فعل الآخر مثل ما قال تصير الشركة منعقدة بقبوله معنى.

رکن شرکت عقد ایجاد و قبول لفظی و یا معنوی است.

مثلاً: اگر شخصی به دیگری بگوید من با تو شریک شدم درین مقدار پول سرمایه یا رأس المال تا داد و ستد را انجام دهی و طرف مقابل بگوید پذیرفتم، درینحال شرکت بایجاد و قبول لفظی انعقاد می یابد و اگر شخص هزار قرش بدیگری بدهد و بگوید تو نیز هزار تهیه کن و متابعی خریداری نما و جانب مقابل طوریکه برایش گفته شده است چنین عمل را انجام دهد، درینصورت شرکت متذکره به قبول معنوی منعقد میگردد.

ماده (۱۳۳۱)

شركة العقد تنقسم إلى قسمين فإذا عقد اثنان أو أكثر عقد الشركة بينهما أو بينهم على المساواة التامة و كان مالهما أو مالهم الذي أدخلاه في الشركة مما يصلح أن يكون رأس مال للشركة وكانت حصتها متساوية من رأس المال والربح تكون الشركة مفاوضة كما لو توفي رجل فاتخذ أولاده مجموع أموال ما انتقل إليهم من أبيهم رأس مال على أن يشتروا و يبيعوا من سائر الأنواع و يقسم الربح بينهم على التساوي يكون عقد شركة مفاوضة لكن وقوع هكذا شركة على المساواة التامة نادر و إذا احتل شرط من شروط المساواة التامة تكون شركة عنان.

شركة عقد ذو قسم است:

هرگاه ذو نفر یا زیاده از آن شرکت عقد را بر اساس مساوات کامل میان شان منعقد بسازند و مالی که از جانب شرکاء در شرکت داخل شده است

این صلاحیت را داشته باشد که سرمایه شرکت قرار گیرد و سهم آنها در سرمایه و ربح مساوی باشد، اینگونه شرکت را شرکت مفاوضه گویند چنانچه اگر شخصی بمیرد و اولادش تمام دارائی پدر را که به آنها انتقال نموده است سرمایه قرار بدنهند به این شرط که از هر چیز خرید و فروش بعمل آورند و ربح بر آنها بطور مساوی تقسیم شود، اقدام و عملیه مذکور عقد شرکت مفاوضه است ولی وقوع چنین شرکتی بر اساس مساوات کامل به ندرت دیده میشود و اگر شرطی از شروط مساوات کامله مختل گردد، درینصورت شرکت عنان میباشد.

مادة (١٣٣٢)

الشركة سواء كانت مفاوضة أو عناناً إما شركة أموال و إما شركة أعمال و إما شركة وجوه فإذا عقد الشركاء الشركة على رأس مال معلوم من كل واحد مقدار معين على أن يعملوا جميعاً أو كل على حدة أو مطلقاً و ما يحصل من الربح يقسم بينهم تكون شركة أموال.

و إذا عقدوا الشركة وجعلوا رأس المال عليهم على تقبل العمل يعني على تعهده و التزامه من آخر والكسب الحاصل أي الأجرة يقسم بينهم، تكون شركة أعمال و يقال لها أيضاً شركة أبدان و شركة صنائع و شركة تقبل كشركة خياطين أو خياط و صباغ و إذا لم يكن جماعة رأس مال و عقدوا الشركة على شراء سلع التجارة نسيئة و تقسيم ما يحصل بعد بيعها من الربح بينهم، تكون شركة وجوه.

شرکت اعم ازینکه مفاظه باشد و یا عنان؛ شرکت اموال «شرکت عمل و یا شرکت وجوده را دربر میگیرد. وقتی شرکاء شرکتی را به سرمایه معلوم و از هر شریک بمقدار معین تأسیس کنند بشرط اینکه همه بطور جمعی عمل نمایند یا هریک بطور علیحده وارد عمل گردد و یا مطلق باشد و آنچه از ربح بدست می آید میان آنها تقسیم شود، این نوع شرکت را شرکت اموال گویند.

و اگر شرکتی را عقد کردند و عمل خویش را سرمایه قرار دادند و انجام عمل را بذمه خویش تعهد نمودند و پذیرفتند که اجرت حاصله یعنی مzd میان آنها تقسیم شود، درینصورت شرکتی که بمیان می آید عبارت از شرکت عمل است. و آنرا بنام شرکت ابدان (قوای بشری) نیز می نامند همچنان بنام شرکت صنایع و شرکت تعهد کار مانند شرکت دو خیاط و یا یک خیاط و یک رنگربن نیز مسمی میگردد.

و هرگاه گروهی سرمایه نداشته و شرکت را عقد کردند بدین ترتیب که اموال را به نسیبه بگیرند و بعد از بیع ربح را میان خویش تقسیم کنند، این شرکت را شرکت وجوده نامند.

فصل دوم

در بیان شرایط عمومی شرکت عقد

ماده (۱۳۳)

كل قسم من شركة العقد يتضمن الوكالة فكل واحد من الشريكين في تصرفه يعني في الأخذ والبيع وقبل العمل من

الناس بالأجرة وكيل عن الآخر فكما أن العقل و التمييز شرط في الوكالة فكذلك كون الشريكين عاقلين و مميزين شرط في الشركة أيضاً على العموم.

هرقسم شركة عقد متضمن وكالت است پس هریکی از شریکین در تصرف خود یعنی در اخذ و بیع و قبول و انجام کار از جانب غیر در برابر اجرت، وكیل شریک خود میباشد. پس طوریکه عقل و تمیز شرط صحت وكالت پنداشته میشود، همچنان بایست شرکاء عاقل و ممیز باشند و این شرط در شرکت بطور عموم قابل رعایت است.

مادة (١٣٣٤)

شركة المفاضلة تتضمن الكفالة أيضاً فأهلية المتفاوضين للكفالة شرط أيضاً.

شركة مفاضله متضمن کفالت نیز است، لذا اهلیت متفاوضین برای کفالت نیز شرط صحت آن میباشد.

مادة (١٣٣٥)

شركة العنوان تتضمن الوكالة خاصة ولا تضمن الكفالة فحين عقدها إذا لم تذكر الكفالة فكل واحد من الشركاء ليس بكفیل عن الآخر فيجوز للصبي المأذون عقد شركة المال لكن إذا كانوا بالغين وذكرت الكفالة حين عقد الشركة يصير كل واحد من الشركاء كفیل الآخر.

شرکت عنان بطور خاص متضمن و کالت بوده و متضمن کفالت نمیباشد پس اگر در وقت عقد آن، از کفالت ذکری نشده باشد، هر کدام از شرکاء کفیل دیگری پنداشته نمیشود. پس برای طفل مأذون یا اجازه داده شده، عقد شرکت عنان جواز دارد لاکن اگر عاقدان بالغ بودند و کفالت در وقت عقد شرکت عنان تذکر یافته بود، هر واحد از شرکاء کفیل دیگری شده میتواند.

مادة (١٣٣٦)

بيان تقسيم الربح بين الشركاء شرط فإذا بقي مبهماً و مجهولاً تكون الشركة فاسدة.

بيان تقسيم ربع میان شرکاء شرط است پس اگر مبهم و مجهول باقی بماند شرکت فاسد پنداشته میشود.

مادة (١٣٣٧)

كون حصص الربح التي تقسم بين الشركاء كالنصف والثلث والربع جزءاً شائعاً شرط فإذا تقاول الشركاء على اعطاء أحدهم كذا قرشاً مقطوعاً تكون الشركة باطلة.

مشاع یا نامعلوم بودن سهام حاصله از فایده که میان شرکاء قابل تقسیم است، از قبیل نصف، ثلث و ربع، شرط صحت عقد است، بناءً اگر شرکاء مقاوله و فیصله نمایند که یکی از شرکاء را مقدار معین و قطعی شده از قبل را بدھند، درینصورت عقد شرکت باطل میباشد.

فصل سوم

در بیان شرایط خصوصی شرکت اموال

ماده (۱۳۳۸)

كون رأس المال من قبيل النقود شرط.

بودن سرمایه از قبیل پول نقد، شرط صحت این شرکت است.

ماده (۱۳۳۹)

المسکوکات النحاسية الرائجة معدودة من النقود عرفاً.

مسکوکات مسی رایج الوقت از نگاه عرف پول نقد محسوب میگردد.

ماده (۱۳۴۰)

غير المسکوك من الفضة والذهب إن جرى التعامل فيه بين الناس
عرفاً و عادة فهو في حكم النقود و إلا ففي حكم العروض.

غير مسکوکات از نوع نقره و طلا در صورتیکه مردم توسط آن عرفاً و
عادتاً میان خویش معامله میکردند، حکم پول نقد را دارد والا در حکم
عروض و امتعه محسوب میگردد.

ماده (۱۳۴۱)

كون رأس المال عيناً شرط فلا يجوز أن يكون الدين يعني الذي في
ذمم الناس رأس مال الشركة. مثلاً إذا كان لاثنين في ذمة آخر
دين فلا يجوز أن يتخذ رأس مال و تعقد الشركة عليه و كذا إذا

كان رأس مال أحدهما عيناً و رأس مال الآخر ديناً فالشركة غير صحيحة.

شرط است كه سرمایه عین باشد پس دین سرمایه شده، نمیتواند یعنی آنچه در ذمه مردم است، سرمایه شرکت محسوب شده نمیتواند.

مثلاً: وقتی دو نفر در ذمه دیگری دینی داشته باشند درینصورت جائز نیست که این دین را سرمایه اتخاذ نمایند و شرکت را بر آن منعقد سازند.

همچنان اگر سرمایه یکی عین و از دیگری دین باشد نیز شرکت صحت ندارد.

مادة (١٣٤٢)

لا يصح عقد الشركة على الأموال التي ليست معدودة من النقود كالعروض والعقارات يعني لا يجوز أن تكون هذه رأس مال الشركة إلا أن الشخصين إذا أرادا أن يتņذداً المال الذي ليس من قبل النقود رأس مال فكل واحد منهما يبيع نصف ماله بنصف مال الآخر مثلاً و بعد حصول اشتراكهما، يجوز لهما عقد الشركة على هذا المال المشترك كمالاً كان لاثنين نوع مال من المثلثات مثلاً لكل واحد مقدار حنطة فخلطاً أحدهما بالآخر وبعد حصول شركة الملك، يجوز لهما أن يتņذداً هذا المال المخلوط رأس مال و يعقد عليه الشركة.

عقد شرکت در اموالی که از جمله نقود محسوب نمیگردند صحت ندارد، مانند امتعه و اموال عقاری. یعنی جایز نیست که این اموال سرمایه شرکت قرار داده شوند. لذا اموال منقول و عقار سرمایه شرکت قرار گرفته نمیتواند. ولی اگر هردو شریک اراده نمایند که مال غیر نقود را سرمایه قرار دهند، در اینصورت هر واحد نصف دارائی خودرا در برابر نصف دارائی جانب مقابل بفروش می رساند و بعد از حصول اشتراک آنها جواز دارد تا عقد شرکت را در اموالیکه تذکر یافت انجام دهند مانند اینکه مال هردو شریک از مثیلیات باشد.

مثالاً: هریک مقداری از گندم را مالک باشند پس هردو را خلط و مزج نمایند درینصورت بعد از حصول شرکت ملک برای آنها مجاز است که مال مخلوط شده را سرمایه قرار دهند و عقد شرکت را بر آن منعقد سازند.

ماده (۱۳۴۳)

إذا كان لواحد بربدون ولاخر إكاف فاشترى كا على أن يؤجره و ما حصل من أجنته يقسم بينهما فالشركة فاسدة والأجرة الحاصلة تكون لصاحب البردون وأما الإكاف فيسبب كونه تابعاً للبردون لا يكون لصاحب حصة من الأجرة لكنه يأخذ أجر مثل إكافه.

هرگاه یک شخص اسپی و دیگری مرکبی داشته باشد، پس هردو در اجراء هردو حیوان شریک شوند تا آنچه از مدرک اجوره بدست می آید میان آنها تقسیم شود، چنان شرکت فاسد است و اجرت حاصله ملک صاحب اسب است و مرکب تابع اسب میگردد و برای صاحب آن سهمی درین اجرت نمیباشد، لکن مستحق اجرت مثل میگردد.

ماده (۱۳۴۴)

إذا كان لواحد دابة و الآخر أمتعة و تشاركا على تحويل الأمتعة على الدابة و بيعها على أن ما حصل من الربح يكون بينهما مشتركاً فالشركة فاسدة والربح الحاصل يكون لصاحب الأمتعة و صاحب الدابة يأخذ أجر مثل دابته و الدكان أيضاً مثل الدابة بأن كان لواحد دكان و الآخر أمتعة فتشاركا على بيع الأمتعة في الدكان على أن ما يحصل من الربح مشترك بينهما فالشركة فاسدة وربح الأمتعة يكون لصاحبها و صاحب الدكان يأخذ أجر مثل دكانه.

هرگاه شخصی حیوانی داشت و دیگری مالک امتعه بود و هردو در بار نمودن امتعه بر حیوان و بیع آن شریک شدند به این ترتیب که ربح حاصل میان شان مشترک باشد، چنین شرکت فاسد است و ربح حاصله ملک صاحب متعه پنداشته میشود و مالک حیوان مستحق اجر مثل میگردد. دکان درین مورد حیثیت حیوان را دارد یعنی اگر از یکی دکان و از دیگری امتعه باشد و هردو در فروش امتعه در دکان شریک شوند طوریکه ماحصل آن میان هردو مشترک باشد، شرکت فاسد پنداشته میشود و ربح امتعه ملک صاحب آنسست و صاحب دکان اجر مثل دکان را میگیرد.

فصل چهارم

در مورد قواعد مربوط به شرکت عقد

ماده (۱۳۴۵)

العمل يكون متقوماً بالتقويم يعني أن العمل يتقوم بتعيين القيمة و من الجائز أن يكون عمل شخص أكثر قيمة بالنسبة إلى عمل شخص آخر.

مثلاً: إذا كان شريكان شركة عنان و رأس مالهما متساوياً و كلاهما أيضاً مشروط عمله و شرط إعطاء أحدهما حصة زائدة من الربح يكون الشرط جائزاً لأنه يجوز أن يكون أحدهما في الأخذ و العطاء أمهر و عمله أزيد و أفع.

كار از نظر قیمت تقویم میگردد یعنی عمل به تعین قیمت آن قیمت گذاری میشود و جایز است که در عمل یک شخص نظر به عمل شخص دیگر قیمت بیشتر گذاشته شود.

مثلاً: اگر دو نفر در شرکت عنان با سرمایه مساوی شریک بودند و کار هر یک نیز شرط شرکت دانسته شده بود، و شرط گذاشته شد که برای یکی از شرکاء ربح بیشتر تادیه گردد، چنین شرطی جواز دارد زیرا ممکن است که یکی نسبت به دیگری در دادوستد مهارت بیشتر داشته و برای معامله مورد نظر، نفع و سود بیشتر داشته باشد.

ماده (١٣٤٦)

ضمان العمل نوع من العمل، فإذا تشارك اثنان شركة صنائع بأن وضع شخص في دكانه آخر من أرباب الصنائع على أن ما يتقبله هو و يتعهد له من الأعمال يعمل الآخر ذلك وما يحصل من الكسب يعني الأجرة بينهما مناصفة، تكون جائزة واستحقاق صاحب الدكان حصة النصف بسبب كونه ضامناً و متعهداً للعمل و في ضمن ذاك أيضاً يصير نائلاً منفعة دكانه.

ضمان عمل نوعی از عمل پنداشته میشود. پس هرگاه دو نفر در شرکت صنایع طوری شریک شوند که یکی دکانش را به اختیار دیگری که از اهل صنایع باشد قرار دهد به این شرط که صاحب دکان اعمالی را که توسط شخص صانع انجام می‌پذیرد، متکفل و متعهد گردد و آنچه از مزد بدست می‌آید میان شان مناصفه باشد، چنین شرکت جواز دارد و استحقاق صاحب دکان نصف مفاد است زیرا نامبرده ضامن و متعهد عمل است و در ضمن منفعت دکان را نیز بدست می‌آرد.

ماده (١٣٤٧)

كما أن استحقاق الربح يكون تارة بالمال أو بالعمل، كذلك بحكم المادة (٨٥) يكون تارة بالضمان كما أن في المضاربة يكون ربّ المال مستحقاً للربح بماله و المضارب بعمله فإذا أخذ واحد من أرباب الصنائع تلميذاً عنده و أعمله ما تقبله و تعهد له من العمل بنصف أجرته، يكون جائزاً و الكسب يعني أجرته المأخوذة من أصحاب العمل كما يكون نصفها مستحقاً لذلك التلميذ بعمله يكون نصفها مستحقاً للأستاذ أيضاً بتعهداته و ضمان العمل.

همان طوریکه استحقاق ربح از روی سرمایه و یا کار میباشد، همچنان بحکم ماده (۸۵) بعضی اوقات بضمان نیز ثابت میگردد، چنانچه در مضاربت مالک سرمایه از روی مال و مضارب به سبب عمل چنین ربحی را مستحق میگردد.

پس هرگاه یک تن از ارباب صنایع کسی را به شاگردی پذیرد و او را بانجام عملی که قول و تعهد نموده است، به مناصفه اجوره بگمارد، چنین گماشتن جواز دارد و مزد یعنی اجوره ایکه از اصحاب عمل بدست می آید همانطوریکه نصف آن استحقاق شاگرد در بدل کارش میشود، نصف دیگر آن استحقاق استاذ در تضمین کار و تعهد وی میگردد.

ماده (۱۳۴۸)

إذا لم يوجد واحد من الأمور الثلاثة السالفة الذكر يعني المال و العمل و الضمان فلا استحقاق للربح. مثلاً: إذا قال شخص آخر أنت أخبر مالك على أن الربح مشترك بينما فلا شركة و في هذه الصورة ليس لهأخذ حصة من الربح الحاصل.

هرگاه یکی از امور ثلاثة سابق الذکر موجود نشود، یعنی مال و عمل و ضمان معذوم باشد؛ پس استحقاق ربح مطرح شده نمیتواند.

مثلاً: شخصی بدیگری بگوید بمالت تجارت کن، بدین ترتیب که ربح میان ما و شما مشترک باشد، درینصورت شرکت منعقد نمیشود و شخص امر کننده نمیتواند حصه ایرا از ربح حاصله بدست آرد.

مادة (١٣٤٩)

استحقاق الربح إنما هو بالنظر إلى الشرط المذكور في عقد الشركة و ليس هو بالنظر إلى العمل الواقع، فالشريك المشروط عمله ولو لم يعمل بعد كأنه عمل. مثلاً: الشريكان شركة صحيحة في حال اشتراط العمل على كليهما إذا عمل أحدهما ولم يعمل الآخر بعذر أو بغير عذر، يقسم الربح بينهما على الوجه الذي اشترطاه حيث كل منهما وكيل عن الآخر فبعمل شريكه يعد هو أيضاً كأنه عمل.

استحقاق ربح به اعتبار شرطي است كه در عقد شرکت ذکر میشود نه به اعتبار عمل انجام شده پس اگر شریکی که کار در حصه او شرط گذاشته شده است، کار نکند، چنین فکر میشود که کار کرده است.

مثلاً: دو نفر شریک در شرکت صحیحه در حالی که اشتراط عمل بر هردو شریک بعمل آمده باشد هرگاه یکی آنها کار شرط شده را انجام دهد و شریک دیگر بعلت عذر و یا بدون عذر کاری را انجام ندهد، ربح میان هردو بر اساس شرطی که گذاشته اند، تقسیم میشود؛ زیرا در واقع هریکی از شریکین از دیگری وكیل میباشد و اگر یک شریک کار کند، چنین پنداشته میشود که دیگرش نیز کار نموده است.

مادة (١٣٥٠)

الشريكان كل واحد منها أمين الآخر فمال الشركة في يد كل واحد منها في حكم الوديعة إذا تلف مال الشركة في يد واحد منها بلا تعد ولا تقصير، لا يكون ضامناً حصة شريكه.

هريق از دو شريک امين ديگر پنداشته ميشود و مال شركت در دست هريق آن بحکم وديعت قرار دارد. بناءً وقتی مال شركت در دست يکي بدون تعدی و تقصیر هلاک شود، ضامن حصه شريک ديگر نميگردد.

مادة (١٣٥١)

رأس المال في شركة الأموال يكون مشتركاً بين الشركين متساوياً أو متفاصلاً لكن في صورة كون رأس المال من واحد و العمل من آخر إذا كان المقاولة على أن الربح مشترك بينهما، تكون مضاربة كما يأتي في بابها المخصوص وإذا كان الربح تماماً عائداً إلى العامل، يكون قرضاً وإذا شرط كون الربح تماماً عائداً إلى صاحب رأس المال فيكون رأس المال في يد العامل بضاعة والعامل مستبضعاً و من كون المستبضع في حكم الوكيل المتبرع يصير الربح أو الخسار تماماً عائداً إلى صاحب المال.

سرمايه در شركت اموال ميان دو شريک بطور مساوي و يا متفاوت مشترك ميباشد. لakan در حالیکه سرمایه از یک نفر و کار از نفر ديگر باشد و در مقاوله تذکر یافته باشد که ربح ميان شان مشترك است، این مقاوله عقد مضاربی را تشکیل میدهد که تفصیل آن در باب مخصوص خودش خواهد آمد. و اگر ربح تماماً به عامل عاید باشد، درینصورت قرض تلقی میگردد و چون شرط گذاشته شود که تمام ربح به صاحب سرمایه عاید گردد، پس سرمایه در دست عامل اموال و سرمایه تجاری تلقی میگردد و شخص عامل در واقع بدست آورنده مال تجاری است، و از آنجائیکه چنین شخص (متسبضع يا بدست آورنده مال تجاری) در حکم و کیل متبرع ميباشد، بناءً سود و زیان تماماً متوجه خود صاحب مال است (نه چنین عامل).

مادة (١٣٥٢)

إذا مات أحد الشركين أو جن جنوناً مطبقاً، تنفسخ الشركة لكن في صورة كون الشركاء ثلاثة أو أكثر تنفسخ الشركة في حق الميت أو المجنون وحده و تبقى بين الآخرين.

هرگاه يکی از دو شریک بمیرد و یا به جنون مطبق (دیوانگی شدید و خطرناک) مصاب شود، شرکت فسخ میگردد. لakin در صورتیکه شرکاء سه نفر یا زیاده باشند، شرکت صرف در حق متوفی یا مجنون فسخ میگردد و میان سایر شرکاء باقی میماند.

مادة (١٣٥٣)

تنفسخ الشركة بفسخ أحد الشركين لكن علم الآخر بفسخه شرط فلا تنفسخ الشركة مالم يكن فسخ أحدهما معلوماً للآخر.

شرکت به فسخ نمودن يکی از شریکین آنرا، فسخ میگردد، لakin علم جانب مقابل به فسخ شرط است و در حالیکه يکی آنها به فسخ شریکش علم نداشته باشد، شرکت فسخ نمیگردد.

مادة (١٣٥٤)

إذا فسخ الشرككان الشركة و اقتسمها على كون النقود الموجوة لواحد والديون التي في الذمم لآخر، لا تصح القسمة وفي هذه الصورة مهما قبض الآخر من النقود الموجودة يكون مشتركاً و ما في الذمم من الدين أيضاً يبقى مشتركاً راجع المادة ١١٢٣.

وقتی دو شریک شرکت را فسخ و آنرا طوری تقسیم کنند که پول نقد موجود به یک شریک و دیونیکه در ذمه دیگران قرار دارد، از شریک دیگر باشد؛ اینگونه تقسیم صحت ندارد و درینصورت چه مقداری که یک شریک از پول نقد اخذ نموده است، میان شرکاء مشترک محسوب میشود و دیونیکه از مال مشترک در ذمه دیگران است، نیز میان شرکاء مشترک میباشد. به ماده ۱۱۲۳ مراجعه شود.

ماده (۱۳۵۵)

إذا أخذ أحد الشريكين مقداراً من مال التجارة و مات و هو في حال العمل مجهاً، تستوفي حصة شريكه من تركته.
راجع المادة ۸۰۱.

هرگاه یکی از دو شریک مقداری از مال تجارت را بگیرد و در حال عمل بمیرد و مقدار مال اخذ شده مجھول باشد حصه شریک وی از ترکه متوفی گرفته میشود. بماده (۸۰۱) مراجعه شود.

فصل پنجم

در بیان شرکت مفاوضه

ماده (۱۳۵۶)

المفاوضان أحدهما كفيل الآخر كما يُبَيَّن في الفصل الثاني فإقرار أحدهما كما ينفذ في حق نفسه، يكون نافذاً في حق شريكه فإذا

أقر أحد هم بدين فللمقر له أن يطالب أيهما شاء و مهما ترتب دين على أحد المفاوضين من أي نوع كان في المعاملات الجارية في الشركة كالبيع والشراء والإجارة، يلزم الآخر أيضاً. و كما أن ما باعه أحد هم يجوز رده على الآخر بالعيوب، كذلك ما اشتراه أحد هم يجوز أن يرده الآخر بالعيوب.

چنانکه در فصل دوم این باب بیان گردید، هریک از مفاوضان کفیل شریک دیگر محسوب میگردد. پس اقرار یکی چنانچه در حق خودش نافذ میشود، در حق شریک دیگر نیز نافذ است. پس وقتی یکی از مفاوضان بدینی اقرار کند، شخص مقرله وجه دین را از هریک آنها که بخواهد مطالبه کرده میتواند. و هرگاه از طریق یکی از معاملات جاری و معمول مانند خرید و فروش و اجاره، بالای یکی از مفاوضین (شریک عقد مفاوضه) دینی مرتب و لازم گردد، چنین دین بالای شریک دیگر نیز لازم میگردد. و بهمین ترتیب چنانچه چیزی را که یکی ازین دو شریک بفروش رسانیده است، مشتری میتواند در صورت معیوب بودن، از طریق خیار عیوب آنرا به شریک دیگر مسترد کند، همین طور یکی ازین دو شریک میتواند آنچه را که شریک دیگر خریداری نموده است، از طریق خیار عیوب به بائع آن مسترد نماید.

ماده (۱۳۵۷)

المأكولات والألبسة و سائر الحاجات الضرورية التي يأخذها أحد المفاوضين لنفسه و أهله و عياله له خاصة لاحق لشريكه فيها لكن يجوز للبائع مطالبة شريكه بشمن هذه الأشياء بحسب الكفالة أيضاً.

مواد ارتزاقی، البسه و سایر حوايج ضروري ايکه يکي از مفاوضان برای خود، فاميل و عيال خويش ميگيرد، مختص به او بوده شريک ديگر در آن حقی ندارد ولی بايع ميتواند ثمن اين اشياء را از شريکش بحسب کفالت مطالبه نماید.

مادة (١٣٥٨)

المفاوضان في شركة الأموال كما أن كونهما متساوين بمقدار رأس مالهما و حصتهما من الربح شرط، كذلك عدم وجود فضلة عن رأس مال أحدهما تصلح رأس مال شركة يعني النقود والأموال التي في حكم النقود شرط، أما إذا كان لأحد هما فضلة عن رأس مال الشركة، لا تصلح رأس مال يعني عروضاً أو عقاراً أو ديناً في ذمة آخر فلا تضر المفاوضة أي فلا تقلب عناناً.

همانطور يکه مساوی بودن دو نفر شريک در شركت عقد مفاوضه، هم از نظر اصل سرمایه و هم از نظر ربح حاصله، شرط صحت اين عقد است، بهمين ترتيب عدم وجود زيادت و تفاضل در رأس المال يکي از شريکين که قابلیت رأس المال بودن را داشته باشد، از قبیل نقود و آنچه در حکم نقود است، نیز درین باب شرط است. اما اگر يکي از شركاء چنان مال فاضل و زيادي داشت که قابلیت رأس المالیت را نداشت از قبیل کالاهای تجارتي، اموال غير منقول و دین لازم در ذمه ديگری، پس اينگونه زيادت به شركت مفاوضه مضر نبوده و آنرا به شركت عنان منقلب نمیسازد.

مادة (١٣٥٩)

الشريكان في شركة الأعمال إذا عقدا شركتهما على أن يتقبل كل واحد منها أي عمل كان وعلى السوية ضماؤهما العمل وتعهدهما وعلى تساويهما في الفائدة والضرر ومهما ترتب بسبب الشركة على أحدهما يكون الآخر كفلا له، تكون مفاوضة وفي هذه الصورة تجوز مطالبة كل واحد منها أيهما كان بأجرة الأجير وبأجرة الدكان وإذا ادعى شخص ممتاع وأقر به واحد منهمما، يكون إقراراه نافذاً عليهما وإن أنكر الآخر.

در شرکت اعمال اگر دو شریک طوری عقد کنند که هر کدام هر عملی که باشد متقبل شوند و ضمان اعمال و تعهد میان هردو مساوی باشد و نیز اینکه هردو در نفع و ضرر، حقوق مساوی داشته باشند و هر چیزیکه به سبب امور شرکت بر یکی مرتب میشود، جانب دیگر کفیل وی میباشد، درینحال شرکتی که بعمل آمده است، شرکت مفاوضه تلقی میشود و درینصورت مطالبه نمودن هر کدام، هریک که باشد، مزد اجیر و یا کرایه دکان را جواز دارد. و اگر شخصی ادعای متابعی را کند و یکی از شرکاء به آن اقرار نماید، اقرار او در حصه هردو نافذ است ولو که شریک دیگر انکار کند.

مادة (١٣٦٠)

إذا عقد الشركة اثنان علىأخذ المال نسيئة وبيعه وكون المال المشتري وثنه وربحه مشتركاً بينهما مناصفة وكل واحد منها كفيل عن الآخر، تكون مفاوضة شركة الوجوه.

و هرگاه دو نفر شرکتی را به این ترتیب عقد نمایند که مال را طور نسبیه از دیگران گرفته و آنرا بفروشند، و قیمت مال و ریح میان آنها بالمناصفه مشترک باشد و یکی از جانب دیگری کفیل باشد، درینحال شرکت مفاوضه از نوع شرکت وجوه میباشد.

مادة (١٣٦١)

ويشترط في عقد المفاوضة ذكر لفظ المفاوضة أو تعداد جميع شرائطها وإذا عقدت الشركة مطلقة، تكون عناناً.

در عقد شرکت مفاوضه ذکر لفظ مفاوضه یا تعداد جمیع شرایط آن شرط است و اگر شرکت مطلقاً عقد گردد، عنان پنداشته میشود.

مادة (١٣٦٢)

إذا فقد شرط من الشروط المذكورة في هذا الفصل على الوجه المار، تقلب المفاوضة عناناً.

مثلاً: إذا دخل إلى يد واحد من المفاوضين في شركة الأموال مال بالإرث أو بطريق الهبة فإذا كان يصلح رئيس مال للشركة كالنقد، تقلب المفاوضة عناناً لكن إذا كان الزائد على رئيس المال، لا يصح رئيس المال كالعروض والعقارات فلا يضر بالمفاوضة.

هرگاه شرطی از شروطی که درین فصل گذشت معدهم باشد، شرکت مفاوضه به شرکت عنان تعویض میگردد.

مثلاً: هرگاه در شرکت اموال، مالی که قابلیت رئيس المال بودن را داشته باشد، از طریق میراث یا هبه، بدست یکی از مفاوضین بیفتند، درینصورت مفاوضه به عنان مبدل میشود. و اگر مال افزون شده زائد از رئيس المال

باشد پس رأس مال شده نمیتواند مانند کالا های تجاری و اموال عقاری،
پس اینگونه زیادت به مفاؤضه کدام ضرری نمی رساند.

ماده (۱۳۶۳)

كل ما كان شرطاً لصحة شركة العنوان فهو شرط أيضاً لصحة
المفاؤضة ولا عكس.

هر آنچه که شرط صحت شرکت عنان است، همان چیز شرط صحت
مفاؤضه نیز دانسته میشود و عکس آن نیست (آنچه شرط مفاؤضه است،
حتمی نیست که شرط عنان هم باشد).

ماده (۱۳۶۴)

كل ما جاز من التصرف للشريكين شركة عنان يجوز أيضاً
للمفاؤضين ولا عكس.

هر آن تصریفی که برای شریکین در شرکت عنان مجاز است، همان تصرف
برای دو شریک مفاؤضه نیز مجاز است نه عکس آن (تمام تصرفاتیکه برای
شرکین درشرکت مفاؤضه جایزاست، حتمی نیست که برای شریکین
درشرکت عنان نیز جایز باشند).

فصل ششم

در بیان شرکت عنان مشتمل بر سه مبحث است

مبحث اول

در بیان مسایل مربوط به شرکت اموال

ماده (۱۳۶۵)

لايشترط في الشركين شركة عنان كون رأس مالهما متساوياً بل يجوز كون رأس مال أحدهما أزيد من رأس مال الآخر و كل واحد منهما لا يكون مجبوراً على إدخال جميع نقده إلى رأس المال بل يجوز أن يعقد الشركة على مجموعه أو على مقدار منه فبهذه الجملة يجوز أن يكون هما فضلة على رأس مالهما تصلح أن تكون رأس مال شركة كنقدهما مثلاً.

تساوي سرمایه دو شریک در شرکت عنان شرط نیست بلکه مجاز است که سرمایه یکی از دیگری بیشتر باشد و هیچ یک مجبور نیست که تمام پول نقد خویش را به سرمایه تخصیص دهد بلکه جواز دارد که شرکت را بر تمام پول نقد خود و یا مقداری از آن، منعقد نماید. به این تذکر مجاز است که

هر کدام واجد زیادتی باشد که قابلیت رأس المال بودن را داشته باشد. مثلاً پول نقد هردو شریک.

مادة (١٣٦٦)

كما يجوز كون عقد الشركة على عموم التجارة كذلك يجوز أيضاً عقدها على نوع تجارة خاصة كتجارة الذخيرة مثلاً.

همانطوریکه عقد شرکت در تمام انواع تجارت جایز دانسته میشود، همچنان مجاز است که عقد مذکور محتوى یک نوع خاص تجارت مانند تجارت ذخیره باشد.

مادة (١٣٦٧)

كيفما شرط تقسيم الربح في الشركة الصحيحة فذلك الشرط يراعي على كل حال.

بهر شکلی که تقسیم ربح در شرکت صحیحه شرط گذاشته شود، این شرط در هر حال قابل رعایت است.

مادة (١٣٦٨)

يقسم الربح في الشركة الفاسدة على مقدار رأس المال فإذا شرط لأحد الشريكين زيادة فلا تعتبر.

ربح در شرکت فاسدہ بر اساس اندازه سرمایه قابل تقسیم است. پس اگر برای یکی از دو شریک زیادتی شرط گذاشته شود، اعتبار ندارد.

ماده (١٣٦٩)

الضرر والخسار الواقع بلا تعدد ولا تقصير ينقسم على كل حال على مقدار رأس المال وإذا شرط على وجه آخر فلا يعتبر.

ضرر و خساره وارده بدون تقصير و تعدى به هر حال بر اساس اندازه سرمایه تقسیم میشود و اگر به نحو دیگری شرط گردانیده شود، اعتبار ندارد.

ماده (١٣٧٠)

إذا شرط الشريكان تقسيم الربح بينهما على مقدار رأس المال سواء كان رأس المال متساوياً أو متفاضلاً، يكون صحيحاً و يقسم الربح بينهما على قدر رأس المال كما شرطاً سواء شرط عمل الاثنين أو شرط عمل الواحد وحده ألا إنه إذا شرط عمل الواحد، وحده يكون رأس مال الآخر في يده بضاعة.

اگر دو شریک تقسیم ربح را میان خویش به اساس انداز سرمایه خواه مساوی باشد یا متفاوت، شرط بگذارند، این شرط صحیح بوده و ربح میان هردو به اندازه سرمایه طوریکه شرط گذاشته اند، تقسیم کرده میشود. برابر است که عمل هردو شرط گذاشته شده باشد و یا عمل یکی مشروط باشد، مگر در حالیکه صرف عمل یکی به تنهائی شرط گذاشته شده باشد، سرمایه در دست او مال تجاری یا بضاعة محسوب میگردد.

ماده (١٣٧١)

إذا تساوى الشريكان في رأس المال و شرطاً من الربح حصة زائدة لأحدهما. مثلاً كثلبي الربح و كان أيضاً عمل الاثنين

مشروع طاً فالشركة صحيحة والشرط معتبر راجع مادة ١٣٤٥ :
أما إذا شرط عمل أحد هما وحده فينظر إن كان العمل مشروع طاً
على الشريك الذي حصته من الربح زائدة فـ كذلك الشركة
صحيحة والشرط معتبر و يصير ذلك الشريك مستحقاً ربح رأس
ماله و الزباده بعمله.

لكن حيث كان رأس مال شريكه في يده في حكم مال المضاربة
كانت الشركة شبه المضاربة وإن كان العمل مشروع طاً على
الشريك الذي حصته من الربح قليلة فهو غير جائز فيقسم الربح
بينهما على مقدار رأس المال، لهذا إذا قسم الربح على الوجه
الذي شرطاه فلا يكون شيء مقابل من مال أو عمل أو ضمان
للزيادة التي يأخذها الشريك الذي لم يعمل و استحقاق الربح إنما
هو بوحدٍ من هذه الأمور الثلاثة راجع مادتي ١٣٤٧ و ١٣٤٨ .

هرگا دو شریک در سرمایه مساوی باشند و شرط بگذارند که از ربح حاصله
سهم بیشتری به یکی شان تادیه شود، مثلاً: دو ثلث ربح و کار هردو شریک
مشروع باشد، درینصورت شرکت صحیح و شرط معتبر است. بماده
(١٣٤٥) رجوع شود.

اما اگر عمل شریکی که حصه ربح او زیاد است به تنهاei مشروع باشد،
درینصورت نیز شرکت صحیح و شرط معتبر است و همین شریک مستحق
ربح سرمایه خود و مستحق زیادت ربح به اثر عمل خود میگردد. لكن از

آنجا که سرمایه شریک در دست وی حکم مضاربیت را دارد، لذا شرکت شبه مضاربیت بمیان می آید. و اگر عمل در حصه شریکی که سهم ربح او کم است شرط گذاشته شود، این شرط جواز ندارد و ربح میان هردو شریک به اندازه سرمایه هریک تقسیم میگردد. بناءً اگر ربح بنحویکه شرط گذاشته اند تقسیم شود، پس در مقابل زیادتیکه یک شریک بدون عمل از ربح میگیرد کدام مال، عمل و ضمان وجود ندارد و استحقاق ربح به یکی از امور ثلثه مذکور متحقق میشود. بماده (۱۳۴۷ و ۱۳۴۸) مراجعه شود.

ماده (۱۳۷۲)

إذا شرط تقسيم الربح على التساوي بين الشركين الذين رأس ما هما متفاضل مثلاً: رأس مال أحدهما مائة ألف قرش و رأس مال الآخر مائة و خمسون ألفاً، يكون شرط أخذ حصة الزيادة من الربح بالنسبة إلى الذي رأس ماله قليل كشرط زيادة الربح إلى أحد الشركين المتساوين في رأس المال فإذا شرط عمل الاثنين أو عمل الشرك ذي الحصة الزائدة من الربح يعني قليل رأس المال، تكون الشركة صحيحة والشرط معتبراً وإن شرط عمل ذي الحصة القليلة من الربح يعني الشرك ذي رأس ماله كثيراً فهو غير جائز ويقسم الربح بينهما على مقدار رأس ما هما.

هرگاه تقسیم ربح بر اساس مساوات میان دو شریکی که سرمایه شان متفاوت می باشد، شرط گذاشته شود مثلاً: سرمایه یکی صد هزار قرش و از دیگری صد و پنجاه هزار قرش است و شرط گذارند که ربح میان شان

مساوی باشد، درینصورت شرط گذاشتن حصه زائده از ربح برای شخصی که سرمایه او کم است مانند شرط زیادت ربح در حصه یکی از دو شریک است در صورتیکه در سرمایه مساوی باشند، پس اگر عمل هردو و یا عمل شریکی که صاحب حصه زائده از ربح می باشد یعنی صاحب سرمایه قلیل شرط گذاشته شود، شرکت صحیح و شرط معتبر است.

و اگر عمل صاحب حصه قلیل از ربح یعنی شریکی که سرمایه آن زیاد است شرط باشد، پس چنین شرط جواز ندارد و ربح میان هردو بر اساس سرمایه شان تقسیم میگردد.

مادة (١٣٧٣)

يجوز لـكل واحد من الشرـيكـين أن يبيع مـال الشـركـة سواء كان بالقـد أو النـسـيـه بما قـل أو كـثـرـ.

هر یکی از دو شریک میتواند مال شرکت را به پول نقد یا نسیئه، کم یا زیاد به فروش برساند.

مادة (١٣٧٤)

يجوز لأـحد الشرـيكـين أيـهما كان حال كـون رـأس مـال الشـركـة في يـدهـ أن يـشتـري الأـموـال بالـقـدـ والنـسـيـهـ لكنـ إـذـا اـشـتـرىـ مـالـ بالـغـنـ الفـاحـشـ لاـيـكـونـ المـالـ لـلـشـركـةـ بلـ يـكونـ لـهـ.

برای هریکی از شریکین درصورتیکه سرمایه شرکت در اختیارش قرار داشته باشد، جایز است که اموالی را به نقد یا نسیئه خریداری کند. ولی اگر مالی

را به غبن فاحش خریداری نماید، متابع خریداری شده مربوط به شرکت نبوده بلکه به شخص خریدار تعلق میگیرد.

مادة (١٣٧٥)

لا يجوز لأحد الشريكين الذي ليس في يده رأس مال الشركة أن يشتري مالا لأجل الشركة فإن اشتري، يكون ذلك المال له.

براي هيج يك از شريكيين در حالike رأس مال شركت در دستش نباشد جايز نيست تا مالي را برای شركت خريداري نمайд و اگر خريد، مال خريداري شده به خودش تعلق ميگيرد نه به شركت

مادة (١٣٧٦)

إذا اشتري أحد الشريكين بدراهم نفسه شيئاً ليس من جنس تجارهما، يكون ذلك الشيء له خاصة، ليس لشريكه منه حصة لكن مع كون رأس مال الشركة في يد أحدهما إذا اشتري مالاً من جنس تجارهما ولو بمال نفسه، يصير للشركة.

مثلاً: إذا عقد الشركة اثنان على تجارة البز فاشترى أحدهما حصاناً بمال نفسه يكون له وليس لشريكه حصة في ذلك الحصان، لكن إذا اشتري ثوب بز يكون للشركة ولو أشهد حين شرائه بأن قال هذا الثوب اشتريته لنفسي ليس لشريكه فيه حصة لا يفيد ويكون ذلك الثوب مشتركاً بينه وبين شريكه.

هرگاه یکی از دو شریک به پول شخصی خویش چیزی را که از جنس تجارت شان نباشد بخرد، شی خریداری شده مختص به خودش بوده، شریک دیگر در آن حصه ندارد. لکن در صورتیکه سرمایه در اختیار یکی شان قرار داشت، اگر مالی را از جنس تجارت شان ولو بوسیله مال شخصی خویش خریداری نماید، مال خریداری شده متعلق به شرکت میگردد.

مثالاً : اگر دو نفر شرکت تجاری بزاری را میان خویش عقد کنند و یکی آنها اسی را از مال شخصی خویش خریداری نماید، اسب مذکور مختص به خریدار بوده و شریک دیگر در آن اسب سهمی ندارد لکن اگر جامه بزاری را خریداری کند، مال شرکت محسوب میشود گرچه در وقت خرید شاهد بگذراند که همین جامه را برای شخص خویش خریداری میکنم و شریکم در آن حق ندارد، چنین اشهادی مفید واقع نمیشود و جامه میان هردو شریک مشترک میباشد.

ماده (١٣٧٧)

حقوق العقد إنما تعود إلى العائد فإذا اشتري أحد الشريكين مالاً فقبضه مع تأدية ثنه يكون، لازماً عليه وحده فمن هذه الجهة كان ثمن المال الذى اشتراه أحد هما إنما يطالب به هو ولا يطالب شريكه وكذا أحد الشريكين إذا باع مالاً فقبض ثنه، إنما هو حقه و من هذه الجهة إذا أدى المشتري ثنه إلى الآخر، يكون بريئاً من حصة الشريك الذى قبض الثمن وحده ولا يبرأ من حصة الشريك العائد و كذا إذا وكل الشريك العائد شخصاً في قبض

الشمن المال الذى باعه فليس لشريكه عزله لكن إذا و كل أحد الشريكين شخصاً في بيع أو شراء أو إجارة فللشريك الآخر عزله.

حقوق و امتيازات عقد (اصولاً) بسوى خود عاقد بر ميگردد. پس هرگاه يكى از شريکین مالی را خريداری نموده و با پرداخت قيمت تعين شده آنرا قبض نمود، مال مذكور تنها بالای وي لازم ميشود. پس به اين ترتيب قيمت مالی که يكى از شركاء آنرا خريداری نموده است فقط از خودش مطالبه ميشود نه از شريکش.

همچنان هرگاه يكى از شركاء مالي را به فروش رسانиде و پول آنرا قبض نماید، مال مذكور فقط حق او ميباشد و از همین جهت است که هرگاه مشترى چنین مالي، پول آنرا به شريك ديجر (غيراز خود عاقد) پيردازد، فقط از سهم پول شريك گيرنده پول خلاص و بری ميشود، نه از سهم شريك عاقد.

همچنان هرگاه شريك عاقد شخص ديجرى را برای قبض پول مالي که فروخته است، وكيل بگرداند، شريك ديجر حق عزل او را ازين وکالت ندارد. لakin اگر يكى از دو شريک شخصى را در بيع يا شراء يا اجاره وكيل انتخاب كند، شريك ديجر حق عزل آنرا دارد.

ماده (١٣٧٨)

الرّد بالعيّب أيضًا من حقوق العقد فما اشتراه أحد الشريكيّن ليس للآخر رده بالعيّب و ما باعه أحدهما لا يرد بالعيّب على الآخر.

رد نمودن میعه بعیب نیز از حقوق عقد است، پس در آنچه یکی از دو شریک میخرد، شریک دیگر حق رد بعیب آنرا ندارد و آنچه یکی از آن دو فروخته است، بسبب عیب بر شریک دیگر رد کرده نمیشود.

ماده (۱۳۷۹)

کل واحد من الشریکین له إيداع و إبعاض مال الشركة وله أن يعطيها مضاربة وله عقد الإجارة. مثلاً له استئجار دكان وأجير لأجل حفظ مال الشركة لكن ليس له أن يخلط مال الشركة بهاته ولا أن يعقد شركة مع آخر بدون إذن شريكه فإن فعل وضاع مال الشركة، يكون ضامناً حصة شريكه.

هریک از دو شریک مال شرکت را به ودیعت گذاشته می تواند و یا آنرا به سرمایه داده میتواند و همچنان میتواند مال شرکت را به مضاربیت بدهد و حق عقد اجاره در آنرا نیز دارا می باشد.

مثلاً: هریک از دو شریک میتواند دکانی را به اجاره بگیرد و یا شخصی را استخدام کند تا مال شرکت محفوظ نگهداشته شود ولی نمیتواند مال خویش را با مال شرکت خلط نماید و یا با شخص دیگری شرکت دیگری را بدون اجازه شریکش عقد نماید. پس اگر به چنین کاری متول شد و مال شرکت ضایع گردید، ضامن حصه شریک خود شناخته میشود.

ماده (۱۳۸۰)

لايجوز لأحد الشركين أن يفرض آخر مال الشركة مالم يأذن شريكه لكن له أن يستقرض لأجل الشركة ومهما استقرض أحدهما من الدراهم يكون دين شريكه أيضاً بالاشتراك.

هیچ یک از دو شریک نمیتواند مال شرکت را بدون اجازه شریک دیگر به شخص دیگری قرض دهد ولی میتواند برای شرکت قرض بگیرد و هر وقیکه یکی از دو شریک دراهمی را به قرض بگیرد، این دین همچنان مشترک پنداشته میشود.

مادة (١٣٨١)

إذا ذهب أحد الشركين إلى ديار أخرى لأجل أمور الشركة،
يأخذ مصرفه من مال الشركة.

هرگاه یکی از دو شریک بخاطر کارهای شرکت بخارج از محل شرکت سفر کند، مصرف خودرا از سرمایه شرکت میگیرد.

مادة (١٣٨٢)

إذا فوض أحد الشركين أمور الشركة إلى رأي الآخر قائلاً أعمل
برأيك أو أعمل ما تريده، فله أن يعمل كل شيء من توابع التجارة
فيجوز له رهن مال الشركة والارهان لأجلها والسفر بمالي
الشركة وخلط مال الشركة بماليه وعقد الشركة مع آخر لكن
لا يجوز له إتلاف المال ولا التمليل بغير عوض إلا بتصريح إذن
شركيه. مثلاً: لا يجوز له أن يقرض من مال الشركة ولا أن يهب
منه إلا بتصريح إذن شركه.

هرگاه یکی از دو شریک امور شرکت را به نظر شریک دیگر تفویض کرده بگوید: طبق نظر خود و یا طوریکه مینحواهی، کار کن. دریصهورت شریک مذکور هرچیزی را که از توابع تجارت باشد، انجام داده میتواند. پس برایش

جایز است که مال شرکت را رهن بدهد و یا مالی را بحیث رهن برای شرکت اخذ نماید و میتواند با مال شرکت یا به مصرف آن، به جای سفر نماید، و نیز برایش جواز دارد تا مال شرکت را با مال خویش خلط نماید و عقد شرکت را با دیگری انعقاد کند ولی برایش مجاز نیست که مال شرکت را تلف سازد و یا آنرا بدون عوض به دیگری تملیک نماید، مگر اینکه اجازه شریک دیگر بصراحة حاصل شود. مثلاً : حق ندارد که از مال شرکت قرض بدهد و یا همه کند، مگر به اجازه صریح شریکش.

مادة (١٣٨٣)

إذا نهى أحد الشركين الآخر بقوله لا تذهب بمال الشركة إلى ديار أخرى ولا تبع المال نسيئة فلم يسمع وذهب إلى ديار أخرى أو باع نسيئة، يضمن حصة شريكه من الخسار الواقع.

هرگاه یکی از دو شریک، شریک دیگر را از بردن مال شرکت بسوی دیار یا مملکت دیگر و نیز از فروش آن طور نسیه منع کند، اما شریک دیگر بدون توجه به این امر، مال را به دیار دیگر برد و یا آنرا به نسیه به فروش برساند، درینصورت در خسارة وارده، ضامن حصه شریک شناخته میشود.

مادة (١٣٨٤)

إقرار أحد الشركين شركة عنان بدين في معاملاته لا يسري على الآخر فإذا أقر بأن هذا الدين إنما لزم بعقده و معاملته خاصة يكون إيفاؤه بتمامه لازماً عليه وإن أقر بأنه دين لزم من معاملتهما معاً، يكون لازماً عليه تأدية نصفه وإن أقر بأنه دين لزم من معاملة شريكه خاصة فلا يلزمه شيء.

اقرار یکی از دو شریک شرکت عنان به دین ناشی از معاملات آنها، به شریک دیگر سرایت نمیکند. پس اگر یکی از شرکاء اقرار کند که همین دین به اساس عقد و معامله مختص به خودش لازم گشته است، ایفای آن کلاً به خود او مربوط است. و اگر اقرار کند که این دین به اساس معامله یکجایی هردو لازم گردیده است، درینصورت مقر بتادیه نصف دین مکلف شناخته میشود. و اگر اقرار بعمل آورده که این دین به اساس معامله خاص شریکش لازم گشته است، بالای او چیزی لازم نمیگردد.

بحث دوم

در بیان مسائل مربوط به شرکت اعمال

ماده (۱۳۸۵)

شركة الأعمال عبارة عن عقد شركة على تقبل الأعمال فالأجير المشتركان يعهدان الشركة على تعهّد و التزام العمل الذي يطلب و يكلف من طرف المستأجرين سواء كانوا متساوين أو متباينين في ضمان العمل يعني سواء عقد الشركة على تعهد العمل و ضمانه متساوياً أو شرطاً ثالثاً العمل مثلاً لأحدهما والثالث للآخر.

شرکت اعمال عبارت از عقد شرکت بر قبول اعمال است. پس دو اجر مشترک در واقع شرکتی را مبنی بر قبول و انجام کاریکه مستأجرين از آنها میخواهد یا آنها مکلف به انجام آن هستند، عقد مینمایند، اعم ازینکه از نظر

ضمان و اجرای کار مورد نظر مساوی باشند یا تفاصل در اجرای آن در میان شان در عقد شرکت شرط شده باشد، مثلاً در عقد شرط گذاشته شود که دو ثلث کار را یکی از آنها و یک ثلث آنرا دیگر شرکت انجام میدهد. (که در هر حال چنانی عقد، عقد شرکت عمل است).

ماده (۱۳۸۶)

مجوز لکل واحد من الشریکین تقبل العمل و تعهد و بجوز أيضاً أن يتقبل واحد و آخر يعمّل و بجوز أيضاً للخیاطین المشترکین شركة صنائع أن يتقبل أحد هما المتعاع و يقصه و الآخر يحيطه.

هریک از دو شریک میتواند عملی را متقبل و متعهد شود همچنان مجاز است که یکی عمل را متعهد گردد و دیگر شرکت آنرا انجام دهد و همچنان برای خیاطانی که بطور شرکت صنائع، مشترکاً کار میکنند، جایز است که یکی از دو شریک متعاع را متعهد شده و آنرا برش نماید و دیگری آنرا بدوزد.

ماده (۱۳۸۷)

كل واحد من الشریکین و كيل الآخر في تقبل العمل فالعمل الذي يتقبله أحد هما، يكون إيفاؤه لازماً عليه و على شريكه أيضاً فعنان شركة الأعمال في حكم المفاؤحة في ضمان العمل حيث أن العمل الذي تقبله أحد الشریکین، يطلب المستأجر إيفاؤه من أيهما أراد و كل واحد من الشریکین يكون مجبوراً على إيفاء

العمل فليس لأحدهما أن يقول هذا العمل تقبله شريكي فأنا لا أحالله.

هریک از دو شریک در تعهد عمل، وکیل شریک دیگر شناخته میشود، پس عملی را که یکی از آن دو متعهد و متقبل میگردد، انجام آن هم بالای خود او و هم بالای شریکش لازم میباشد، پس شرکت عملی که بطريقه شرکت عنان بینان آمده باشد، در واقع از نظر ضمان عمل در حکم شرکت مفاوضه است، چنانچه عملی که یکی از شریکین آنرا متقبل گردیده است، مستأجر میتواند آنرا از هریکی آنها که خواسته باشد، مطالبه نماید و هر کدام از دو شریک مجبور به انجام آن عمل شناخته میشود و هیچیک نمیتواند بگوید که انجام عمل مذکور را شریک من متعهد گردیده و من با او اشتراک نمی ورزم.

مادة (١٣٨٨)

عنان شركة الأعمال في حكم المفاوضة في اقتضاء البدل أيضاً
يعني أنه يجوز لكل واحد من الشركين مطالبة المستأجر ب تمام
الأجر و إذا دفعه المستأجر أيضاً إلى أي منهما بربىء.

شرکت عملیکه بطريقه شرکت عنان منعقد گردیده است، از حیث اقتضای بدل نیز در حکم مفاوضه است یعنی هر کدام از دو شریک حق مطالبه مستأجر را در حصه تمام اجرت دارد و وقتی مستأجر اجرت را به یکی از آن ها تادیه بدارد، از مطالبه آنها خلاص و بری الذمة میشود.

ماده (۱۳۸۹)

لايجير أحد الشركين على إيفاء ما تقبيله من العمل بالذات بل إن شاء عمله بيده وإن شاء يعطيه إلى شريكه أو إلى آخر لكن إن شرط المستأجر عمله بالذات، يلزمـه حـينـدـ. راجـعـ المـادـةـ ۵۷۱ـ.

يکی از دو شریک در حصه عملی که آنرا متقبل گردیده است، شخصاً مجبور کرده نمیشود تا خود آنرا انجام دهد بلکه می تواند خودش آنرا انجام دهد و یا آنرا جهت انجام بشریک خود یا شخص دیگری اعطاء کند ولی اگر مستأجر انجام عمل را صرف توسط خودش شرط گذاشته باشد، باید خودش آنرا انجام دهد. بمـادـهـ (۵۷۱ـ) مراجـعـهـ شـودـ.

ماده (۱۳۹۰)

يـقـسـمـ الشـرـكـاءـ الرـبـحـ بـيـنـهـمـ عـلـىـ الـوـجـهـ الـذـيـ شـرـطـهـ يـعـنـيـ إنـ شـرـطـواـ تـقـسـيمـهـ مـتـسـاوـيـاـ،ـ يـقـسـموـهـ مـتـسـاوـيـاـ وـ إنـ شـرـطـواـ تـقـسـيمـهـ مـتـفـاضـلاـ كـالـثـلـاثـ وـالـثـلـاثـيـنـ مـثـلـاـ،ـ يـقـسـمـ حـصـتـيـنـ وـ حـصـةـ.

شـرـكـاءـ رـبـحـ رـاـ درـ مـيـانـ خـوـيـشـ بـطـرـيـقـيـکـهـ شـرـطـ گـذـاشـتـهـ اـنـدـ تـقـسـيمـ مـيـنـماـيـندـ يعنيـ اـگـرـ تـقـسـيمـ رـبـحـ رـاـ مـساـوىـ شـرـطـ گـذـاشـتـهـ باـشـنـدـ،ـ آـنـرـاـ مـساـوىـ تـقـسـيمـ مـيـكـنـندـ وـ اـگـرـ تـقـسـيمـ آـنـرـاـ بـهـ شـكـلـ مـتـفـاقـوتـ مـشـروـطـ قـرـارـ دـادـهـ باـشـنـدـ چـونـ ثـلـثـ وـثـلـاثـ،ـ بـهـ هـمـانـ تـنـاسـبـ دـوـ حـصـهـ وـ يـكـ حـصـهـ تـقـسـيمـ مـيـگـرـددـ.

ماده (۱۳۹۱)

إـذـاـ شـرـطـ التـساـويـ فـيـ الـعـلـمـ وـالـتـفـاصـلـ فـيـ الـكـسـبـ كـانـ جـائـزاـ.
مـثـلـاـ إـذـاـ شـرـطـ الشـرـيكـانـ أـنـ يـعـمـلاـ مـتـسـاوـيـنـ وـ أـنـ يـقـسـمـاـ الـكـسـبـ

بينهما حصتين وحصة، كان جائزًا لأنه يجوز أن يكون أحد هما أمهرا في صنعته وأصنع في العمل.

هرگاه تساوى در عمل و تفاوت در عايدات شرط گذاشته شود، چنین شرطی جواز دارد.

مثالاً : اگر دو شريك شرط گذاشته باشند تا بصورت مساوى کار کنند و عايد ميان آنها از نگاه ثلث و ثثان تقسيم گردد، چنین تقسيم جواز دارد زيرا شده ميتواند که يکي از دو شريك در صنعتش مهارت بيشتری داشته باشد و کار را به صنع خوبتری انجام دهد.

مادة (١٣٩٢)

الشريكان في ضمان العمل يستحقان الأجرة فإذا عمل أحد الشريكين وحده والآخر لم يعمل كما لو مرض أو ذهب إلى محل آخر أو جلس بطلاً، يقسم الربح والأجرة بينهما على الوجه الذي شرطاه.

دو شريك در ضمان عمل مستحق اجرت شناخته ميشوند. پس اگر يك شريك به تنهائي کار نمود و ديگرش کار نکرد؛ مثلاً مريض شد ويا به محلی ديگرى رفت و يا حاضر بود ولی کاري انجام نداد (تبلي کرد)، ربح و اجرت ميان هردو بطريقى که شرط گذاشته شده است، قابل تقسيم است.

مادة (١٣٩٣)

إذا تلف أو تعيب المستأجر فيه بصنع أحد الشريكين، يكون ضامناً بالاشتراك مع الشريك الآخر و المستأجر يضمن ماله أيّاً شاء منهما و يقسم هذا الخسار بين الشريكين على مقدار الضمان.

مثلاً إذا عقد الشركة على تقبل الأعمال و تعهدها ثلثين و ثلثاً يقسم الخسار أيضاً حصتين و حصة.

هرگاه مال مستأجر بفعل يکی از دو شریک تلف گردد و یا عیب دار شود، شریک مباشر با شریک دیگرش هر دو ضامن میباشند و شخص مستأجر میتواند از هریک که خواسته باشد، توان مالش را اخذ نماید و همین خساره میان هردو شریک به تناسب ضمان و قبول عمل از جانب آنها، تقسیم میگردد.

مثلاً هرگاه شرکت میان شان بنابر قبول و التزام عمل بطور ثلثین برای یکی و ثلث برای دیگری، عقد شده باشد، خساره مذکوره نیز میان شان به همان تناسب التزام عمل بشکل دو حصه و یک حصه، تقسیم کرده میشود.

مادة (١٣٩٤)

عقد شركة الحمالين على التقبل و العمل على الاشتراك صحيح.

عقد شركة دو حمال مبني بر قبول و انجام يک عمل بطور مشترك، صحت دارد.

مادة (١٣٩٥)

إذا عقد الشركة اثنان بأن يتقبلا العمل على أن الدكان من أحدهما والآلات والأدوات من الآخر، يصح.

هرگاه دو شریک شرکتی را عقد کنند و متعهد انجام عمل گرددند به این شرط که دکان از یکی و سامان و لوازم کار از دیگری باشد، عقد چنین شرکت صحت دارد.

ماده (۱۳۹۶)

إذا عقد اثنان شركة الصنائع على أن الدكان من أحدهما و من الآخر العمل، يصح.

هرگاه دو نفر شرکت صنایع را قسمی عقد کنند که دکان از یک شریک و عمل از شریک دیگر باشد، چنین شرکت صحت دارد.

ماده (۱۳۹۷)

إذا عقد اثنان شركة الأعمال ولأحدهما بغل ولآخر جمل على تقبل و تعهد نقل الحمولة متساوياً، يصح و يقسم الكسب الحاصل والأجرة بينهما مناصفة ولا ينظر إلى زيادة حمل الجمل لأن استحقاق البدل في شركة الأعمال يكون بضمان الشريكين العمل.

لكن إذا لم يعقد الشركة على تقبل العمل بل على إيجار البغل و الجمل عيناً و تقسيم الأجرة الحاصلة بينهما فالشركة فاسدة و أي يؤجر من بغل أو جمل تكون أجرته عائدة لصاحبها. لكن إذا أuan أحدهما الآخر في العمل والنقل، يأخذ أجر مثل عمله.

هرگاه دو نفر شرکت اعمال را عقد کنند و از یکی قاطر و از دیگری شتر باشد و متعهد شوند که بارها را بصورت مساوى نقل دهند، عقد چنین شرکتی صحت دارد و حاصل بدست آمده و اجرت میان هردو بالمناصفه

قابل تقسیم است. و به این موضوع که شتر بار بیشتر می برد، التفاتی نمیشود، زیرا استحقاق عوض در شرکت اعمال بر اساس ضمان هردو شریک در انجام عمل استوار است. لakin اگر شرکت متذکره را بر اساس تعهد عمل عقد نکرده باشند، بلکه شرکت عیناً بر اجاره دادن قاطر و شتر و تقسیم اجرت آنها میان شریکین عقد شده باشد، درینصورت شرکت فاسد پنداشته میشود و هر کدام که قاطر و شتر خود را کرایه بدهد، کرایه مذکور بمالک آن عاید میگردد. اما اگر یک شریک شریک دیگر را در انجام عمل و انتقال بار معاونت کند، اجرت مثل عملش را گرفته میتواند.

مادة (١٣٩٨)

إِذَا عَمِلَ شَخْصٌ فِي صُنْعَةٍ هُوَ وَ إِبْنُهُ الَّذِي فِي عِيَالِهِ فَجَمِيعُ الْكَسْبِ لِذَلِكَ الشَّخْصِ وَ وَلَدُهُ يَعْدُ مَعِينًا لَهُ كَمَا إِذَا أَعْانَ شَخْصًا وَلَدُهُ الَّذِي فِي عِيَالِهِ حَالَ غَرْسَهُ شَجَرَةً فِتْلَكَ الشَّجَرَةِ لِلشَّخْصِ وَلَا يَكُونُ وَلَدُهُ مَشَارِكًا لَهُ فِيهَا.

هرگاه شخصی با پرسش که در فامیل وی زندگی می کند، به شغلی مصروف باشد، پس تمام عاید بدست آمده، از همین شخص است و پرسش معاون وی محسوب میشود، مثل آن که شخصی را پرسش که نفقة وی بدوش پدر میباشد در وقت غرس نمودن درختی معاونت کند پس درخت از شخص موصوف بوده و پرسش در آن شریک نمیباشد.

مبحث سوم

در بیان مسایل عاید به شرکت وجوه

ماده (۱۳۹۹)

کون حصة الشرکین علی التساوی فی المال المشتری لیس بشرط.
مثلاً کما یجوز کون ما أخذاه من المال بینهما علی المناصفة، یجوز
أيضاً أن يكون ثلثين و ثلثاً.

مساوی بودن حخص هردو شریک در مورد مال خریداری شده، شرط
نمیباشد.

مثالاً: همانطوریکه جایز است مالی را که گرفته اند میان شان بالمناصفة
باشد، همچنان است که مال مذکور میان شان از روی ثلث و ثلثان باشد.

ماده (۱۴۰۰)

استحقاق الربح في الوجوه إنما هو بالضمان.

استحقاق ربح در شرکت وجوه بدون شک بر اساس ضمان معتبر است.

ماده (۱۴۰۱)

ضمان ثمن المال المشتری يكون بالنظر إلى حصة الشرکین فيه.

ضمان و مسؤولیت ثمن مال خریداری شده بر اساس سهم هریکی از شریکین
در آن میباشد.

ماده (۱۴۰۲)

تكون حصة كل واحد من الشركين في الربح بقدر حصته في المال المشترى و إذا شرط لواحد زيادة عن حصته في المال المشترى يكون الشرط لغوأ و يقسم الربح بينهما على مقدار حصتهما من المال المشترى.

مثالاً: إذا شرط كون الأشياء المأخوذة بينهما مناصفة يكون الربح أيضاً مناصفة و إن شرط كونها ثلثين و ثلثاً، كان الربح أيضاً ثلثين و ثلثاً لكن في حال مشروطية الأشياء على النصفية؛ إذا شرطاً تقسيم الربح ثلثين و ثلثاً فهذا الشرط لا يعتبر و يقسم الربح مناصفة.

حصه هریک از دو شریک در ربح، به تناسب حصه آنها در مال خریداری شده می باشد و اگر برای یکی از شركاء اضافه از حصه اش در مال خریداری شده شرط گذاشته شود، شرط مذکور لغو بوده و ربح میان هردو بر اساس اندازه حصه ایشان از مال خریداری شده قابل تقسیم است.

مثالاً: هرگاه شرط گذاشته شود که اشيای گرفته شده میان آن ها مناصفه میباشد، ربح نیز مناصفه است و اگر شرط بر اساس دو ثلث و یک ثلث باشد، ربح بهمین تناسب قابل تقسیم است، ولی در حال شرط گذاشتن اشياء و اموال بطور بالمناصفه، اگر شركاء تقسيم ربح را بدو ثلث و یک ثلث شرط بگذارند، چنین شرطی اعتبار ندارد و ربح بالمناصفه قابل تقسیم است.

ماده (۱۴۰۳)

يقسم الضرر و الخسار في كل حال على مقدار حصة الشركين في المال المشترى سواء باشرأ عقد الشراء بالاتحاد أو باشره أحدهما وحده. مثلاً: الشرككان شركة الوجه في صورة خسارهما في الأخذ والعطاء إذا عقد الشركة على النصفية بينهما في المال المشترى يقسم الخسار بينهما على التساوي وإن عقدا الشركة على كون الحصة ثلثين و ثلثاً في المال المشترى يقسم الخسار أيضاً ثلثين و ثلثاً سواء اشتري بالمال الذي خسرا فيه بالاتحاد أو اشتراء أحدهما لأجل الشركة.

ضرر و خساره در هر حال به تناسب حصه هر يکی از شریکین در مال خریداری شده قابل تقسیم است؛ برابر است که مباشر عقد شراء بصورت اتحاد هردو یا صرف يکی از دو شریک باشد.

مثلاً: دو شریک در شرکت وجوه در دادوستد مواجه به ضرر گردند، در صورتیکه شرکت را در مال خریداری شده بر اساس مناصفه میان خویش عقد نموده باشند، خساره میان هردو بر اساس مساوات قابل تقسیم است.

و اگر شرکت را با سهم دو ثلث و یک ثلث در مال خریداری شده عقد کنند، همچنان خساره واردہ در مال خریداری شده نیز بشکل ثلثین و یک ثلث به تناسب سهم هریک در مال خریده شده، در نظر گرفته میشود. اعم ازینکه مالی را که در آن زیان کرده اند، هردو به اتفاق هم خریداری نموده باشند و یا يکی از دو شریک آنرا برای شرکت خریداری کرده باشد.

باب هفتم

در مورد احکام مضارب
مشتمل بر سه فصل است

فصل اول

در بیان تعریف مضارب و اقسام آن

ماده (۱۴۰۴)

المضاربة نوع شرکة علی أن رأس المال من طرف والسعی والعمل من طرف آخر و يقال لصاحب رأس المال رب المال و للعامل مضارب.

مضارب یک نوع شرکت است به این ترتیب که سرمایه از یکطرف و کوشش و عمل از طرف دیگر است که اصطلاحاً صاحب سرمایه را رب المال و عامل را مضارب گویند.

ماده (۱۴۰۵)

رکن المضاربة الإيجاب و القبول. مثلاً: إذا قال رب المال للمضارب: خذ هذا رأس مال مضاربة فاسع و اعمل علی أن

الربح بیننا مناصفة أو ثلثين و ثلثاً أو قال قوله يفید معنی المضاربة كقوله خذه هذه الدرارم و أجعلها رأس مال و الربح بیننا على نسبة كذا مشترك و قبل المضارب، تكون المضاربة منعقدة.

رکن مضاربیت عبارت از ایجاب و قبول است.

مثالاً: اگر صاحب سرمایه برای مضارب بگوید همین سرمایه را طور مضاربیت بگیر و مجاهدت یا عمل کن به این شرط که ربح میان ما مناصفه یا بر اساس دو ثلث و یک ثلث قابل تقسیم میباشد و یا قولی دیگری را بگوید که معنی مضاربیت را افاده کند مثل اینکه بگوید این درارم را بگیر و آنرا سرمایه بگردان و ربح میان ما و شما به این تناسب مشترک باشد و مضارب آنرا قبول کند، درینصورت مضاربیت انعقاد می یابد.

ماده (۱۴۰۶)

المضاربة قسمان مضاربة مطلقة و مضاربة مقيدة.

مضاربیت دو قسم است: مضاربیت مطلق و مضاربیت مقید.

ماده (۱۴۰۷)

المضاربة المطلقة هي التي لا تنتقد بزمان ولا مكان ولا نوع تجارة ولا بتعيين بائع ولا مشتر، فإذا تقيدت بوحد من هذه، تكون مضاربة مقيدة. مثلاً: إذا قال في الوقت الفلايني أو في المكان الفلايني أو اشترا الأموال الفلاينية أو عامل فلاناً و فلاناً أو أهالي البلدة الفلاينية تكون المضاربة مقيدة.

مضارب مطلقه آنست که بکدام زمان و مکان معین و نوع تجارت خاص و نیز تعین بایع و مشتری مقید نمیباشد. و اگر به یکی از قیودات متذکره مقید گردانیده شود، مضارب مقیده پنداشته میشود.

مثالاً: بگوید در فلان وقت یا فلان مکان، یا بگوید فلان مال را خریداری کن یا با فلان شخص یا اهالی فلان قریه معامله کن، درینصورت مضارب مقیده گفته میشود.

فصل دوم

در بیان شروط مضارب

ماده (١٤٠٨)

يشترط أهلية رب المال للتوكيل و المضارب للوكالة.

أهلية مالک سرمایه برای توکیل (وکیل گرفتن) و اهلیت مضارب برای وکالت شرط است.

ماده (١٤٠٩)

شرط رأس المال كونه مالاً صالحًا لرأس مال الشركة و أنظر الفصل الثالث من باب شرط العقد فلا يجوز أن يكون العقار والعرض والدين في الذمم رأس مال في المضاربة لكن رب المال إذا أعطى شيئاً من العرض إلى المضارب و قال بع هذا و اعمل

بشهنمه مضاربة و قبل المضارب و قبض ذلك المال و باعه و اتخاذ
نقود ثمنه رأس مال للأخذ والإعطاء، تكون المضاربة صحيحة
كذلك إذا قال أق卜ض الدّين الذي في ذمة فلان و قدره كذا و
ضارب به و قبل، تكون صحيحة.

شرط سرمایه این است که مالی باشد که قابلیت سرمایه شدن برای شرکت
را داشته باشد. (فصل سوم باب شرط عقد ملاحظه شود).

پس مجاز نیست که عقار و اموال منقول و دینی که بر ذمه اشخاص می باشد
سرمایه مضاربات قرار گیرد. لakin اگر مالک سرمایه اموالی از نوع عروض
(غیرنقود) را به شخص مضارب اعطای کرد و برایش گفت : این اموال را
بفروش برسان و به پول آن مضاربت کن و شخص مضارب نیز این موضوع را
پذیرفته و مال را قبض کرد، وسپس آنرا بفروش رسانیده و پول آنرا بحیث
رأس المال در جهت داد و ستد مورد استفاده قرار داد، درینصورت
مضاربات میان ایشان بدین ترتیب درست میباشد. همچنان اگر بگوید دینی را
که به ذمه فلان شخص قرار دارد و این قدر مبلغ است، قبض کن و به آن
مضاربت نما و جانب مقابل قبول نمود، درینصورت نیز مضاربت صحت
دارد.

ماده (۱۴۱۰)

تسليم رأس المال إلى المضارب شرط.

تسليم نمودن سرمایه به شخص مضارب شرط میباشد.

ماده (۱۴۱۱)

يشترط في المضاربة كشركة العقد كون رأس المال معلوماً و تعين حصة العاقدين من الربح جزء شائعاً كالنصف و الثالث، لكن إذا عبر بالشركة على الإطلاق كقوله والربح مشترك بيننا، يكون مصروفاً إلى المساواة و يقسم الربح مناصفة بين رب المال و المضارب.

در عقد مضاربت نیز مثل شرکت عقد شرط است که باید سرمایه معلوم و حصه هر یکی از عاقدين در ربح بطور جز شایع چون نصف و ثلث، معین باشد و اگر از شرکت بطور مطلق تعبیر شود مثلاً بگوید: ربح میان ما مشترک باشد، چنین قولی به شرکت مساوات یا مناصفه تعبیر میگردد و ربح بطور بالمناصفه میان صاحب مال و مضارب قابل تقسیم است.

ماده (۱۴۱۲)

إذا فقد شرط من هذه الشروط المذكورة مثلاً: إذا لم تكن حصة العاقدين من الربح جزء شائعاً بل تعين لأحد هما من الربح كذا قرضاً، تفسد المضاربة.

هرگاه شرطی ازین شروط مذکور در باب مضاربت معدهم گردد، مثلاً سهمیه ربح عاقدين جز شایع نباشد بلکه ربح یکی چند قرش معین گردد، درینصورت مضاربت فاسد میشود.

فصل سوم

در بیان احکام مضارب

ماده (۱۴۱۳)

المضارب أمين و رأس المال في يده في حكم الوديعة و من جهة تصرفه في رأس المال هو وكيل رب المال و إذا ربح، يكون شريكاً فيه.

شخص مضارب در واقع امین است بناءً رأس المال در دست او حکم امانت را دارد و از نگاه اینکه در سرمایه مذکور حق تصرف را دارد، پس وكیل رب المال است و هرگاه ربحی کمائی کند، در آن شریک میباشد.

ماده (۱۴۱۴)

المضارب في المضاربة المطلقة بمجرد عقد المضاربة يكون مأذوناً بالعمل في لوازم المضاربة و الأشياء التي تتفرع عنها.

فأولاً : يجوز له البيع و الشراء لأجل الربح لكن إذا اشتري مالاً بالغبن الفاحش يكون أخذه لنفسه لا يدخل في المضاربة.

ثانياً: يجوز له البيع سواء كان بالنقد أو بالنسية بقليل الدرهم و كثيرها لكن يجوز له إعطاء المهلة في المرتبة التي جرى العرف

والعادة بين التجار و إلا فليس له بيع الأموال إلى مدة طويلة لم تعرف بين التجار.

ثالثاً: يجوز له قبول الحوالة بشمن المال الذي باعه.

رابعاً: يجوز له توكيل شخص آخر بالبيع والشراء.

خامساً: يجوز له إيداع مال المضاربة والإبضاع والرهن والارهان والإيجار والاستئجار.

سادساً: يجوز له أن يسافر إلى بلدة أخرى لأجل الأخذ والإعطاء.

شخص مضارب در عقد مضارب مطلقه بمجرد عقد مضارب راجع به چیزهایکه از لوازم و مقتضیات این عقد شمرده میشوند، مأذون بالعمل بوده و میتواند کار خود را عملاً آغاز کند.

چنانچه بمنظور ربح و بدست آوردن فایده، بيع و شراء برایش مجاز دانسته میشود لاکن اگر مالی را به غبن فاحش خریداری کند، بخودش تعلق میگیرد و داخل مضارب نمیگردد.

ثانیاً: برایش جائز است که به پول نقد یا نسیه، کم یا زیاد، چیزی را بفروش برساند، البته برایش جائز است که در حدود عرف و عادت جاری میان اهل تجارت، برای جانب مقابلش مهلت نیز بدهد در غیر آن حق ندارد اموال را تا مدت طولانی که عرف تجار آنرا قول نمیکند، بفروش برساند (یعنی مهلت خلاف مقتضای عادت بدهد).

سوم: برایش مجاز است که حواله را به عوض ثمن مالی که فروخته است قبول کند (و پول را به جای مشتری از محل عليه اخذ کند).

چهارم: جایز است که شخص دیگری را به بیع و شراء و کیل گیرد.

پنجم: برایش جایز است که مال مضاربیت را طور امانت، ابعضاع (سرمایه تجاری دادن)، گرو و اجاره بدهد و یا در مقابل آن چیزی را گرو بگیرد و یا بخشی از آنرا در مقابل اجاره کاری پرداخت کند.

ششم: میتواند به منظور داد و ستد به شهر دیگری برود.

مادة (١٤١٥)

المضارب في المضاربة المطلقة لا يكون مأذوناً بمجرد عقد المضاربة في خلط مال المضاربة بماله ولا في إعطائه مضاربة، لكن إذا كان في بلدة من عادة المضاربين فيها خلط مال المضاربة بمالهم في المضاربة المطلقة، يكون المضارب أيضاً مأذوناً في ذلك.

شخص مضارب در عقد مضارب مطلقه بمجرد عقد مضارب چنین اجازه ندارد که مال مضارب را با مال خودش خلط نماید، همچنان مال مذکور را به مضارب داده نمیتواند. لakin اگر مضارب در شهری باشد که تجار در آنجا عاده مال خود را در مضارب مطلقه بامال مضارب خلط مینمودند درینصورت مضارب حق خلط آنرا دارد و درین امر مأذون میباشد.

مادة (١٤١٦)

إذا كان ربّ المال في المضاربة المطلقة قد فرض إلى رأي المضارب أمور المضاربة قائلاً له أعمل برأيك، يكون المضارب مأذوناً بخلط مال المضاربة بماله و بإعطائه مضاربة على كل حال، لكن في هذه الصورة لا يكون مأذوناً بالهبة والإقراض في مال المضاربة ولا

بالدخول تحت الدين الأكثـر من رأس المال بل إجراء هذه الأمور
موقوف على صريح الإذن من ربّ المال.

هرگاه صاحب مال در مضارب مطلقه امور مضارب را به نظر مضارب
تفويض کند و بگوید که طبق نظر خود رفتار کن، در اینصورت مضارب
ماذون است تمامال مضارب را با مال خود خلط نماید و نیز میتواند در هر
حال مال مذکور را بدیگری به مضارب بدهد، لـاـکـن در اینصورت اجازه
ندارد مال مضارب راهبه یا قرض بدهد و یا آنرا در دین شامل سازد که دین
مذکور اضافه از سرمایه است بلکه اجرای امور مذکوره موقوف و منوط به
اذن صريح صاحب مال است.

مادة (١٤١٧)

إذا خلط المضارب مال المضاربة بماليه فالربح الحاصل يقسم على
مقدار رأس المال يعني أن ربح رأس ماليه يأخذه هو، و ربح مال
المضاربة يقسم بينه وبين رب المالي على الوجه الذي شرطاه.

هرگاه مضارب، مال مضارب را بمال خویش خلط نماید، ربح حاصل بر
اساس مقدار سرمایه قابل تقسیم است. یعنی ربح سرمایه خود را خود مالک
میگردد و آنرا اخذ مینماید و ربح مال مضارب میان مضارب و صاحب
سرمایه بر اساس شرطی که گذاشته شده است تقسیم میشود.

مادة (١٤١٨)

المال الذي أخذه المضارب بالنسبة زيادة على رأس المال بإذن
رب المالي، يكون مشتركاً بينهما شركة وجوه.

مالی را که مضارب علاوه به سرمایه به اجازه مالک نسیه میگیرد، میان هردو به شرکت وجوه مشترک دانسته میشود.

مادة (١٤١٩)

إذا ذهب المضارب في عمل المضاربة إلى محل غير البلدة التي وجد فيها، يأخذ مصرفه بالقدر المعروف من مال المضاربة.

هرگاه مضارب در عمل مضاربت بمحلی برود که غیر از شهری میباشد که وی در آن بوده است، درینصورت مصرف خود را به اندازه معمول در عرف، از مال مضاربت گرفته میتواند.

مادة (١٤٢٠)

مهما شرط رب المال و قيد بالمضاربة المقيدة، يلزم المضارب رعايته.

هر وقتیکه صاحب مال شرطی بگذارد و بر مضاربت مقیده قیدی وارد کند، مضارب برعایت آن مکلف شناخته میشود.

مادة (١٤٢١)

إذا خرج المضارب عن مأذونيته و خالف الشرط يكون غاصباً وفي هذه الحالة يعود الربح والخسار في أحده و إعطائه عليه وإذا تلف مال المضاربة يكون ضامناً.

هرگاه مضارب از حدود اذن خارج شود و با شرط تعین شده در وقت عقد مخالفت کند، غاصب گفته میشود و درین حالت مفاد و خسارة که توسط داد و ستد وی بدست می آید، همه بخودش مربوط می شود. و اگر مال مضاربت در این حالت تلف شود، مضارب موصوف ضامن میباشد.

ماده (۱۴۲۲)

إذا خالف المضارب رب المال حال نهيء إياه بقوله لا تذهب بمال المضاربة إلى المخل الفلاني، أو لا تبع بالنسبيه فذهب بمال المضاربة إلى ذلك المخل فتلف المال أو باع بالنسبيه فهلك الشمن، يكون المضارب ضامناً.

هرگاه مضارب با مالک در حالی که او را نهی میکند، مخالفت ورزد چنانکه برایش بگوید که مال مضاربت را بفلان محل میر و به نسیه آنرا مفروش ولی مضارب مال مضاربت را به آن محل برد و مال تلف شد و یا آنرا به نسیه فروخت و قیمت آن هلاک و نابود شد، مضارب در هر دو صورت ضامن میباشد.

ماده (۱۴۲۳)

إذا وَقَّتَ ربَّ المَالِ المُضاربة بوقت معين فبمضيء ذلك الوقت تنفسخ المضاربة.

هرگاه مالک یا رب المال، مضاربت را بوقت معین توقیت نماید، با گذشتن وقت مذکور مضاربت فسخ میگردد.

مادة (١٤٢٤)

إذا عزل رب المال المضارب، يلزمـه إعلامـه بعزلـه و تكونـ تصرفـات المضارـب الواقـعة معتبرـة حتى يقفـ على العـزل ولا يجوزـ له التـصرف بالـنقـود التي في يـدـه بعد وقوـفـه على العـزل، لكنـ إذا كانـ في يـدـه أموـال غـير النقـود، يجوزـ له أنـ يبيعـها و يـيدـلـها بالـنـقد.

هرگاه صاحب مال، مضارب را عزل کند، بر او لازم است تا عزل را برمضارب اعلام بدارد و تصرفات مضارب تا زمانیکه از موضوع معزول شدنـش آگاه میـشـود، معتبر پـنـداشتـه میـشـونـد. ولـی مـجاز نـیـسـت کـه بعد اـز وقوـفـ بر عـزلـ، در پـوـل نقـدـیـکـه باختـیـارـ وـی قـرـار دـارـ تـصـرفـ کـنـد لـاـکـن هـرـگـاه در اختـیـارـ مـضـارـبـ اـموـالـ غـیرـ اـزـ نـقـدـ مـوجـودـ بـودـ، مـیـتوـانـدـ اـموـالـ مـذـکـورـ رـاـ بـفـروـشـدـ وـ آـنـراـ بـهـ نـقـدـ بـدـلـ نـمـایـدـ.

مادة (١٤٢٥)

المضارـبـ إنـماـ يـسـتحقـ الـربحـ فيـ مقابلـةـ عملـهـ وـالـعـملـ إنـماـ يـكـونـ منـقـومـاـ بـالـعـقـدـ فـأـيـ مـقـدـارـ شـرـطـ لـلـمـضـارـبـ فيـ عـقـدـ المـضـارـبـةـ مـنـ الـربحـ، يـأـخـذـ حـصـتـهـ بـالـنـظـرـ إـلـيـهـ.

مضـارـبـ درـ مقابلـ کـارـشـ مـسـتـحـقـ رـبحـ شـناـختـهـ مـیـشـودـ قـیـمـتـ کـارـ بـهـ اـسـاسـ عـقـدـ مـعـلـومـ مـیـگـرـددـ پـسـ هـرـ مـقـدـارـیـکـهـ اـزـ رـبحـ درـ عـقـدـ مـضـارـبـتـ بـرـایـ مـضـارـبـ تـخـصـیـصـ دـادـهـ شـوـدـ، نـظرـ بـهـ هـمـانـ شـرـطـ سـهـمـ خـوـدـرـاـ درـیـافتـ مـیدـارـدـ.

مادة (١٤٢٦)

استحقاق رب المال للربح بماله فيكون جميع الربح له في المضاربة
الفاسدة والمضارب بمنزلة أجيره يأخذ أجر المثل لكن لا يتجاوز
المقدار المشروط حين العقد ولا يستحق أجر المثل إن لم يكن ربح.

صاحب سرمایه با اساس سرمایه اش ربح را مستحق میگردد، پس در
مضارب فاسده تمام ربح بوی تعلق میگیرد و مضارب حیثیت اجیری را دارد
که مستحق اجر مثل شناخته میشود ولی اجرت از مقداریکه در عقد شرط
گذاشته شده تجاوز کرده نمیتواند و اگر ربح موجود نباشد، مستحق اجر
مثل شناخته نمیشود.

مادة (١٤٢٧)

إذا تلف مقدار من مال المضاربة، يحسب في أول الأمر من الربح
ولا يسري إلى رأس المال و إذا تجاوز مقدار الربح و سرى إلى
رأس المال فلا يضمنه سواء كانت المضاربة صحيحة أو فاسدة.

هرگاه مقداری از مال مضاربت تلف شود، نخست از ربح حساب گردیده و
بسرمایه سراابت نمیکند، پس اگر از مقدار ربح تجاوز کند و بسرمایه سراابت
نماید، مضارب ضامن پنداشته نمیشود خواه مضارب صحیحه باشد یا
مضارب فاسده.

ماده (۱۴۲۸)

على كل حال يكون الضرر والخسار على رب المال وإذا شرط
كونه مشتركاً بيته وبين المضارب فلا يعتبر ذلك الشرط.

در هر حال ضرر و خساره بصاحب مال تعلق دارد و اگر شرط بگذارد که
ضرر و خساره میان هردو (رب المال و مضارب) مشترک باشد، این شرط
اعتبار ندارد.

ماده (۱۴۲۹)

إذا مات رب المال أو جن جنوناً مطبقاً تنفسخ المضاربة.

هرگاه رب المال (صاحب مال) بمیرد و یا به جنون مطبق (خطروناک)
مصاب شود، مضاربت فسخ میگردد.

ماده (۱۴۳۰)

إذا مات المضارب مجهاً فالضمان في تركته. راجع ماده ۸۰۱ و
۱۳۵۵.

هرگاه مضارب در حال بیخبری و ناگهانی بمیرد، ضمان در تركه او لازم
میگردد بماده (۸۰۱ و ۱۳۵۵) مراجعه شود.

باب هشتم

در بیان مزارعه و مساقات

مشتمل بر دو فصل است

فصل اول

در بیان مزارعه

ماده (۱۴۳۱)

المزارعه نوع شركه على كون الأرض من طرف والعمل من طرف آخر يعني أن الأرض تزرع و حاصلامها تقسم بينهما.

زارعه يك نوع شركتى است مبني برايشه زمين از يكطرف و عمل و کار از جانب ديگر قرار دارد يعني زمين زارعه ميشود و حاصلات آن بين هر دو تقسيم ميگردد.

ماده (۱۴۳۲)

رکن المزارعه الإيجاب والقبول. فإذا قال صاحب الأرضي لل فلاح أعطيتك هذه الأرض مزارعه على أن حصتك من

الحاصلات کذا و قال الفلاح قبلت او رضيت او قال قولهً يدل على الرضى او قال الفلاح لصاحب الأرض أعطني أرضك على وجه المزارعة لأعمل فيها و رضي الآخر، تتعقد المزارعة.

رکن مزارعه ایجاب و قبول است پس هرگاه صاحب زمین برای دهقان بگوید که همین زمین را به مزارعه برایت دادم به این ترتیب که حصه تو از حاصلات اینقدر باشد و دهقان گفت قبول کردم یا راضی هستم یا چیز دیگریکه دلالت بر رضای او کند و یا دهقان برای صاحب زمین بگوید که زمین خود را به طریق مزارعه بمن بدنه تا در ان کار نمایم و مالک راضی شود، در هر دو صورت مزارعه منعقد میگردد.

مادة (١٤٣٣)

كون العاقدين عاقلين في المزارعة شرط و كونهما بالغين ليس بشرط فيجوز للصبي المأذون عقد المزارعة.

عاقل بودن عاقدان در مزارعه شرط بوده و بالغ بودن شان شرط نیست.
پس برای صبی مأذون (اجازه داده شد) عقد مزارعه جواز دارد.

مادة (١٤٣٤)

يشترط تعين ما يزرع يعني ما يبذر أو تعيممه على أن يزرع الفلاح ماشاء.

تعیین نمودن آنچه کشت میشود یا زرع میگردد، در مزارعه شرط است یا اینکه عام گذاشته شود تا دهقان هرچیز را که خواست، کشت نماید.

ماده (۱۴۳۵)

يشترط حين العقد تعين حصة الفلاح جزاً شائعاً من الحاصلات كالنصف والثلث وإن لم تعين حصة أو تعينت على إعطاء شيء من غير الحاصلات أو على مقدار كذا مداً من الحاصلات فالمزارعة غير صحيحة.

در حین عقد شرط است که حصه دهقان در حاصلات بطور جزء شایع تعین شود مانند نصف و ثلث و اگر حصه دهقان معلوم نگردد یا تعین شود اما به تادیه چیز غیر از حاصلات، یا بر یک اندازه پیمانه از حاصلات باشد، درینصورتها عقد مزارعت نادرست میباشد.

ماده (۱۴۳۶)

يشترط كون الأرض صالحة للزراعة و تسليمها إلى الفلاح.
شرط است که زمین قابلیت زراعت را داشته و به کشاورز تسليم داده شود.

ماده (۱۴۳۷)

إذا فقد شرط من الشروط المذكورة، تكون المزارعة فاسدة.
در صورت فقدان یکی از شروط مذکوره، مزارعت فاسد میشود.

ماده (۱۴۳۸)

كيفما شرط العاقدان في المزارعة الصحيحة تقسم الحاصلات بينهما كذلك.

متعاقدان در مزارعت صحیحه هر طوریکه شرط بگذارند، حاصلات بین هردو طبق همان شرط تقسیم میشود.

ماده (۱۴۳۹)

تكون كل الحاصلات في المزارعة الفاسدة لصاحب البذر وللآخر
أجرة أرضه إن كان صاحب أرض و إن كان فلاحاً فله أجر المشل.

در مزارعه فاسده تمام حاصلات به صاحب بذر تعلق ميگيرد و به شخص
ديگری اگر صاحب زمین باشد مزد زمین و اگر دهقان باشد اجر مثل لازم
گردد.

ماده (۱۴۴۰)

إذا مات صاحب الأرض والزرع أخضر فالفلاح يداوم على
العمل إلى أن يدرك الزرع فلا يسوغ لورثة المتوفى منعه و إذا
مات الفلاح فوارثه قائم مقامه إن شاء داوم على العمل إلى أن
يدرك الزرع فلا يسوغ لصاحب الأرض منعه.

هرگاه صاحب زمین بمیرد و کشت سبز باشد، دهقان بعمل خود تا رسیدن
زراعت دوام می دهد. ورثه متوفی حق ندارد که دهقان را از دوام عمل
منع نمایند و اگر دهقان بمیرد، وارث آن قائم مقام وی است که اگر بخواهد
الی رسیدن کشت به مزارعه دوام دهد و صاحب زمین وارث دهقان رامنع
کرده نمیتواند.

فصل دوم

در بیان مساقات

ماده (۱۴۴۱)

المسافة نوع شرکة علی أن يكون أشجار من طرف و تربية من طرف آخر و يقسم ما يحصل من الشمر بينهما.

مساقات يكتنوع مشارکت است برینکه اشجار از یکطرف و تربیه آن از جانب دیگر بوده، حاصل ثمرین هر دو تقسیم شود.

ماده (۱۴۴۲)

رکن المسافة الإيجاب والقبول فإذا قال صاحب الأشجار للعامل أعطيتك أشجاري هذه بوجه المسافة على أن تأخذ من ثمرها كذا حصة و قبل العامل يعني الذي يربي الأشجار، تتعقد المسافة.

رکن مساقات ایجاب و قبول است پس هرگاه صاحب اشجار برای باگبان گوید که اشجار خود را بطور مساقات برایت دادم که از ثمر آن اینقدر از تو باشد و عامل یعنی کسی که اشجار را تربیه مینماید قبول کند، مساقات منعقد میشود.

ماده (۱۴۴۳)

كون العاقدين عاقلين شرط.

عاقل بودن دو نفر عقد کننده در عقد مساقات شرط صحت آن است.

ماده (۱۴۴۴)

كون حصة العاقدين في عقد المساقاة جزء شائعاً كالنصف والثلث شرط أيضاً كما في المزارعة.

شرط است که حصه عاقدان در عقد مساقات نيز جزء شایع باشد مانند نصف و ثلث چنانچه در مزارعت میباشد.

ماده (۱۴۴۵)

تسليم الأشجار إلى العامل شرط.

تسليم اشجار به عامل مساقات شرط است.

ماده (۱۴۴۶)

تقسيم الشمر في المساقاة الصحيحة بين العاقدين على الوجه الذي شرعاً.

در مساقات صحيح، حاصل میوه جات بر اساس شرطی قابل تقسیم است که میان هر دو منعقد شده است.

ماده (۱۴۴۷)

يكون الشمر الحاصل في المساقاة الفاسدة بتمامه لصاحب الأشجار و يأخذ العامل أجر المثل.

در مساقات فاسده میوه حاصل شده تماماً از صاحب اشجار بوده و عامل مستحق اجر مثل میباشد.

ماده (۱۴۴۸)

إذا مات صاحب الأشجار والأثمار فجأةً يقوم العامل على العمل إلى أن ينضج الثمر فلا يسوغ لورثة المتوفى منعه وإذا مات العامل فوارثه يكون قائماً مقامه إن شاء داوم على العمل فلا يسوغ لصاحب الأشجار منعه.

هرگاه صاحب اشجار ناگهان فوت کند و میوه تا هنوز گرفته نشده باشد (پخته نشده باشد)، عامل الی رسیدن و پخته شدن میوه بعمل خود دوام میدهد و ورثه متوفی اورا منع کرده نمیتواند و هرگاه شخص عامل وفات کند، پس ورثه او قائم مقام او بوده، واگر دوام عمل را خواستار باشند، صاحب اشجار آنها را منع کرده نمیتواند.

مأخذ و منابع منقول عنه

در تنظیم و تدوین متن دری دور کامل این مجموعه و پیشگفتار های ملحق به آن و هم به مقصد مقابله و تطبیق متن دری با متن عربی و نیز در مورد مطابقت متن عربی با متن های اصلی و آنچه در شروح مجله الأحكام انتشار یافته است، از منابع و مأخذ ذیل استفاده اعظمی صورت گرفته است:

۱- اناسی، محمد خالد. شرح المجلة ۴ جلد. کویته: انتشارات مکتبه اسلامیه، ۱۴۰۳ق.

۲- افندی، علی حیدر. دُررُالأحكام شرح مجلة الأحكام. ۴۰ جلد. کویته: المکتبة العربية، ب ت.

۳- اناسی، محمد طاهر. شرح المجلة. مترجم.... کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۴۹ش.

۴- احمد گل. (توضیح قواعد فقی مجله الأحكام) قضاء. شماره ...، ۱۳۸۱ش.

۵- توخی، هروی عبدالعلی شاه. شرح قواعد کلیه وظوابط عمومیه.

۶- رستم باز، لیبانی سلیم. شرح مجلة الأحكام. بیروت: مطبعة الادیبة، ۱۹۲۳.

۷- طاشکندي، عنایة، مرآة المجلة.....

۸- وزارت عدليه، قانون مدنی افغانستان. جلد اول. باب تمہیدی. جریده رسمي. شماره جدی. کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۵ش.

۹- وزارت عدليه. قانون مدنی افغانستان. جلد دوم. کتاب اول. جریده رسمي. شماره جدی. کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۵ش.

۱۰- وزارت عدليه. قانون مدنی افغانستان. جلد سوم. جریده رسمي. شماره جدی. کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۵۵ش.

- ١٢ - وزارت عدليه. قانون مدنی افغانستان. جلد چهارم. جريده رسمي. شماره جدی. کابل: مطبعه دولتی، ١٣٥٥ ش.
- ١٣ - مجلة الأحكام العدلية. تنسيق. نجيب هوایینی. کراچی. قدیمی کتب خانه آرام باغ، ب ت.
- ١٤ - ترمینولوژی حقوق.....کتابخانه ابن سیناء، ١٣٤٦ ش.
- ١٥ - شرح مجلة الأحكام. قسمت اول. بیوی. مترجم: عبدالمالک جوهر صدیقی. (اثرغیر مطبوع، ریفرنس، کتابخانه قضاe، ١٣٥٢ ش)
- ١٦ - شرح مجلة الأحكام. قسمت صلح و ابراء. مترجم مطیع الله چمیلی (اثرغیر مطبوع، ریفرنس، کتابخانه قضاe، ١٣٦٠ ش).
- ١٧ - شرح مجلة الأحكام. قسمت صلح و ابراء مترجم: مطیع الله چمیلی (اثرغیر مطبوع، ریفرنس، کتابخانه قضاe، ١٣٦٠ ش).
- ١٨ - شرح مجلة الأحكام. قسمت دعوی. مترجم: محمد صدیق راشد سلجوqi. کابل: مطبعه معارف، ١٣٥١ ش.
- ١٩ - شرح مجلة الأحكام. قسمت قضاe. مترجم: محمد صدیق راشد سلجوqi. کابل: انتشارات ستره محکمه، ١٣٥٠ ش.
- ٢٠ - شرح مجلة الأحكام. قسمت اول. سوگند. مترجم: محمد صدیق راشد سلجوqi. کابل: مطبعه دولتی، ١٣٥١ ش.
- ٢١ - شرح مجلة الأحكام. قسمت غصب و اتلاف مال. مترجم: محمد صدیق راشد سلجوqi (اثرغیر مطبوع، ریفرنس، کتابخانه قضاe، ١٣٦٠ ش).
- ٢٢ - شرح مجلة الأحكام. قسمت اول و دوم. اجاره. مترجم: عبدالرحیم عینی. (اثرغیر مطبوع، ریفرنس، کتابخانه قضاe، ١٣٧٥).

- ٢٣ - شرح مجلة الأحكام. قسمت حواله. مترجم: عبدالرحيم عيني (اثرغيرمطبوع، ريفنس، کتابخانه قضاء، ١٣٧٤ ش).
- ٢٤ - شرح مجلة الأحكام. قسمت حجت وسوگند. مترجم: عبدالقيوم كريمي. (اثرغيرمطبوع، ريفنس، کتابخانه قضاء، ١٣٧٤ ش).
- ٢٥ - منيرالقاضى. چهارجلد. عراق: مطبعة العانى، ١٩٤٩.
- ٢٦ - شرح مجلة الأحكام. قسمت امانتها. مترجم: امان الله موج سمنگاني (اثرغيرمطبوع، ريفنس، کتابخانه قضاء، ١٣٧٢ ش).
- ٢٧ - شرح مجلة الأحكام. قسمت وکالت ها. مترجم: امان الله موج سمنگاني و عبدالهادى قارى زاده (اثرغيرمطبوع، ريفنس، کتابخانه قضاء، ١٣٧٤ ش).
- ٢٨ - شرح مجلة الأحكام. قسمت شرکتها، مترجم: عبدالواحد نهضت فراهى و امان موج سمنگاني. کابل: مطبعه دولتى، ١٣٧٢ ش.
- ٢٩ - شرح مجلة الأحكام. قسمت رهن. مترجم: عبیدالله هوتك (اثرغيرمطبوع، ريفنس، کتابخانه قضاء، ١٣٧٤ ش).
- ٣٠ - شرح مجلة الأحكام. قسمت کفالت ها. مترجم: عبیدالله هوتك (اثرغيرمطبوع، ريفنس، کتابخانه قضاء).
- ٣١ - شرح مجلة الأحكام. قسمت سوم و چهارم. اجاره. مترجم: عبدالله وافي (اثرغيرمطبوع، ريفنس، کتابخانه قضاء، ١٣٧٠ ش).

نظريات در باره تدوين، تنظيم
وانتشار اين مجموعه

نظر پوهاند غلام محبی الدین دریز

مجموعه قواعد و مسائل فقهی مجله الأحكام که حاوی متن عربی و دری بوده و در ۴ جلد انتشار یافته است، غرض مطالعه و ارزیابی برایم داده شد.

متن عربی این کتاب مجموعه قواعد فقهی و مسائل شرعی میباشد که در سال ۱۲۳۹ هجری قمری مطابق ۱۸۷۶ میلادی در عصر دولت عثمانیه از جانب علمای کرام آنوقت به تجویز اولیاء امور بداخل (۱۶) کتاب و یک مقدمه بشکل قانون تدوین گردیده و احکام آن از فقه حنفی شریعت اسلامی با در نظر داشت اوضاع و احوال جامعه و اقتضای عرف موافق به شریعت مأمور میباشد. این مجموعه در اکثریت کشور های اسلامی از جمله افغانستان بحیث قانون امور معاملات نافذ بوده و مرجع تبع دانشمندان نیز میباشد.

مجله الأحكام دارای شروح متعدد میباشد که از جمله شرح اساسی مجله الأحكام تالیف علامه محمد خالد اساسی مفتی سابق حمص به تجویز سیمینار سال ۱۳۵۰ رؤسای محاکم ولایت از طرف علماء کشور جسته مورد ترجمه قرار گرفته ولی تا کنون بنابر اوضاع و شرایط اتمام نپذیرفته است که البتہ اکمال بخش های ترجمه ناشده طبع آنچه آماده گردیده برای حقوق دانان خالی از مفاد نیست.

در کتاب حاضر که (۴) جلد را احتوا مینماید، متن عربی مجله الأحكام با متن دری آن در اتصال هم تنظیم گردیده و محترم محمد عثمان ژوبل رئیس نشرات ستره محکمه متن دری آنرا با علاقمندی خاصی با تأثیفی از ترجمه های سابق و تکمیل آنچه از ترجمه بازمانده و تدقیق و ادیت بخش دری و مقابله متن های مندرج کتاب با منابع اصلی آن تهیه نموده و آماده استفاده ساخته است.

طوریکه متن کتاب ملاحظه میشود متن دری این مجموعه با کیفیت عالی ادبی و مطابق به اصل و در چوکات قواعد زبان و ادبیات و با رعایت اصطلاحات فقهی و حقوق نافذ انجام یافته، زحمات وی را قابل قدر میدانم و کتاب برای علاقمندان علم حقوق بالخصوص منسوبین ارگانها نظام عدلی و قضایی مفید و مشمر است. برای گرد آورنده و مدون متن دری این مجموعه که در عین حال تدقیق و ادیت و مقابله آن را نیز بعهده داشته است، از بارگاه ایزد متعال توفیق مزید میخواهم.

و السلام

پوهاند غلام محبی الدین "دریز"

استاد حقوق اسلام پوهانی های حقوق و شریعت پوهنتون کابل

نظر قضاوت پوه مولوی احمد گل

مجلة الأحكام العدلية کتابیست که در سال ها ۱۲۸۶-۱۲۹۳ هجری قمری از جانب دولت امپراطوری عثمانی در اثر کوشش یک عده فضلاء و فقهای کرام آن عصر تحت ریاست احمد جودت باشا - عالم بزرگ، مؤرخ مشهور و وزیر عدیله آنزمان برای اولین بار به شکل مواد ترتیب و بعد از تائید و توثیق مراجع علمی آنزمان در سال ۱۲۹۳ هجری قمری در معرض نشر و اجراء قرار داده شد.

این کتاب که دارای (۱۸۵۱) ماده است مسائل آن از کتب معترفه و فتوی موثوقه فقه حنفی اخذ گردیده و در عهد دولت عثمانی و اخیراً در عراق هم بشکل یک قانون در موضوعات معاملات شاخته شده و به تعییل آن احکام سلطانی صادر شده است و کتاب مذکور در اکثر ممالک اسلامی و از جمله کشور عزیز ما افغانستان مرجع قصاصات، خارنوالان، و کلای مدافع و مقنین واقع گردیده است.

در مورد محتویات کتاب و جزئیات آن در مقدمه مجله الأحكام توضیح مفصل وجود دارد و تکرار آن درینجا لازم نیست.

کتاب حاضر که تحت نام مجموعه (قواعد و مسائل فقهی مجله الأحكام) آماده گردیده است، حاوی متن عربی و دری هر دو میباشد. این کتاب در (۴) جلد تدوین گردیده و غرض مطالعه و ابراز نظر به این جانب سپرده شد.

متن دری این مجموعه توسط آقای محمد عثمان ژوبل رئیس نشرات ستره محکمه تهیه و تنظیم یافته و در واقع تألیفی از ترجمه های غیر منظم سابق میباشد که بعد از تنظیم و تکمیل قسمت های ترجمه ناشده، تصحیح و تدقیح گردیده و بشکل حاضر آماده استفاده گردانیده شده است. این زحمت گرد آورنده و تدوین متن دری قابل قدر است و برایش در راه انجام بیشتر فعالیت های علمی - تحقیقی از بارگاه ایزد متعال موفقیت های مزیدی را خواهانم.

والسلام

قضايا پوه مولوی احمد گل

مشارو حقوقی ستره محکمه

سابق قاضی محکمه عالی تمیز و سرمندرس مدرسه نجم المدارس

نظر قضاؤت پوه عبید الله "هوتك"

اخیراً کتاب مجموعه قواعد و مسائل فقهی مجله الأحكام العدلية که حاوی (۴) جلد میباشد، جهت مطالعه، ارزیابی و ابراز نظر برایم سپرده شد.

با ملاحظه دقیق مجموعه مذکور چنین ابراز نظر میشود:

اینکه مجله الأحكام العدلية چه کتابی است، در مورد آن ابهامی وجود ندارد و جای بحث نیست زیرا همگان بخصوص اهل نظام عالی و قضائی افغانستان و سایر علاقومندان حقوق به خوبی میدانند که مجله الأحكام العدلية در زمان امپراطوری عثمانی توسط گروهی از علمای کرام و خیر آنوقت در مطابقت با احکام فقه حنفی شریعت اسلام تنظیم و تدوین گردیده، در اکثر کشور های اسلامی و از جمله در افغانستان مورد تطبیق و اجراء قرار داده شده است. در مورد مجله الأحكام در مقدمه مجموعه و نیز در پیشگفتار مدون بخش دری آن همچنان در نظر هاییکه از جانب دانشمندان و متخصصین گرامی به عنوان تقریظ این کتاب ارائه شده، روشی بیشتر وجود دارد لهذا تکرار آنرا لازم نمیدانم.

وقتی محتوای مجموعه مورد دقت و ارزیابی قرار داده شد، معلوم گردید که متن دری در مطابقت کامل با متن عربی قرار دارد و انتشار این کتاب در عین حال به هر دو زبان ابتدکاریست که از جانب مدون آن آقای محمد عثمان ژوبل رئیس نشرات ستره محکمه با قبول زحمات فروان و مراجعه به مأخذ و منابع موثق که بیش از (۳۲) مرجع را در بر میگیرد، صورت گرفته است.

اینجانب با تأیید و تصدیق متن مجموعه، زحماتیکه از جانب مدون بخش دری آن انجام یافته است، به دیده قدر نگریسته واز بارگاه ایزد متعال برای وی موفقیت های بیشتر را در ساحة انجام فعالیت های علمی - تحقیقی آرزو دارم.

و من الله توفيق

قضاؤت پوه عبید الله هوتك
ماستر علوم شرعی از جامع الازهر - مصر
عضو مسلکی ریاست نشرات ستره محکمه
و عضو هیئت تحریر مجله قضاء

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library